

مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان

موسکول

شماره ۱۵

ماهنامه



موسسه فرهنگی هنری امام خمینی (ره) - تهران - پلاک ۱۱۱ - خیابان ولیعصر



پژوهشی در خصوص حقوق بشر در اندیشه امام خمینی (ره) - آغاز امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۱۵

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۱۵
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۱۵ - مرداد و شهریور ۱۳۷۸
۷	این جامع الکلمة علی التقوی...
۸	حضرت زهرا، سلام الله علیها، فریاد رسا بر سر بدعتها
۱۱	در رثای حضرت زهرا، سلام الله علیها
۱۱	عمر با برکت
۱۵	یک سبو عطش
۱۷	بوی یار
۱۸	متن غایب زندگی
۱۸	در مطبوعات
۲۰	چشم به راه «حجت در آرزوی «منجی»
۲۳	تاریخ نگارش در موضوع «غیبت»
۲۶	سایه معشوق
۲۷	شعر و ادب
۲۸	... و منهم من ینتظر
۳۱	حاصل دعا
۳۵	تکلیف عاشقان
۳۵	با دعای ندبه در پگاه جمعه
۴۰	بر تربت مشتاقان
۴۲	مظلوم هستی
۴۳	میزگرد جهان آینده و آینده جهان

- مرگ شیطان ۴۹
- هر کس به زبانی ۵۱
- مهدی در حدیث ۵۲
- نگرشی به زیارت آل یاسین ۵۵
- شهید سیدمحمد صدر و موسوعه الامام المهدی ۵۷
- شهر آرزو ۶۱
- همه را بیازمودم... ۶۳
- گفتگو درباره امام مهدی، علیه السلام قدس سره ۶۳
- آوارگان ۶۵
- تپش قلم ۶۸
- دیدار یار غایب ۶۸

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۸ عنوان و نام پدید آور: شماره ۱۵ - مرداد و شهریور ۱۳۷۸ / ماهنامه موعود ناشر چاپی : ماهنامه موعود
 مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

شماره ۱۵ - مرداد و شهریور ۱۳۷۸

این جامع الکنمه علی التقوی...

طی یکی دو ماه اخیر و به مناسبت‌های مختلف از جمله میلاد حضرت نبی اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و سالگرد ارتحال امام خمینی، قدس سره، همایشها و گردهماییهای فراوانی با حضور سران و اندیشمندان کشورهای اسلامی در ایران تشکیل شد. از فحوای کلام و اهداف مذکور در بولتنها و خبرنامه‌ها برمی‌آید که جملگی بر گزار کنندگان بر ضرورت دستیابی به نوعی وحدت و هماهنگی میان ملل مسلمان و بسط همدلی در میان ساکنان این وطن بزرگ اسلامی تاکید و بیم خود را از بروز تفرقه و آینده مسلمین و آنچه که در قرن آینده فراروی آنهاست اعلام داشتند که متأسفانه علی‌رغم صرف هزینه‌های کلان عاری از تلاش برای در افکندن طرحی نو و برنامه‌ای مدون بود. برنامه‌هایی که می‌توانست مسلمین را در وقت رویارویی با بحراناها و دستیابی به نظامنامه‌ای برای اداره سرزمینهای اسلامی (در عصر غیبت) و طراحی طرحی برای آینده (مبتنی بر تعالیم دینی) یاری دهد. آنچه که در این همایشها دل را می‌آزارد سکوت و غفلت درباره موضوعی است که نه تنها از استعداد لازم برای ایجاد وحدت میان همه فرق مسلمان برخوردار است بلکه به دلیل داشتن انرژی و توانایی متراکم و بالقوه، امکان در افکندن طرحی نو برای اداره جهان آینده و گفتگو از آینده جهان را داراست. این سکوت نشانگر غفلت گردانندگان این گونه همایشها و دست‌اندرکاران امور فرهنگی کشور از دو موضوع مهم است: اول، غفلت از «استراتژی و طرحهای استراتژیک» در وقت گفتگو از نحوه اداره سرزمینها و ملت‌هاست و دوم، غفلت از موضوع مهم «مهدویت و «منجی گرایی که تمامی مسلمین بر سر آن اتفاق نظر دارند و می‌تواند باب گفتگویی جدی درباره «آینده جهان و جهان آینده را بگشاید و بستر مناسب برای طراحی «طرحی استراتژیک» را فراهم آورد. غفلت از این دو موضوع موجب بوده تا طی ۲۰۰ سال اخیر مسلمین هیچ گاه قادر به حفظ استقلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود و خروج از موضع انفعالی و تاثیرپذیر در برابر استکبار نشوند و به عنوان ملت‌هایی حاشیه‌نشین در کنار فرهنگ و تمدن غربی به سر برند. وضعیت کنونی سیاسی و اجتماعی ایران نیز حکایت از این دو غفلت دارد از سوی دیگر همین امر موجب بوده تا تصویر «آینده در اذهان جوان تاریک جلوه کند و بروز نوعی انفعال و واماندگی در میان مناسبات اجتماعی و اقتصادی را سبب شود. مگر غیر از این است که علی‌رغم واقعه بزرگ انقلاب اسلامی و اسپس بیست سال تلاش رد پای انفعال در برابر «تفکر، فرهنگ و تمدن مغرب زمین را در میان بسیاری از مناسبات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی می‌توان دید؟ و مگر جز این است که امروزه بسیاری از مردان اهل علم و سیاست دانسته و نادانسته سعی در منطبق ساختن تعالیم دینی و مناسبات مردم با آموزه‌های بی‌بنیاد غربی دارند و حجت موجه خود را از میان اقوال و آثار روشنفکران غربی می‌طلبند و هم آنان را امام خویش ساخته‌اند و رای آنان را ملاک صحت و سلامت و عامل بقاء و دوام خود می‌پندارند؟ آیا آنان که داعیه ریاست و کیاست امور فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سرزمینهای اسلامی را دارند از این نکته غافلند که بدون «طراحی استراتژیک» آن هم مبتنی بر مبانی نظری و فرهنگ دینی نمی‌توان به اداره امور یک سرزمین و استمرار جریان

بزرگ سیاسی، فرهنگی و مادی ملت‌های مسلمان پرداخت؟ یا آنکه با تکیه به گمان خود این فرض را به اثبات نشسته‌اند که در میان تعالیم اسلامی و شیعی سخنی درباره راه‌های خروج از بن‌بستها به میان نیامده است؟ باید خون گریست که علی‌رغم همه تذکرها، ائمه دین در عصر پر فتنه آخرالزمان چونان خواب‌زدگان ره می‌پوییم. چگونه است که سرفصل‌های پذیرفته شده همایش‌هایی که برگزار می‌شود نامی و نشانی از فصل‌الخطاب همه ملل و نحل - که کلیه اقوام بر سر ظهورش در عصر آخرین اتفاق نظر دارند - دیده نمی‌شود. امروزه در حالی که همه فرقه‌های مذهبی مسیحی و یهودی با تکیه بر «بازگشت مسیح» و «وقایع جهان ماقبل‌الظهور» سعی در ایجاد نوعی هماهنگی در استراتژی و سیاست‌های اجرایی خود دارند و بر سر نحوه رویارو شدن با حوادث احتمالی به گرد یک میز آمده‌اند مسلمین در وضعی مبهم سعی در پرده‌پوشی و کتمان حقایق و حوادث محتوم دارند. باید دانست، به همان سان که گفتگو از «توحید و نبوت حضرت ختمی مرتبت میدان همراهی و همدلی را می‌گسترده، گفتگو از جهان آینده و «ظهور مهدی صاحب‌الزمان، علیه‌السلام که همه فرق شیعی و سنی بر سر اصل آن اتفاق نظر دارند باب همراهی و هماهنگی در عمل و نظر درباره جهان آینده را می‌گشاید و بتدریج آنان را برای همه آنچه که پیش می‌آید مهیا می‌سازد. چگونه است که از طرح این مباحث جدا می‌افسیم و با تردید و گاه وا‌همه از حاشیه آن می‌گذریم؟ و چگونه است که در کنفرانس بزرگ وحدت اسلامی از «آینده جهان سخنی به اجمال بر لوح کاغذ رانده می‌شود اما از گفتگو درباره ذخیره اسلام و ضرورت چنگ انداختن در دامن او برای «ساختن آینده جهان سخنی به میان نمی‌آید؟! چرا در همایش بزرگ مبلغان اعزامی به کشورهای مختلف از وظیفه بزرگ آنان در عصر غیبت، یعنی «ذکر نام بلند حضرت صاحب‌الزمان، علیه‌السلام ذکر می‌شود به میان نمی‌آید؟ هیئات که نظریه‌پردازان غربی چونان همیشه با تکیه بر آموزه‌های مسلمین و سایر ادیان و عرضه آن در قالب‌های مورد پسند خود دیگر بار و دیگر بار ما را منفعل خواهند ساخت، چنانکه امروزه مطبوعات و مجامع غربی مملو از سخن درباره «ظهور مسیح»، «آرماگدون، جنگ بزرگ آینده، جهان و... است. هیئات که هنوز در چار و هشت ضرورت گفتگو درباره «مهدی، علیه‌السلام مانده‌ایم و با ظن و گمان درباره آن می‌نگریم.

سردبیر

حضرت زهرا، سلام‌الله‌علیها؛ فریاد رسا بر سر بدعتها

برخی مبلغان مسلمان و نیز شمار بسیاری از آن عده مدیحه‌سرایانی که به ذکر مصائب اهل بیت طهارت، علیهم‌السلام، پرداخته‌اند در بررسی و نقل وقایع تاریخی مربوط به زندگی آن بزرگواران - بویژه طاهره ایشان زهرا، مرضیه، علیها‌السلام - کمتر به شرایط محیطی دوران زندگی آن حضرت و نیز به وجه سیاسی، اجتماعی و تربیتی حیات ایشان اشاره داشته‌اند. از این رو شمار کثیری از مؤمنان که به هر علت از مطالعه سیره خاندان پیامبر طفره می‌روند و یا اصولاً فرصتی بس محدود را به مطالعه کتبی متین و متقن اختصاص می‌دهند و مسیر آشنایی ایشان با وجوه گونه‌گون زندگی معصومان، علیهم‌السلام، صرفاً از مجالس و عظم و روضه و خطابه گذر می‌کند، علی‌رغم ادعای الگوپذیری تام از سیره آن بزرگواران، با آن سیره علما و عملا بسی بیگانه‌اند. بسیاری از مدیحه‌سرایان جامعه اسلامی ما - چه در گذشته و چه در زمان حال - به سبب عدم دسترسی به منابع اصیل و دست اول سیره و در صورت دسترسی عدم توانایی یا سستی در رجوع بایسته بدین منابع و در کنار آن نوعی عوام‌زدگی افراطی که با ضعف قوه تحلیل سیاسی اجتماعی و فرهنگی همراه می‌گردد، در مواردی معتابه چهره‌ای مشوه از این خاندان ارابه داده‌اند. حال آنکه اگر آن دسته از مورخینی که در سیره‌نویسی به پرده‌پوشی و یا اطباب و پرداختن بی‌رویه به حواشی خو نکرده‌اند و یا آن عده مبلغان چیره‌دستی که از فرصت به دست آمده در مجالس و عظم و خطابه و یا حتی تربیون‌هایی گسترده‌تر همچون صدا و سیما، بخوبی سود جسته و در عوض تنزل تا به حد عامیانه‌ترین افسانه‌پردازیهای موهن و مبتذل، عوام را تا به سطح خواص تعالی می‌بخشند و از دروغ‌پردازی و تحریف و باژگونه جلوه‌دادن حقایق تاریخی می‌پرهیزند، فرصت فعالیتی گسترده‌تر می‌یافتند امت محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله، هرگز تا

به این اندازه با سیره سلیم اهل بیت، علیهم السلام، بیگانه نبود که مجموعه حوادث پیش آمده پس از رحلت رسول، صلی الله علیه و آله، را در ربودن ملک فدک و یا فاصل شدن صدیقه طاهره، علیها السلام، میان در و دیوار و یا دفن غریبانه آن بزرگوار محصور بینند و بی آگاهی از منشا اصلی رخداد حوادثی چنان تلخ و گزنده به خود اجازه دهند که به پاسداشت حرمت بزرگترین بانوی پاسدار سنت رسول، صلی الله علیه و آله، حرمت شکنی کرده و با لحنی و رفتاری نامناسب به ساحت قدس آن وجود گرامی - به گمان اکرام - بی احترامی روا دارند. پرسش صاحب این قلم آن است که آیا آن عده از مبلغین و مدیحه سرایان ما که وصف حالشان گفته آمد، تا کنون سطری چند از خطبه‌های پرشور فاطمیه را خوانده و هم آیا در معنا و محتوای آن کما هو حقه تامل ورزیده‌اند؟ و آیا چنین گمان نمی‌دارند که غم فاطمه، علیها السلام، بیش از آنکه در از دست دادن ملک فدک و یا حتی رفتار نامناسب امت پیامبر، صلی الله علیه و آله، نسبت به خود ریشه داشته باشد، در انحراف عمیق رخ داده در سنت پیامبر، صلی الله علیه و آله، و در پیدایی گروهی منافق به اصطلاح اهل تجدد که دین و دنیا را با هم می‌خواستند و دین را تابع مشهورات عرف زمانه معنا می‌کردند و عامدانه به نسخ احکام الهی می‌پرداختند و عوامانه به تحریف و تبدیل لفظ و معنای شریعت دل بسته بودند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام جلوه می‌دادند، ریشه داشته است؟ و آیا آن زمان که سوگنامه غمبار زهرای اطهر را بر خلق خدا واگو می‌کنند، بدین جملات نورانی که به گاه محاجه آن بانوی بزرگوار با غاصبان ولایت، از ناحیه آن مطهره شرف صدور یافته است، اشارتی دارند؟ چون خداوند خانه پیامبران را برای پیامبر خود برگزید، دو رویی سربر آورد و جامه دین برتن درید. سرفرو برده ستمگران سخن آغاز کرد و گمنام بی فروغان بر پله زمامداری خزید... شیطان از کمینگاهش سربر آورد، بدان حال که فریادتان داد و سبکبار در پی‌اش دویدند، به گمان خود از فتنه پرهیز می‌کردند، «زهار که در فتنه فروغلتیدند و دوزخ کافران را خواهد بلعید» (۱) شما کجا و دفع فتنه کجا؟ این کتاب خداست که در پیش شماست، آنچه از آن بازداشته هویدا و فرمانش و گواهی که عرضه کرده جملگی پیدا. آیا از آن پا پس می‌کشید و جز او را به داوری می‌گیرید؟ چه بد جانشینی را ای قوم ستمگر! برگزیدید، «و هر کس جز اسلام دینی برگزیند پس هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در واپسین در ردیف زیانکاران جا گیرد». (۲) و نیز آیا تاکنون از سر تامل در این بخش از سخنان تکان‌دهنده آن بانوی گرامی - آنجا که در پس شکایت از سکوت رنج‌آور مسلمانانی که منکر را می‌دیدند و لب به سکوت فرو می‌بستند و ندای مظلوم را می‌شنیدند و از یاری‌اش دریغ می‌کردند و تحریف معنوی قرآن و دگرگونی آشکار سنت رسول، صلی الله علیه و آله، را شاهد بودند و از آن جلو نمی‌گرفتند، به انگیزه عوامل پیدایش چنان رفتاری در جامعه مسلمین اشاره می‌فرماید - نگریسته‌اند؟ جز این نیست که به تن‌آسایی خو کرده‌اید و بی‌تفاوتی را اساس کار خود نهاده‌اید. (بی‌پرده بگویم) از دین خسته‌اید و آنچه را در دهان داشتید بیرون افکنده و به نشخوار کلامی که در کامتان نهاده‌اند مشغول گشته‌اید» و یا در این سخن اندیشیده‌اند که: کتاب خدا پیش روی شماست که روز و شب آن را می‌خوانید و هر بام و شام ندایش را به گوش جان می‌رسانید: «محمد، [صلی الله علیه و آله]، جز رسولی که پیش از او رسولانی آمدند و رفتند. پس اگر بمیرد یا کشته شود بر پاشنه‌هاتان می‌گردید؟ پس هر که بر پاشنه خود باز گردد، خدا را زیان نمی‌رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد». (۳) امیر مؤمنان علی، علیه السلام، در سخنانی که مدتها پیش از تصدی مقام خلافت و در مسجد پیامبر، صلی الله علیه و آله، بر زبان رانده‌اند، در آن حال که دیدگان مبارکشان به یاد ضربتی که قنفذ بر پیکر نحیف فاطمه زهرا، علیها السلام، وارد آورد، از اشک سیراب بوده است، فرموده‌اند: تعجب از قومی است که می‌بیند سنت و روش پیامبرشان یکی در پس دیگری و جمله به جمله، جا به جا می‌شود و به این تغییر سنتها و به این بدعتها رضا می‌دهند. بلکه بالاتر، اگر کسی این بدعتها را منکر شود و یا اعتراضی کند، او را سرزنش کرده و بر وی خشم می‌گیرند! سپس گروهی در پی ما می‌آیند و از این بدعتها و ظلمها و آنچه آن (بدعت‌گذار) در دین ایجاد نموده پیروی کرده و بدعتهای او را سنت و جزء دین قرار می‌دهند و به آن بدعتها به سوی خدا تقرب می‌جویند!! نگاهی گذرا به مجموعه بدعتهای نهاده پس از رحلت رسول خدا، صلی الله علیه و آله، عمق فاجعه‌ای را که زهرای اطهر در دوران کوتاه حیات خود پس از

پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، مکرراً خطر آن را بر مسلمین گوشزد می‌فرمود، نمودی روشتر می‌بخشد و مشورت با یهود و نصاری، اخذ بطانه از ایشان، بدعت در حکم نماز به گاه بی‌آبی، بدعت در حکم ارث به جامانده از جد، بدعت در مقیاس شرعی اندازه‌گیری، بدعت در ضدیت با موالی و نوعی پان‌عریسم ابتدایی، بدعت در تکتف در نماز، بدعت در تحریم متعه ازدواج و حج، بدعت در سنگسار غیرقانونی، بدعت در حذف عبارت «حی علی خیرالعمل از اذان و نهادن جمله «الصلوة خیر من النوم!» به جای آن، بدعت در حذف سهم مؤلفهٔ قلوبهم از مصارف هشتگانه زکات، بدعت در صحت سه طلاقه گفتن زوجه در یک مجلس و نیز ندادن سهم ذوی‌القربی و مخالفت با نص صریح کتاب آسمانی در این باره تنها نمونه‌هایی کوچک از سیاهه طویل بدعت‌های نهاده‌شده، در ایام کوتاه پس از رحلت رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و پیش و پس از شهادت دخت گرامی آن حضرت، علیها‌السلام، اند. زهرای مرضیه، علیها‌السلام، در زندگی کوتاه خود پس از پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، بارها و بارها بر این نکته تاکید داشتند که هرگونه انحرافی از سنت نبوی - ولو بظاهر خرد و کوچک - عاقبت به تنافری عمیق میان جامعه‌پرداز و سلوک فردی آحاد جامعه اسلامی با «ما نزل الله خواهد انجامید و از آن رو که جوامع بشری همچون همه پدیده‌های عالم آفرینش بر سنتی تبدیل‌ناپذیر ره می‌سپارند، جلوگیری از تبعات سوء ناشی از این انحراف در آینده بسی دشوارتر از اکنون خواهد بود. امت مسلمان با سرپیچی از پذیرش ولایت امیر مؤمنان، علیه‌السلام، و نیز با رها کردن غالب آنچه از سوی خداوند حکیم بدان فرمان داده شده بودند، تحقق همه وعده‌هایی را که در پس اندازهای متعدد قرآن کریم ذکر از آنها به میان آمده بود مشاهده کردند. چندین قرن تسلط یهود و نصاری و اشرار جامعه اسلامی بر امت مسلمان که اثرات سوء آن در برخی بلاد همچنان باقی است، ازدست رفتن تدریجی هیمنه و هیبت جامعه مسلمین در اثر نزاع و تفرقه درونی، گسترش فقر و ناامنی روانی در اثر سوء تدبیرهای اقتصادی، جملگی اثرات سوء نافرمانی‌هایی شمرده می‌شود که از سوی مسلمین نسبت به تعالیم قرآن و وصایای پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، روا رفته است. آن زمان که مسلمین علی‌رغم تاکید چندباره قرآن، یهود و نصاری را محرم اسرار خود گرفتند و یا سیره ظالمین را سرمشق و الگوی خود قرار دادند، آن زمان که مسلمین امر به معروف و نهی از منکر را که برجسته‌ترین وجه تمایز ایشان از سایر امم محسوب می‌شد معطل گذاردند، آن زمان که رباخواری و رشوه‌گیری به صورت سنت‌سینئه اقوام مسلمین درآمد، آن زمان که فرقه‌گرایی در گسترده جامعه اسلامی رو به تزايد گذارد، آن زمانی که علمای درباری به تبعیت از ملا و مترفین جامعه اسلامی به تن‌آسایی و شادخواری رو کردند، غیر قابل انتظار نمی‌نمود اگر تنها پنجاه سال پس از رحلت رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، همان صحابه‌ای که زمانی بزرگترین مباحثات و افتخار ایشان همراهی پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، بود و همان تابعینی که به پیروی از صحابه، پاسداری از سنت رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله، را بزرگترین وظیفه خویش می‌شمردند، راه شریعه را بر پسر پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، که جز برای حق قیام نکرده بود سد کنند و بر او و اهل حرم او شمشیر و تازیانه کشند یا سفیهانه پیرامون او را تهی سازند. همچنین غیرقابل انتظار نمی‌نمود اگر آن برج عاج تمدنی که بر پایه‌هایی از اسلام التقاطی و درباری بنا شده بود، همچون فواره‌ای به اوج رسیده بر مرداب بی‌هویتی سرنگون شود. آری! «واقعیت آن است که اسلام التقاطی و درباری از همان آغاز عقیم زاده شد و تمدنی چنین سست‌پایه اگرچه در ظاهر بالید و سر به آسمان سود لیکن از درون پوسید و بر خاک فرو افتاد» و این همه تجلی عملی همان وعده‌ای بود که سالها پیش از این واقعه و دو سه ماهی پس از آنکه علی، علیه‌السلام، همسر و فرزندان خود را بر استری می‌نشاند و کوچه به کوچه و خانه به خانه به دنبال همپیمانی از آن همه مدعیانی که مصاحبت با رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله، را حافظ دین و دنیایشان می‌دانستند سر می‌کشید و جوابش نمی‌گفتند، دو سه ماهی پس از آنکه بر در خانه علی، علیه‌السلام، هجوم آوردند و شعله‌های آتش را بر اهل بیت پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، عرضه کردند، دو سه ماهی پس از آنکه ریحانه باغ رسول، صلی‌الله‌علیه‌وآله، را به جرم عدم سازش با سنت‌شکنان غاصب ولایت میان در و دیوار ناجوانمردانه تازیانه زدند، بر لسان مبارک صدیقه مطهره فاطمه زهرا جاری شده است و این واپسین سخنان زهرای اطهر، علیها‌السلام، در بستر بیماری است: به خدا سوگند اگر سررشته‌ای را که

پیامبر به علی سپرد بدو می سپردند، بنرمی به راهشان می برد، بی آنکه مرکبشان از نفس افتد یا که خود آسیمه سر گردند. و بیقین به آبشخوری لبریز از آب گوارا واردشان می ساخت و چنان سیرایشان می ساخت و چنان سیرایشان می کرد که هر سیرابی به چشم حیرت در ایشان بنگرد... و بیقین درهای آسمان و زمین را می گشود و بر ایشان برکت فرود می آورد. [اما نکردند] و زودا که خداوند به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کند. پی نوشتها: ۱. سوره توبه (۹)، آیه ۴۹. ۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵. ۳. همان، آیه ۱۴۴. منابع و مآخذ: ۱. بلاغات النساء ابوالفضل احمد بن طاهر مروزی ۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی و ترجمه فارسی آن اسرار آل محمد (ترجمه اسماعیل انصاری) ۳. جامعه رشد یافته قرآنی، آفت ها و عبرت ها، امین میرزایی، روزنامه کیهان شماره ۱۴۹۱۶، ص ۶

در رثای حضرت زهرا، سلام الله علیها

از علی نقل است کان روح روان غسل چون می داد زهرای جوان امر می فرمود طفلان را به خواب تا نیتند کودکان را اضطراب آنچنان گویی که مادر خفته است یا مگر دخت پیمبر خفته است تا حسین از سر نگیرد ناله را خود ز مژگان حسن دنباله را الغرض تا نوبت بازو رسید غسل زهرا چون که بر پهلو رسید شیر یزدان ناله ای جانکاه کرد آنچنان که کودکان آگاه کرد کآی ماه من به ابرویت قسم بر کبودیهای بازویت قسم گفت اسما: کای ولی روزگار کز تو روشن شد ز انجم شام تا تو سفارش می کنی ما را به صبر لیک خود گریان به زهرا همچو ابر گفت اسما را شه عالیجناب با دل نالان و با چشم پر آب کآی اسما شرم دارم من ز دوست زین کبودیها که بر بازوی اوست می زند چون حلقه در چوب من آه اسما پهلو می محبوب من شرم دارم زین سبب از روی او چون ندیدم تا کنون بازوی او داغ زهرایم ز نو در جان فرود کین کبودیها ز من پنهان نمود آه اسما دست یارم را بین وای پهلو می نگارم را بین پهلو می در مانده ای ای وای من آه ای صدیقه کبرای من. احمد عزیزی

عمر با برکت

اشاره: استاد علی اکبر غفاری را بحق می توان حلقه واسط نسل امروز با میراث کهن و پرارزش شیعی دانست. او عمر پر برکت خود را صرف احیا و تحقیق منابع اصلی شیعه نموده و تاکنون حدود پنجاه عنوان کتاب را در زمینه های مختلف فقهی، تفسیر، روایت، تاریخ و عقاید مورد تحقیق و تصحیح قرار داده است، که تعداد مجلدات آنها به ۱۶۰ جلد بالغ می شود. مهمترین آثاری که ایشان به تنهایی آنها را مورد تحقیق قرار داده اند عبارتند از: الکافی (محمد بن یعقوب کلینی)، تهذیب الاحکام (شیخ طوسی)، من لا یحضره الفقیه (شیخ صدوق)، تحف العقول (ابن شعبه حرانی)، جامع المدارک (سید احمد خوانساری)، الخصال (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه (شیخ صدوق)، الغیبه (محمد بن ابراهیم نعمانی)، اعلام الوری باعلام الهدی (فضل بن حسن طبرسی) و... اما تعدادی از آثار که ایشان با همکاری دیگران آنها را مورد تحقیق قرار داده اند عبارتند از: شرح الکافی (ملا صالح مازندرانی)، تفسیر منهج الصادقین (فتح الله کاشانی)، توحید (شیخ صدوق) و... او اکنون در آستانه ۷۵ سالگی پرتلاش و مصمم به کار خود ادامه می دهد و تحقیق کتاب الاستبصار (شیخ طوسی) را در دست دارد. با توجه به اینکه استاد غفاری چند مورد از منابع اصلی موضوع «غیبت را مورد تحقیق قرار داده و حاشیه و تعلیق زده اند، مناسب دیدیم که خدمتشان برسیم و در این زمینه با ایشان گفتگو داشته باشیم. آنچه پیش روی شماست حاصل گفتگوی ما با ایشان است، امیدواریم که مورد استفاده شما عزیزان واقع شود. موعود: یکی از کتابهایی که حقیقتا باید گفت جنابعالی آن را احیا کرده اید کتاب معروف «کمال الدین و تمام النعمه» شیخ صدوق است. با توجه به اینکه نسل امروز ما کمتر با کتابهای اصلی که در باب مهدویت نوشته شده آشنا هستند لطفا بفرمایید چه انگیزه ای باعث شد که این کتاب را انتخاب کردید و ویژگیهای این کتاب چیست؟ استاد غفاری: من چهار پنج تا بچه کوچک داشتم که همسر مریض شد اطباء گفتند سرطان است، اما به او نگفتند، به خواهرم گفته بودند، خوب می دانید که وقتی کسی در سن چهل سالگی باشد و

چهار، پنج تا بچه داشته باشد و یک نفر هم که اینقدر به او کمک کرده باشد و حالا ابتلاء بیابد به اصطلاح خیلی برایش سنگین است، برادر همسرم طرف عبدالعظیم و ابن بابویه سکونت داشت. یک روز ایام عید بود و ما باید می‌رفتیم دیدن آنها، همگی سوار ماشین شدیم تاء برویم دیدن برادرش من توی راه که می‌رفتیم بشدت غمگین بودم و ذهنم متوجه ابن بابویه و حضرت صاحب، علیه‌السلام، بود و کتابهایی که در این موضوع نوشته شده است و نمی‌دانم چطور شد که یک مرتبه دعا کردم و گفتم: خدایا اگر مرضی زخم را شفا بدهی من همه هم خودم را می‌گذارم و یکی از کتابهایی که مربوط به حضرت است و مورد علاقه ایشان است و مرحوم مجلسی این کتاب را ارزشمندتر از کتابهای دیگر می‌داند، تصحیح کرده و چاپ می‌کنم و از حضرت صاحب هم تقاضای من این است که حاجت مرا از خدا بخواهد تا برآورده شود این را در دلم نیت کردم بدون اینکه بر زبان بیاورم. یکی دو ماه گذشت. همسرم را مرتب پیش دکتر می‌بردند و برمی‌گرداندند. در یکی از این روزها که نتیجه یکی از آزمایشها را پیش دکتر برده بودند دکتر گفته بود «من این جواب آزمایش را قبول ندارم. حتما اشتباه شده ببرید به فلان آزمایشگاه. این بار بردند آنجا اما باز هم جواب گرفتند که هیچ موردی ندارد و اثری از سرطان نیست. خلاصه حالش بهتر شد و راه افتاد. من هم شروع کردم به تصحیح «کمال‌الدین آن مقدار که در امکانم بود. حدود ۳۰ یا ۳۵ سال پیش بود. وقتی کار تصحیح کتاب به پایان رسید من تقریباً هیچ پولی برای چاپ آن نداشتم. یکی از دوستان که کار آزاد داشت به من پیشنهاد کرد با ماشین او برویم شاه عبدالعظیم. زمانی که به ابن بابویه رسیدیم ماشین را متوقف کرد و رفت برای زیارت. من هم در کنار در ایستادم در حالی که کتاب در دستم بود فاتحه‌ای برای شیخ صدوق فرستادم و خطاب به او گفتم: «از خدا بخواه که پولی برسد و من کتاب شما را چاپ کنم. من نذری کرده بودم که ادا کردم اما الان در چاپش درمانده‌ام.» پس از زیارت وقتی آمدم دوباره سوار ماشین شدیم که برویم زیارت حضرت عبدالعظیم. دوستم پرسید با مرحوم صدوق خیلی حرف زدی. آنجا که امامزاده نیست یک فاتحه کافی است. گفتم ایشان برای من بسیار والا مقام‌اند. امامزاده‌ها سیداند اما ایشان از بزرگان و ارکان عالم تشیع است. مبلغ اخباری است که از ائمه، علیهم‌السلام، رسیده. درست است که سید نیست ولی مؤمن حقیقی است. او پرسید: مگر شیخ صدوق چه کرده؟ گفتم کتابهایی نوشته که من می‌خواهم چاپ کنم ولی کار آسانی نیست و هزینه دارد. گفتم: من همه هزینه‌اش را پرداخت می‌کنم و هنوز ما به حرم نرسیده بودیم که گفت الان چکش را می‌نویسم فقط بگو چقدر؟ من چون حساب کردم که یک حالت روحی بر او عارض شده و ممکن است فردا پشیمان شود گفتم به من قرض بده! گفت: هر کاری می‌خواهی بکن و خلاصه پول را داد. هزینه چاپ کتاب ۲۸ هزار تومان شد. ولی روزی که می‌خواستیم کتاب را منتشر کنیم و صحاف پیغام داده بود که کتابها آماده‌اند و بیایید ببرید. حسب اتفاق به منزل شخصی دعوت داشتم که از تجار بازار بود. کتاب را در دست من دید و چون مرد باسوادی بود گفت: «چه کتاب خوبی است. همه اینها را به من بفروشید تا من از ثلث اموال پدرم اینها را منتشر کنم. بالاخره آن قدر اصرار کرد که همه را خرید و من طلب دوستی را که از او قرض کرده بودم پرداخت کردم. همین قدر بگویم که این امور در نظام عالم در درجه اول است و خارج از نظام نیست. نیازی هم به دیدن این و آن نیست، رو به خدا که بکنی کار درست می‌شود. موعود: با توجه به اینکه خودتان هم به عظمت و رتبه این کتاب اشاره کردید لطفاً از ویژگیهای آن بگویید. استاد غفاری: مرحوم مجلسی می‌گوید کتاب کمال‌الدین از همه کتابهایی که درباره حضرت نوشته شده عالتر است. مؤلف در این کتاب آنچه را که مربوط به حضرت است از همه طریق، امامیه و غیر امامیه جمع کرده است و جامعیت دارد. در مقدمه نوشته است: «شبی خواب دیدم که در حال طواف هستم. شخص بزرگواری کنار حجرالاسود نشسته است. فهمیدم که این خود حضرت صاحب است، با من مخاطب شد و گفت قرار بود درباره غیبت من کتابی بنویسی، کو پس چرا نوشتی؟ من گفتم کتابی در فلان جا، مقاله‌ای در فلان جا نوشته‌ام. گفتند: نه به آن ترتیبی که من می‌گویم بنویس. یعنی، آن کسانی که از طرف خدا هستند و غیبتی برایشان رخ داده همه را یک به یک بگو تا به من برسی. من دیگر از خواب پریدم، فهمیدم که باید دیگر این کار را بکنم، دیگر همه کارها را کنار گذاشتم. اینها مطالبی است که مرحوم

شیخ صدوق می گوید. بعد در اواخر کتاب هم می گوید من نمی خواهم بگویم تمام اخبار این کتاب از نظر سند صحیح است، اما اخباری که صحیح است همه اش را در این کتاب آورده ام و به آنها تمسک می جویم و نه به اخباری که ضعیف است. پس از تصحیح کتاب به فکر ترجمه آن افتادیم و با کمک برخی دوستان این کار را شروع کردیم. جلد اول تمام شده است. مرحوم کمره ای آن نسخه قدیمی پر غلط را ترجمه کرده اند که خیلی به هم خوردگی دارد، اما نسخه ما نه، آن نسخه که ما مقابله کردیم غلط ندارد. و بهترین نسخه کتاب «کمال الدین، نسخه ای موجود در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی است که خود ایشان فرمودند من پنج شش تا نسخه دارم ولی این نسخه عالیترین نسخه است که به شما می دهم با شش تا نسخه آن مقابله کنید، ما هم با آنها مقابله کردیم. موعود: یک اشاره ای هم به کتاب «غیبت نعمانی که آن را احیا فرموده اید داشته باشید و در مورد ویژگیهای خود کتاب و مؤلف، لطفا توضیح بدهید، چون نعمانی به نسبت مؤلفین دیگر شیعه ناشناخته تر است. مردم با شیخ طوسی و شیخ صدوق بیشتر آشنا هستند اما نعمانی را کمتر می شناسند، لطفا از جایگاه کتاب غیبت نعمانی در مجموعه معارف مهدویت بفرمایید. استاد غفاری: نعمانی از شخصیت های بزرگ و شاگردان کلینی است، نعمانی، نسخه ای از کتاب «کافی را برای مرحوم کلینی قرائت کرده و با نسخه خود کلینی مقابله کرده است. در همین «کافی هایی که الان چاپ شده است در بخشهایی از آن احادیثی وجود دارد، که در ذیل آنها گفته شده است. در نسخه نعمانی این حدیث هست در نسخه های دیگر نیست. نعمانی و چند نفر دیگر از شاگردان کلینی هستند که در مقدمه کافی ذکر شده اند. نعمانی از آنها دیگر جلوتر است از نظر فهم و فراست و فکر جلوتر است. نعمانی مسافرت کرده و رفته است شامات و در آنجا ظاهرا در مقدمه «غیبت می نویسد: «که وقتی به لبنان رفتم، در اواخر عمرم از من تقاضا کردند راجع به حضرت ولی عصر، علیه السلام، مطالبی را نقل کنم و بنویسم من هم کتابخانه ای همراهم نبود اما آنچه که می دانستم راجع به حضرت صاحب، آنها را نقل کردم از اصل بحث خود امامت تا وقتی که حضرت می آید و ظهور می کند چه اعمالی انجام می دهد و آنجا چه می شود، و دنیا چطور می شود». کتاب غیبت نعمانی کتاب بسیار خوبی است و من هم آن مقداری که امکان داشته است آن را تصحیح کرده ام و پسر هم ترجمه اش کرده است. علی ای حال این کتابها درجه اول کتابهایی است که مربوط به حضرت می شود یعنی اصلا اصول است اگر کتابهایی دیگر تا قرن پنجم، ششم، هفتم، هشتم نوشته شده است آنها اصل است. اینها اگر مغایر با آنهاست باید در اینها حرف زد، آنها اساس هستند. موعود: اگر بخواهید مقایسه ای داشته باشید بین «غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی از جهت ائمان مطالب کدام یک را ترجیح می دهید؟ از نظر زمان تالیف که ظاهرا غیبت نعمانی زودتر تالیف شده است. استاد غفاری: غیبت شیخ طوسی غیبت کلامی است، یعنی مانند دیگر کتابهای کلامی، موضوعات مرتبط با حضرت مهدی و غیبت را مطرح و برای اثبات آنها استدلال می کند. کتابهای دیگر تنها نقل روایات می کنند، شیخ طوسی عناوینی را که مطرح کرده آن وقت اخبارش را آورده است، در واقع دارد برهان می آورد به آن مطالبی که شیعه معتقد است. یعنی از معصومین و رسول خدا برهان می آورد، یعنی وقتی می گوید اینها معتقدند که وقتی می آید چنین می کند آن وقت برهانش را از اخبار نقل کرده است. آن عنوانهایی که در غیبت شیخ طوسی است عنوانهای خیلی علمی و درجه بالاست، یعنی دانشمندان روی این عناوین کار می کنند همه شان همینطور هستند، شیخ مفید هم همین طور است شیخ مفید آن اشکالهایی را که گرفته شده، رفع کرده است، او در کتاب «غیبت خود مطالب را به صورت برهانی و استدلالی آورده است و اینها همه قابل استفاده است. موعود: یکی دیگر از کتابهایی که شما احیا کرده اید کتاب «البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان متقی هندی است زیرا توجه به اینکه این کتاب از کتب اهل سنت است بفرمایید چه انگیزه ای باعث شد که اقدام به تصحیح آن کنید؟ استاد غفاری: «البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان با آن پانوشتهایی که من بر آن نوشته ام برای آنکه اثبات کنم که این را که علی متقی هندی در قرن دهم دارد می گوید در قرن ششم هم گفته اند در قرن چهارم هم گفته اند، در قرن پنجم هم گفته اند، من به آن کتابها تمسک کرده ام یعنی پانوشته ها آورده ام. علی متقی هندی شخصیت علمی بسیار بزرگی است تا جایی که زمان او چندین نفر که کتابهایی داشته اند درباره احکام از علما سؤال می کنند

همه آن علما می گویند آنچه که علی متقی هندی نگفته باشد به آنها اعتنا نکنید. او راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، نوشته است، درباره غیبتش چیزی نوشته است در اینکه مهدی ظهور می کند و این کارها را می کند. غیبت و اینکه حضرت زنده است، و غایب است، را فقط شیعه اثنی عشری معتقدند. علی متقی هندی آن اخباری که راجع به حضرت است همه را آورده است و به صورت اخبار از پیغمبر نقل کرده، که مهدی ای هست، می آید و دنیا را اینطور می کند، اما غیبت او را روایت نمی کند. من آن مقدار که امکان داشته است این را تصحیح کرده ام. ما اگر مطلبی در متن بوده که با کتابهای دیگر کم و زیاد داشته است ما اینجا آورده ایم. موعود: ما شما را خیلی خسته کردیم. من به عنوان آخرین سؤال می خواستم این نکته را بفرمایید که چه توصیه ای برای پژوهشگران حوزه و دانشگاه و کسانی که در زمینه مهدویت می خواهند کار بکنند دارید؟ آیا در زمینه موضوع مهدویت اولاً ما آثار احیا نشده ای داریم که لازم است احیاء بشود یا نه و در ثانی کارهایی که الان باید در زمینه مهدویت صورت بگیرد (قدما کار خودشان را انجام دادند و رسالت خودشان را در باب مهدویت به کمال رساندند) الان پژوهشگرانی که می خواهند در باب مهدویت قلم بزنند و کار کنند چه عرصه هایی به نظر تان می رسد که باید کار شود و جای خالی اش احساس می شود؟ استاد غفاری: عقیده من شاید مورد قبول بعضی از روحانیون نباشد اما این را باید توجه داشته باشیم که ائمه ما دوازده نفر بعد از رسول خدا بوده اند که دین مقدس اسلام را معرفی و حفظ کرده اند. این دینی که آخرین درجه ادیان از نظر عظمت است و احکامش انسان ساز است. اما متأسفانه ائمه ما را نگذاشتند کار کنند آنها را یا خانه نشین کردند و یا کشتند، دوازدهمی هم اگر می آمد یا خانه نشین می کردند، چنان که بود یا می کشتند. خداوند او را غایب کرد تا این مردم روی زمین آماده برای او باشند یعنی آن نوع خودشان را درست کنند، یعنی بفهمند که این طرز حکومتی که درست می کنند، سلطنتی، جمهوری و از این قبیل که هزارها هست اینها نمی تواند انسان را به واقعیت انسانیت برساند، مگر آن حکومت الهی که انبیا دارند. یعنی حکومت باید در اختیار او باشد که نبوی است. چون آن افراد را یازده نفرشان را یا خانه نشین کردند یا کشتند که به عقیده بعضیها همه را کشتند، آن دوازدهمی را خدا غایب کرد، آنچه ما از روایات می فهمیم این است که وقتی آماده برای آن حکومت شدند خداوند آن حضرت را و می فرستد. ولو همه مردم نه، اما لاقلاً یک جمعیتی که پشتیبان او باشند که وقتی او دعوت می کند حاضر باشند از همه اطراف عالم به هر صورتی که هست خودشان را به او برسانند تا آن حکومت سر کار بیاید. آن افرادی که منتظر حکومت آن حضرت اند بایست این طور باشند که تنها آنچه را که خدا می خواهد بخواهند و انتظار آن را داشته باشند نه انتظار آن چیزی که خودشان می خواهند و دوست دارند. امام زمان بیا فلان کار را بکن، امام زمان بیا این طور کن، اینها نه. بیا ای دست واقعی خدا، ای یدالهی بیا این زمینه و این جهان را آن طور کن که تمام این افراد به مرحله انسانیت واقعی برسان. همه را خدا بر اساس فطرت الهی آفریده است «فطرة الله التي فطر الناس عليها» منتها فطرتها پوشیده می شود، منحرف می شود وقتی آن حضرت بیاید همه مردم را به سوی آن سرشت واقعی سوق می دهد، و همه به حق واقعی خودشان می رسند، انتظار آن حکومت، ولو خونمان در آن راه ریخته شود، برای ایجاد آن حکومت ما حاضریم، لذا شما می بینید در دعاهایی که ما داریم، وقتی از خدا چیزی می خواهیم می گوئیم، از تو می خواهیم، «خاضعا خاشعا متزللا» و امثال اینها، اما در دعای افتتاح وقتی که آن حکومت را می خواهد چون انتظار آن حکومت را می کشد می گوید: «استلک مستانسا، لا خائفا و لا وجلا مدلا عليك یعنی آماده ام ولو اینکه خونم ریخته شود آن حکومت بیاید، افراد تا به آن درجه نرسند، آن حکومت نمی آید. اگر واقعا یک جماعتی بگویند ولو خون ما ریخته شود اما آن حکومت روی کار بیاید و آن فردوس اعلا روی زمین نقش بگیرد، ما حاضریم خون هم بدهیم آن وقت امام زمان هم شبانه روز آماده است، ما آماده آن حکومت بشویم او می آید، تا ما آماده آن حکومت نشویم آن حضرت نمی آید. من آنچه را که از روایات می فهمم این است که ما باید آن حکومت آماده باشیم، وقتی که از خدا می خواهیم که خدایا فقر را از بین ببر، یعنی اینکه خدایا کاری کن که آن نوع بشویم که نگذاریم فقر بیاید، خدایا نادرستی ها را از بین ببر، یعنی آن نوع بشویم که از نادرستی هم بدمان بیاید، آن جماعتی که این طور می شوند که به این حد

می‌رسند و انتظار آن حکومت را دارند، آن وقت امام زمان می‌آید تا آن طور نشود نمی‌آید با دعای ما نمی‌آید با خواست ما، می‌آید. یعنی از خدا بخواهیم، آن دولت واقعی را که انسانها را به مرحله واقعیت انسانیت می‌رساند به نحوی که حقوق هیچ کس پایمال نمی‌شود. چقدر افراد هستند که استعداد دارند ولی این دانشکده‌ها دانشگاهها و مدارس و حوزه‌ها نمی‌تواند استعداد آنها را به مرحله فعلیت برساند عمرها تلف می‌شود، ما اگر واقعا او را می‌خواهیم آن وقت او را می‌رساند. موعود: نقش اهل تحقیق و پژوهش در زمینه‌سازی ظهور چیست؟ استاد غفاری: باید این حرفها را بزنند باید مردم را آماده کنند برای آن حکومت. باید کاری کنند که واقعا از بد، بدشان بیاید، و ناراحت بشوند، یعنی مردم را توجه بدهند به اینکه چه جایگاهی دارند، اینکه آنها مسجود ملائکه هستند، همه ملائکه به انسان سجده کردند، نه اینکه حالا- همه فرشتگان به انسان لعن کنند. همه این افراد که کتاب می‌نویسند باید انسان را بسازند خودشان و مردم ساخته بشوند. من یک کتاب می‌نویسم که به من بگویند آفرین نمرهات بیست است. این غیر از آن است. خدا این انسان را همینطور که دلش خواسته است خلق کند که نیست، حقیقت انسانیت در انسان است که می‌تواند وجود پیدا کند در حیوانات نیست. صد هزار سال پیشتر هم زنبور عسل این کار را می‌کرده است اما انسان این طور نیست، انسان سراسر استعداد است، استعدادش در صراط مستقیم به کار می‌افتد، نه در کارهای دیگر. یک دفعه بمب می‌سازد و میلیونها نفر از بین می‌روند. اگر همه انسانها را مثل خودش بداند، و همه انسانها را مثل خودش دوست بدارد، هیچ وقت ظلم و ستم و نادروستی رخ نمی‌دهد. از این روایاتی که در کتابهای اهل بیت هست ما اینها را فهمیده‌ایم که نبی اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و امامان می‌خواستند انسان درست کنند. اما همه ائمه را کشتند و خداوند هم آخرین آنها را غایب کرد. گفت هر وقت آماده شدید برای شما امام می‌فرستم و حکومت می‌فرستم آقایان هم باید در نوشته‌هایشان همیشه مردم را برای آن حکومت آماده کنند موعود: از اینکه وقتان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

یک سبو عطش

قسمت اول چرا «یک سبو عطش؟ ابتدا می‌خواستم نام این نوشتار را «در جستجوی عشق بگذارم» تا بگویم: اولاً: «دعا برای تعجیل فرج امام عصر، علیه‌السلام، جدا یک «جستجو»، «طلب» و «خواستن است» جستجو از اعماق وجود، و ژرفای فطرت. و بگویم: دعای فرج، نشان آن است که انسان، «گمشده دارد و به جستجوی آن می‌پردازد. به جستجوی آرمانی بلند هدفی بس ارجمند و غایتی بزرگ، الهی و انسانی و بگویم: دعا برای تعجیل فرج، یک حرکت مبارک، آگاهانه و آرمان گرایانه برای فراهم آوردن زمینه‌های تحقق آن هدف و غایت عظیم است. و جوششی است از متن عواطف و احساسات پاک انسانی، و عقاید و آرمانهای مقدس مکتبی. و مبارزه و کوششی والا- و ژرف، که انسان منتظر و معتقد به مکتب ولایت را در مسیر صلابت و استقامت قرار می‌دهد. و ثانیاً: بگویم که «عشق، خلاصه و عصاره «این همه ارزش است و فضیلت، و آگاهی و کرامت» در واقع، همان «گمشده انسان و جهان. به دیگر سخن، اگر بخواهیم آن همه فضیلت و ارزش و مبارزه را در «یک کلمه بیان کنیم، شاید بتوان آن را به «عشق تعبیر کرد. و بنابراین: «در جستجوی عشق بیانگر گوشه‌ای از معانی و ابعاد عمیق «دعا برای تعجیل فرج و «حکایتگر جلوه‌ای از فرهنگ مهدویت، است. اما سپس نام «یک سبو عطش به ذهنم نشست. و همین را انتخاب کردم، تا بگویم: دعای تعجیل فرج، «آن همه است همراه با یک «عطش». «آن همه است با محتوایی آگاهانه‌تر، مشتاقانه‌تر و سازنده‌تر. و بگویم: رسیدن به زلال حیات آفرین عشق، تشنه‌گامی می‌طلبد. برای نیل به «ماء معین (۱) و «عین الحیاة (۲)، باید سبویی از عطش نوشید. باید تشنه شد تا به «کوثر» رسید. و باید شناخت، تا تشنه شد. و «دعای تعجیل فرج، تبلور این شناخت و عطش است. و بگویم: «یک سبو عطش نشان تشنگی کسی است که براستی ظهور امام عصر، علیه‌السلام، را از خداوند می‌طلبد و از عمق وجود برای آن حضرت دعا می‌کند. و اگر بررسی: تشنه چه؟ می‌گویم: تشنه همه آرمانهای انسانی، تشنه حق و فضیلت و عدالت، تشنه پایان یافتن ظلم و ستم از پهنه تمام گیتی، تشنه تجلی

زیباترین جلوه‌های خیر و خوبی و والایی و رشد و تکامل معنوی و اسماء و صفات ربوبی. و بگویم: بیایم این تشنگی و عطش را «درک و احساس کنیم. چه ما انسانها همه، به فطرت خویش تشنه این زمزم زلال عشق هستیم، اما به آن توجه نداریم و احساسش نمی‌کنیم! پس بیایم آن را احساس کنیم! و چون احساس کردیم، آن را از خداوند درخواست کنیم «و او» که بیاید، کام تشنه جهان را جرعه جرعه حق و عدالت، و جان عطشناک انسان را سبو سبو عشق و صمیمیت و آرامش خواهد نوشتند زیرا او: «آب گوارای تشنه کامی انسانها» (۳) است و «ابر بارنده (۴) خوبیها و والایها و «باران پر بار» (۵) پاکیزه و صمیمیت‌ها و «چشمه سار جوشان (۶) ارزشها و «آبشار» (۷) زلال سپیدیها و کرامتها و «بهشت (۸) جان آدمها. و بگویم: یک «بحر» در این «سبو» جا گرفته است: و من می‌دانم تو خواننده خوب و صمیمی، دوست داری به حریم «این بهشت قدم نهی زپس با هم بدان سو می‌رویم. طرح مساله طرح مساله، به اشارت چنین است: الف) بر کسی پوشیده نیست که مکتب امامت و ولایت در اسلام ناب، از اهمیتی حیاتی و جایگاهی بس بلند برخوردار است. اسلام بدون ولایت، آسمانی بی‌خورشید و پیکری بی‌جان بیش نیست. ب) و در این مکتب، «مهدویت به همان اندازه مهم، ژرفناک و ارجمند است. اعتقاد به «مهدی موعود» و منجی بشریت در اسلام، خود، یک «فرهنگ» است. اندیشه و آرمانی است که با سرنوشت اسلام، سعادت و سیادت مسلمین، آینده جهان و بشریت، و هدف آفرینش، ارتباطی اصیل و تنگاتنگ دارد. در این مبانی، اکنون سخنی بیشتر نداریم و چنانکه گفتیم به اشاره می‌گذریم. ج) و این فرهنگ خود، از گستره و ابعادی وسیع برخوردار است و می‌سزد که هر یک، به ژرفایی و زیبایی روشن شود و در خور تفصیلی شایسته تبیین گردد همچون: معرفت، حجت، غیبت، انتظار، حیات و مرگ جاهلی، تشکیل حکومت، وظایف و مسؤولیتهای زمان غیبت، نشانه‌های ظهور، حقوق امام عصر، علیه‌السلام، بر شیعیان، ارتباط با آن حضرت، دیدار آن وجه دل‌آرای الهی و بسیاری از موضوعات دیگر. در این میان، موضوع «دعا برای فرج امام عصر، علیه‌السلام جایگاه و اهمیتی ویژه دارد، زیرا: اولاً: با بسیاری از آن گستره و ابعاد متنوع فرهنگ مهدویت، ارتباط دارد و با: ایمان، معرفت، محبت، وظایف و مسؤولیتهای زمان غیبت، و جوهره اصیل این فرهنگ یعنی «انتظار و» بنابراین مرتبه اهمیت آن به همین تناسب، ارتقا می‌یابد. ثانیاً: به صورت کاملاً جدی در تحقق زمینه‌های ظهور و تسریع آن، نقش و تاثیر دارد یعنی حقیقتاً موجب جلو افتادن ظهور می‌شود. و ثالثاً: به طور اکید، مورد التفات و دستور خود امام عصر، علیه‌السلام، و دیگر ائمه، علیهم‌السلام، بوده است. امام عصر، علیه‌السلام، فرموده‌اند: و اکثرُوا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجکم. (۹) برای تعجیل در فرج و ظهور «بسیار دعا کنید»، زیرا گشایش و فرج شما نیز در همان است. «طرح مساله را به سخنی دیگر، این گونه نیز می‌توان ارایه نمود که: اصل مهدویت و حتمیت و قطعیت ظهور امام عصر، علیه‌السلام، و آمدن منجی بشریت، یک موضوع است، و اینکه چه کنیم این ظهور و آمدن، زودتر واقع شود، موضوعی دیگر است. اولی صرفاً تدبیری است الهی و اما دومی دقیقاً و مستقیماً با مسؤولیتهای و عملکرد منتظران و انسانهای معتقد به آرمان ظهور، ارتباط دارد. در این راستا، مساله «دعا برای تعجیل فرج بخصوص با توجه به ابعاد ژرف و عمیق آن، نمود بسیار مهمی از موضوع دوم است. علاوه بر این، آن گاه که «تحلیلهای و خاستگاههای دعا برای تعجیل فرج نیز مورد بررسی قرار گیرد، ارزش و اهمیت موضوع مزبور، بسیار روشنتر خواهد شد. اما... اما متأسفانه، این موضوع بسیار مهم، (۱۰) به دلیل وجود زمینه‌هایی چند، هیچ گاه اهمیت و جایگاه خود را در اذهان باز نیافته، و در جامعه و حتی در میان دوستان و ارادتمندان امام عصر، علیه‌السلام، مورد فراموشی، بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفته است. برخی از این زمینه‌ها عبارت است از: ۱- تحریف مساله «انتظار» تحریف مساله «انتظار» و وجود بینشهای نادرست و انحرافی در این زمینه، موجب گشته که مفهوم عمیق و بلند «دعا برای تعجیل فرج نیز اهمیت و جایگاه خاص خود را از دست بدهد. در این ارتباط، عده‌ای فقط به تشکیل مجالس دعا پرداخته و از ابعاد اصلی و سازنده آن غفلت می‌ورزند. برخی دیگر نیز، بعکس، تنها به ابعاد حماسی و انقلابی انتظار توجه کرده، ابعاد عاطفی و معنوی آن را به دست فراموشی سپرده و به مساله «دعا برای تعجیل فرج رغبتی نشان نمی‌دهند. این هر دو گروه، تلقی و نگرشی یک بعدی و ناقص نسبت به انتظار فرج، و در نتیجه به دعا در این زمینه، دارند. ۲- عدم درک و تبیین

مفهوم دعای فرج عامل دیگر، در واقع، عدم درک درست و عدم تبیین صحیح و عمیق اصل مفهوم دعای فرج است. در حقیقت این عامل، زمینه‌ساز آن دو بینش و نگرش ناقص و نادرستی است که در بالا ذکر شد. باید اذعان کرد که مفهوم صحیح دعا برای تعجیل فرج و ابعاد محتوایی آن، تاکنون برای جامعه بیان نشده است؛ جایی که اصل مساله انتظار به چنین سرنوشت تاسفباری دچار شده باشد، دیگر در مورد یکی از فروع آن، شگفت نخواهد بود. به هر روی، بر تمامی ارادتمندان و منتظران امام عصر، علیه‌السلام، می‌سزد که نسبت به این مساله، شناخت و درکی صحیح و جامع پیدا کرده و نقش و تاثیر مهم آن را دریابند و در عمل از آن غفلت نورزند. ۳- برخورد نادرست با فرهنگ مهدویت عامل دیگری که نه تنها سخن گفتن و تبلیغ در مورد دعای تعجیل فرج، بلکه گاه درباره اصل فرهنگ مهدویت و امام عصر، علیه‌السلام، را با اشکال مواجه ساخته، برخورد نادرست و انحرافی یا ناقص و سطحی با این فرهنگ از سوی برخی «خودیها» است. اینان متاسفانه در طی زمانی طولانی که به سالها قبل از انقلاب اسلامی برمی‌گردد، با فرهنگ سازنده، ستیزنده، معنوی و انقلابی مهدویت چنان سطحی، یک بعدی و گاه انحرافی برخورد کرده و از آن، دفاع و تبلیغ نمودند که بعد از گذشت دو دهه از انقلاب اسلامی و روشن شدن بسیاری از حقایق، هنوز هم آثار منفی آن از اذهان دور نگشته است. یکی از آن آثار منفی، این است که زمینه تبلیغ صحیح، والا و سازنده درباره امام عصر، علیه‌السلام، و فرهنگ مهدویت را نیز با مشکل روبرو ساختند. این در حالی است که امام عصر، علیه‌السلام، و مکتب متعالی انتظار و ظهور موعود، در حقیقت روح تمامی اعتقادات، عبادات، زندگی و آرمان شیعه است، و در نتیجه، تبلیغ درباره آن حضرت و مکتب انتظار از وظایف اصلی و حیاتی آنان به شمار می‌رود. آثار منفی عملکرد این گروه موجب شد تا بسیاری از آگاهان فرزانه و دلسوز و روحانیون ژرف نگر در طی آن زمان طولانی، و حتی امام امت، رحمه‌الله علیه، نیز با آنان برخورد نمایند. (۱۱) ما چه می‌گوییم؟ با خواست حضرت حق، جل شانته، و عنایت مولایمان امام زمان، علیه‌السلام، تلاش ما در نوشتار «یک سبو عطش در این موارد خواهد بود: - زدودن غبار تحریف و کژفهمی از رخسار زلال این بعد عمیق از مکتب انتظار و فرهنگ مهدویت - تبیین مفهوم، ابعاد و محتوای بسیار مهم دعا برای تعجیل فرج - تبیین تحلیلها و خاستگاههای موضوع مذکور - تبیین اشکالات و انتقادات نسبت به مساله «دعا برای تعجیل فرج و پاسخ به آنها - آثار معنوی و سازنده دعا برای فرج در زندگی فردی و اجتماعی - نکات و مسایل دیگری که بتدریج مطرح خواهد شد. شما خوانندگان گرامی نیز می‌توانید ما را در غنای هر چه فروتنتر این نوشتار، یاری نمایید. ادامه دارد پی‌نوشتها: ۱. اشاره به آیه آخر سوره مبارکه «ملک که در آن، «ماء معین به وجود مقدس امام عصر، علیه‌السلام، تاویل شده است: ر. ک: البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹ - ۸۲. ۲. تعبیری از وجود مبارک آن حضرت در زیارت روز جمعه: السلام علیک یا «عین الحیاء (مفاتیح الجنان) ۳. «الامام الماء العذب علی الظماء»: الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰. شایان ذکر است که روایت از امام رضا، علیه‌السلام، نقل شده است. ۴ و ۵. «الامام السحاب الماطر و الغیث الهاطل...» همان. ۶. «الامام» العین العزیره، همان. ۷. «والغدیر» همان. (با قدری تسامح، «غدیر» را به «آبشار» ترجمه کردیم). ۸. «والروضه» همان. ۹. ر. ک: المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷. ۱۰. اهمیت موضوع مذکور در اینجا تنها در حد اشاره مورد عنایت قرار گرفت؛ به خواست خداوند متعال، در شماره‌های آینده بتفصیل بیان خواهد شد. ۱۱. در مورد این زمینه‌ها و عوامل، باز هم با شما سخن خواهیم گفت.

بوی یار

ما پیروان راه هزاران ساله انبیا هستیم و به عهد ازلی خویش با آفریدگار متعال لیبیک گفته‌ایم و برای تحقق آن عصر موعود، عصر عدالت و حاکمیت احکام خدا، قیام کرده‌ایم تا راه تاریخ را به سوی نور بگشائیم و اگر چشم دل باشد خواهد دید که این راه با بالهای ملائکه فرش شده است. امروز بعد از یازده قرن که از تولد آخرین حجت‌خدا در کره زمین می‌گذرد، نشانه‌های صدق

وعده‌های قرآن و احادیث ظهور بیشتری یافته است، عصر جاهلیت ثانی تاریکترین روزهای خویش را نیز سپری کرده و این خود نشانه‌ای دیگر است مگر نه اینکه فجر صادق هنگامی فرا می‌رسد که شب کامل شده باشد؟ رایحه ظهور موعود، دل شیفتگان حق را بی‌تاب کرده و آنان را به صحنه حضور کشانده است. اما، مهدی جان! این قرن قرنی است که حق در کره زمین به حاکمیت خواهد رسید آینده در انتظار توست. در این سالهای نخستین قرن پانزدهم هجری قمری پیشگویی حضرت نبی اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، به تحقق پیوست و قوم سلمان فارسی، ایرانیان، طلیعه‌دار نهضت آخرالزمانی اسلام، علم قیام انبیا را بر دوش گرفتند و وجودشان شمسی تازه شد که در خلاصه ظلمانی جاهلیت ثانی تولد یافت. در میان بیدار دلان سراسر کره ارض هستند بسا دلدادگانی که این عهد تازه را دریافته‌اند و به خیل منتظران موعود پیوسته‌اند. منتظران موعود اهل مبارزه‌اند و می‌دانند خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسر نخواهد شد اما از آن فراتر اهل ولایت و اطاعتند و انتظار می‌کشند تا فرمان چه در رسد. بسیجی خود را در نسبت میان مبدا و معاد می‌بیند و انتظار موعود و با این انتظار هویت تاریخی انسان را باز یافته است و خود را از روزمرگی و غفلت ملازم با آن رهانده. او آسایش تن را قربانی کمال روح کرده است و خود را نه در روز و ماه و سال و شهر و کوچه و خیابان که در فاصله میان مبدا و موعود تاریخ باز شناخته است.

متن غایب زندگی

دلم بهانه تو را گرفته است ای «موضوع زندگی من! ای «سؤال اصلی آفرینش! «روشی نمانده است که با آن «فرضیه آغوش تو را به جستجو نگذارده باشم. بگو با کدام «روش تحقیق می‌توان ظهور تو را پاسخ یافت؟! «مفهوم نگاه تو با کدام «ملفوظ به «مشهود» بدل خواهد شد؟ و «متغیر» گیسوانت، در آغوش کدام نسیم، «مفهوم بیقاری مرا منتشر خواهد نمود؟ خسته‌ام! از «بررسی متون، از «سؤالات فرعی، از «مقدمه، از «مقدمه، از «مقدمه! بی حضور تو ای «متن غایب زندگی از زنده بودن چه «نتیجه ای می‌توان گرفت؟ از زنده بودن «چگونه می‌توان نتیجه‌ای گرفت؟ همیشه با «مفروض آغوش باز تو و نگاه مهربانت، نبودنت را تحمل کرده‌ام و زنده بودن خود را توجیه. آنروز که نگاه مهربانت را از دلم برداری، بدان که «گزاره‌های پایه‌ای فلسفه وجودی‌ام را ویران نموده‌ای! «فصل فصل عمرم، وقف «وصل تو بوده است. خسته‌ام از این همه «فصل از این همه فصل به من بگو! در کدام فصل زندگی، وصل تو دست‌یافتنی است؟ ای که با آمدنت همه فصلها وصل می‌شوند! فصل فصل خزان زده عمر مرا نیز به ظهور سبز خود وصل بفرما! آمین! زمستان ۱۳۷۷

در مطبوعات

انتظار رؤیت مسیح هزاران نفر از مردم بنین به همراه رئیس‌جمهور این کشور در دهکده دورافتاده‌ای گرد آمده و در یک پشه‌بند به انتظار رویت منظر حضرت مسیح نشسته‌اند. به گزارش خبرگزاری فرانسه از کوتونو (مرکز بنین) و به نوشته مطبوعات بنین، حدود دو هفته قبل در تاریخ ۶ خرداد، دو خواهر به همراه مادرشان در کلبه‌ای در شهر سوآوا در حالی که مشغول عبادت بودند، پس از شنیدن صدای مهبیی، در ابتدا یک نور خیره‌کننده و سپس جمال حضرت عیسی مسیح را رویت کرده‌اند. مادر این دخترها گفته است که چند نفر اطراف حضرت مسیح را احاطه کرده بودند. پس از این حادثه، اهالی به همراه تعدادی از بزرگان این دهکده و همچنین نمایندگان از فرمانداری شهر سوآوا برای حصول اطمینان از صحت این گفته‌ها، وارد پشه‌بند شده و آنها نیز عنوان کرده‌اند که موفق به رویت تمثال حضرت مسیح شده‌اند! با نزدیک شدن زمانی که «نوستراداموس برای پایان عمر جهان پیش‌بینی کرده، چنین خرافه‌هایی در میان مسیحیان رواج یافته است. طبق پیشگویی «نوستراداموس حدود یکماه دیگر جنگ سوم جهانی که به پایان عمر جهان منتهی می‌شود، شروع خواهد شد. روزنامه جمهوری اسلامی (۱۹/۳/۷۸) مخلوقات فضایی و رهایی از جهان

حدود شصت نفر اعضای گروهی که اعتقاد دارند در آغاز سال دو هزار میلادی مخلوقات فضا برای رهایی جهان به زمین نزول خواهند کرد، با فروش داراییهای خود راهی منطقه کوهستانی «کارتاهینا» در شمال «کلمبیا»، شدند تا با این موجودات دیدار کنند. به گزارش خبرگزاری فرانسه از «بوگوتا» پلیس کارتاهینا گفت از شماری از خانواده‌های این افراد که برای تهذیب روح و بازیافت انرژی و تماس با مخلوقات فضایی دیگر راهی «سییرا نوادا دوسانتامارتین» شده‌اند شکواییه‌هایی دریافت کرده است. سخنگوی پلیس گفت: طبق این شکواییه‌ها دو تن از رهبران این گروه متهم به گروگانگیری این افراد هستند و عملیات جستجو تاکنون نتیجه‌ای نداشته است و به نظر می‌رسد آنان مخفی شده‌اند. سخنگوی پلیس افزود: «این شکواییه‌ها حاکی است این دو تن که لقب «برگزیدگان» به خود داده‌اند موفق شده‌اند پیروان خود را برای فروش همه داراییهایشان برای خرج سفر متقاعد کنند». مدتی است در غرب، چنین خرافه‌هایی رواج یافته است. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۷۸ کسی که خدا را نمی‌شناسد «چارلز تیلور» رئیس جمهور لیبریا برای «کسب نعمات خداوند» در کشورش مراسم «دعای ملی برگزار کرد و چون تعدادی از وزرای کابینه‌اش در مراسم حضور پیدا نکردند، ضمن برکنار کردن آنها از کابینه دولت خود، در نامه‌ای خطاب به آنها نوشت: «کسی که خدا را نمی‌شناسد، جایی در دولت من ندارد». اسلام آوردن اسقف اعظم روزنامه نزاویسیمایا چاپ مسکو نوشت: آقای «ویاچسلاو پالوسین اسقف اعظم کلیسای ایالت کالوگای روسیه و رئیس کمیته ارتباط با سازمانهای اجتماعی و دینی وابسته به مجلس دومای روسیه به دین مقدس اسلام گرویده است. وی پس از تحقیق و مطالعه فراوان به این نتیجه رسیده است که: قرآن کریم که به پیامبر اسلام نازل شده است، آخرین کتاب مقدس آسمانی است. اضمحلال ابرقدرت آمریکا «ساموئل هانتینگتون نظریه پرداز مشهور آمریکایی در مصاحبه با مجله آلمانی فوکوس از رشد نسل جوان مؤمن مسلمان در کشورهای اسلامی به وحشت افتاده و می‌گوید: «افزایش جمعیت جوانان ۱۵ تا ۲۵ ساله در جهان اسلام، با توجه به تجربه‌های تاریخی، زمینه بی‌ثباتی و «انقلاب اسلامی را در این ممالک فراهم خواهد آورد. من در افق آینده جهان، هیچ ابرقدرت جدیدی نمی‌بینم و معتقدم که در شرایط فعلی ابرقدرتی آمریکا نیز رفته رفته مضمحل خواهد شد. آنچه در کوزوو می‌گذرد، نمایانگر جنگ میان تمدنهاست.» ماهنامه امامت، شماره دوم تیر و مرداد ۱۳۷۸ مقابله با تهاجم فرهنگی غرب مسکو - خبرگزاری جمهوری اسلامی: ششمین اجلاس بین‌المجالس کشورهای مسیحیت ارتدوکس اروپایی برای حفظ خانواده عصر یکشنبه [۳۰/۳/۷۸] با تاکید بر مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب، در مسکو آغاز شد. در آغاز این نشست که نمایندگان ۱۶ کشور اروپایی حضور داشتند پیام «بوریس یلتسین رئیس جمهوری روسیه خوانده شد. «اندرو لوگین نماینده بوریس یلتسین به نقل از پیام رئیس جمهوری روسیه گفت که خانواده‌ها در روسیه در حال حاضر زندگی دشواری را پشت سر می‌گذارند که به طور عمده ناشی از مسائل معنوی و اوضاع اقتصادی است. در پیام یلتسین گفته شده است که اگر به وضعیت خانواده‌ها در روسیه رسیدگی نشود، سیاست اصلاحات وظیفه خود را انجام نداده است. «ویکتور زورگالسوف رئیس کمیته دومای کشوری روسیه در امور خانواده و یکی از سخنرانان این اجلاس که از حزب کمونیست این کشور می‌باشد در سخنان خود گفت که بحران جدی، خانواده‌های روسیه را تهدید می‌کند. به گفته «زورگالسوف هم‌اکنون بیش از دو میلیون کودک بی‌سرپرست در روسیه زندگی می‌کنند و پنج میلیون کودک نیز در اثر طلاق والدینشان، زندگی نامناسب و غیر عادی دارند. وی بحران خانواده در کشورهای ارتدوکس را ناشی از تهاجم بی‌رحمانه فرهنگ غرب و بخصوص آمریکا دانست و گفت: آنها با فیلمها، کتابها، موسیقی و انواع دیگر تولیدات فکری خود، فساد، وحشت، بد اخلاقی و فرومایگی را تبلیغ و ترویج می‌کنند. وی گفت: اگر با این پدیده مبارزه نشود تمدن بشر به طور جدی در خطر قرار می‌گیرد. این اجلاس قرار است که سه روز به طول انجامد که دو روز آخر آن در «سنت پترزبورگ» برگزار خواهد شد. نمایندگان از کشورهای روسیه، یونان، قبرس، اوکراین، بلغارستان، ملداوی، استونی، لیتوانی، لتونی، رومانی، بلاروس، یوگسلاوی و چند کشور دیگر اروپایی در این اجلاس شرکت دارند. روزنامه جمهوری اسلامی ۱/۴/۷۸. فساد اینترنت و جوانان آمریکایی والدین آمریکایی قادر به کنترل فعالیت‌های فرزندان خود بر

روی اینترنت نیستند. روزنامه یو. اس. ای. تو دی نوشت: نیمی از والدین آمریکایی می‌گویند فعالیت فرزندان‌شان را کنترل نمی‌کنند و نیمی دیگر معتقدند استفاده از اینترنت توسط فرزندان‌شان را فقط تا حدی کنترل می‌کنند. شبکه فساد رو به گسترش بر روی شبکه اینترنت سلامت ۱۶ میلیون جوان آمریکایی را تهدید می‌کند. یک بررسی که توسط مرکز ملی کودکان گمشده انجام شده است نشان می‌دهد ۱۸ درصد از نوجوانان بین ۸ تا ۱۸ ساله اعلام کرده‌اند که قصد دارند با فردی که از طریق اینترنت آشنا شده‌اند ملاقات کنند. آمریکا در حال حاضر در حدود ۱۶ میلیون جوان زیر ۱۷ سال دارد که به سادگی دسترسی به برنامه‌های شبکه اینترنت دارند. این تحقیق مورد توجه والدین و قانونگذاران آمریکایی قرار گرفته است. زیرا اینترنت وسیله‌ای است که سودجویان برای فریفتن جوانان و سوء استفاده از آنها کمک می‌گیرند. سازمان اف. بی. آی آمریکا در گزارش سال ۹۸ خود اعلام کرد ۷۰۰ مورد بزرگسالانی را شناسایی کرده است که با کودکانی که از طریق اینترنت با آنان آشنا شده‌اند مسافرت کرده‌اند و یا کودکان را تشویق به مسافرت نموده و عکسهای مستهجن از آنان تهیه کرده‌اند. مامور مخصوص اف. بی. آی آمریکا اعلام کرد ما هیچگونه جنایتی در آمریکا سراغ نداریم که به این شدت سریع رشد کند. ۲۰ درصد از والدین اظهار داشته‌اند استفاده از اینترنت توسط کودکان‌شان را اصلاً کنترل نمی‌کنند، ۵۲ درصد تا حدی مواظب استفاده از کودکان‌شان از اینترنت هستند و ۷۱ درصد فقط تا سن ۱۴ سالگی استفاده از اینترنت توسط فرزندان‌شان را کنترل می‌کنند و ۴۸ درصد اعلام کرده‌اند به فرزندان‌شان اجازه می‌دهند هر قدر بخواهند از اینترنت استفاده کنند. یکی از تحلیلگران برجسته رایانه گفته است بیش از ۲۰ تا ۳۰ هزار سایت رایانه‌ای با محتویات فسادبرانگیز در آمریکا وجود دارند و تعداد اینگونه سایتها بطور فزاینده‌ای در حال افزایش است. وی افزود: درآمد صاحبان این سایتها از محل مراجعه بینندگان در حدود ۷۰۰ میلیون تا یک میلیارد دلار در سال می‌باشد. روزنامه کار و کارگر (۱۹/۳/۷۸)

چشم به راه «حجت در آرزوی» منجی

اعتقاد به نجات‌بخش موعود «منجی»، به عنوان انسان برتری که در آخرالزمان زمین را از عدالت پر می‌سازد و انسانهای در بند را رهایی می‌بخشد، در همه ادیان و مذاهب وجود دارد. اما آنچه که در این میان شیعه را متمایز ساخته، این است که در این مذهب «منجی موعود» تنها به عنوان یک آرمان مطرح نیست بلکه او به عنوان تداوم‌بخش رسالت انبیا، وارث اولیای الهی و در یک کلام «حجت‌خدا» بر روی زمین نیز مطرح است. حجتی که زنده، شاهد و ناظر بر اعمال آدمیان است. و بنابراین نقش او در زندگی فردی و اجتماعی انسانها تنها به آخرالزمان و زمان ظهور منحصر نمی‌شود و وجود او در لحظه لحظه زندگی ساکنان زمین نقش دارد. برای درک مفهوم «حجت و روشن شدن تفاوت میان این دو اعتقاد یعنی اعتقاد به موعود، تنها به عنوان «منجی» یا اعتقاد به او به عنوان «حجت و منجی لازم است که جایگاه این واژه را در قرآن و روایات مورد بررسی قرار دهیم. اما پیش از آن نگاهی اجمالی خواهیم داشت به معنای لغوی حجت. حجت در لغت «حجت در لغت به معنی دلیل، برهان و راهنما است. به عبارت دیگر «آنچه به آن دعوی یا مطلبی را ثابت کنند» حجت گویند. (۱) مرحوم راغب اصفهانی نیز حجت را اینگونه معنا کرده است: الدلالة المبینة للمحجة ای المقصد المستقیم والذی یقتضی صحه احد النقیضین. راهنمایی آشکار به راه مستقیم و آنچه که به وسیله آن می‌توان به درستی یکی از دو مخالف پی برد. (۲) حجت در قرآن در آیات متعددی از قرآن کریم کلمه «حجت به کار رفته که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما. (۳) پیامبرانی مژده‌دهنده و بیم‌دهنده تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا پیروزمند و حکیم است. در این آیه خداوند هدف از فرستادن پیامبران را اتمام حجت به مردم و سد کردن راه استدلال و بهانه‌جویی بر آنها، دانسته است، بنابراین می‌توان گفت که انبیا «حجت خدا بر مردم‌اند و با آمدن آنها دیگر کسی نمی‌تواند در درگاه خدا مدعی شود که چرا راه مستقیم را به ما نشان ندادی. در آیه دیگری می‌خوانیم: قل لله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین. (۴) بگو: خاص خداست دلیل محکم و رسا، اگر می‌خواست

همه شما را هدایت می‌کرد. حجت در روایات در روایات شیعه نیز «حجت جایگاه خاصی دارد؛ تا آنجا که مرحوم کلینی در مجموعه گرانقدر «الکافی بخشی دارد با عنوان «کتاب الحجۃ» که در آن با بیان دهها روایت ابعاد مختلف این موضوع روشن گردیده است. در اینجا به برخی از روایاتی که در این زمینه وارد شده‌اند، اشاره می‌کنیم: امام علی، علیه‌السلام، در بیان ضرورت وجود حجت‌های الهی می‌فرماید: اللهم بلی، لا تخلوا الارض من قائم لله بحجۃ؛ اما ظاهرا مشهورا، و اما خائفا مغمورا، لثلا تبطل حجج الله و بیناته... (۵) بلی، زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، پایدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده‌هاست. تاجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود... امام باقر، علیه‌السلام، در روایتی می‌فرماید: و الله ما ترک الله ارضا منذ قبض آدم، علیه‌السلام، الا و فیها امام یهدی به الی الله و هو حجته علی عباده، و لا تبقى الارض بغير امام حجته لله علی عباده. (۶) به خدا سوگند که خداوند از روزی که آدم، علیه‌السلام، قبض [روح] شد، هیچ سرزمینی را از پیشوایی که [مردم] به وسیله او به سوی خدا هدایت می‌شوند، خالی نگذاشته است. این پیشوا حجت‌خدا بر بندگانش است و هرگز زمین بدون امامی که حجت‌خدا بر بندگانش باشد، باقی نمی‌ماند. امام صادق، علیه‌السلام، نیز در این باره می‌فرماید: ان الحجۃ لا تقوم لله عز و جل علی خلقه الا بامام حتی [حی] (۷) يعرف. (۸) حجت‌خدا بر آفریدگانش تنها با امام [زنده‌ای] که شناخته شود، اقامه می‌شود. همچنین آن حضرت در پاسخ این پرسش که: «آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟» می‌فرماید: لو بقیت الارض بغير امام لساخت. (۹) اگر زمین بدون امام بماند، [اهلش را] در خود فرو می‌برد. امام هادی، علیه‌السلام، نیز می‌فرماید: ان الارض لا تخلو من حجۃ و انا والله ذلك الحجۃ. (۱۰) زمین هرگز از حجت‌خالی نمی‌ماند و به خدا قسم من آن حجت هستم. حجت در ادعیه و زیارات در دعاهایی که از ائمه، علیهم‌السلام، وارد شده نیز به دفعات به واژه حجت برمی‌خوریم؛ از جمله در قسمتی از دعای معروفی که خواندن آن در زمان غیبت سفارش شده، آمده است: ... اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی. (۱۱) بار خدایا، مرا با حجت‌خود آشنا ساز؛ که اگر مرا با حجتت آشنا نکنی از دینم گمراه می‌شوم. در قسمتی از زیارت «آل یاسین» که از امام عصر، علیه‌السلام، نقل شده، پس از آنکه تک تک امامان را به عنوان حجت‌خدا می‌خوانیم و بر این موضوع گواهی می‌دهیم، خطاب به آنها می‌گوییم: فالحق ما رضیتموه و الباطل ما اسخظموه و المعروف ما امرتم به و المنکر ما نهیتم عنه. حق آن است که شما از آن خشنود شوید و باطل آن است که شما از آن به خشم آید. معروف آن است که شما بدان امر کنید، و منکر آن است که شما از آن نهی کنید. حال که به اجمال با معنای حجت و جایگاه آن در معارف شیعی آشنا شدیم، به موضوع اصلی این مقاله می‌پردازیم تا روشن شود اینکه ما حضرت مهدی، علیه‌السلام، را «حجت‌حی خداوند» بدانیم یا تنها «نجات‌بخش موعود»، در عمل چه تاثیری در زندگی فردی و اجتماعی ما می‌تواند داشته باشد؟ بر اساس آنچه که درباره مفهوم حجت در لغت، قرآن و روایات گفته شد، حجت‌خداوند بر روی زمین از طرفی دلیل و راهنمای آشکار مردم به سوی صراط مستقیم و از طرف دیگر ملاک و معیاری است که انسانها می‌توانند با رجوع به او میزان انطباق خود را با دین خدا بسنجند. با توجه به این مفهوم «آنکه معتقد به ظهور حجت‌خود را مکلف می‌کند که تا همه مناسبات فردی و جمعی‌اش انعکاس انتظارش باشد که در غیر اینصورت انتظار مفهوم خود را از دست می‌دهد و به لقلقه زبان تبدیل می‌شود. منتظر نمی‌داند حجتش کدامین روز می‌آید؟ اما می‌داند چنان بایستی آماده باشد، که هر زمانی که ظهور کرد اعمالش مطلوب و مقبول حجت واقع شود». به بیان دیگر تنها کسانی در زمان «ظهور» سربلندند که در زمان «غیبت» در جهت تأمین رضایت مولایشان تلاش کرده باشند. این معنا را بصراحت می‌توان از قرآن و روایات استفاده کرد. در یکی از آیات قرآن کریم آمده است: یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنتم من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون (۱۲). روزی که برخی نشانه‌های خدا آشکار شود، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا به هنگام ایمان کار نیکی انجام نداده است، برای او سودی نخواهد داشت. بگو چشم به راه باشید، ما نیز چشم به راهیم. در ذیل آیه یاد شده، روایات متعددی به طریق شیعه و اهل سنت نقل شده که در آنها «روزی که برخی نشانه‌های خدا آشکار شود» به زمان ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، تفسیر شده

است. (۱۳) از جمله در روایتی که از امام صادق، علیه‌السلام، در تفسیر آیه مزبور وارد شده، چنین آمده است: الآيات هم الائمة، والآية المنتظرة هو القائم، عليه‌السلام، فيومئذ لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل قيامه بالسيف و ان آمنت بمن تقدمه من آباءه، عليهم‌السلام. (۱۴) مراد از نشانه‌ها امامان هستند و آن نشانه‌ای که انتظارش کشیده می‌شود، قائم، علیه‌السلام، است. در آن زمان ایمان کسی که پیش از قیام آن حضرت با شمشیر، ایمان نیاورده برای او سودی نخواهد داشت، اگرچه به پدران آن حضرت که پیش از او بودند، ایمان آورده باشد. امام صادق، علیه‌السلام، در روایت دیگری آیه یاد شده را چنین تفسیر می‌کنند: یعنی خروج القائم المنتظر منا، ثم قال، عليه‌السلام، يا ابا بصير طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره في غيبته و المطيعين له في ظهوره، اولئك اولياء الله الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون. (۱۵) [مراد از آن روز] زمان خروج قائم ماست که انتظارش کشیده می‌شود، آنگاه فرمود: ای ابابصیر! خوشا به حال شیعه قائم ما که در زمان غیبت او چشم به راه ظهور اویند و در زمان ظهورش او را پیروی می‌کنند. آنها دوستان خدا هستند که نه بیمناک می‌شوند و نه اندوهگین می‌گردند. نکته‌ای که از روایت بالا استفاده می‌شود این است که هر کس باید تا پیش از آشکار شدن حجت خداوندی چنان زندگی کند و خود و جامعه‌اش را چنان بسازد که بتواند به هنگام ظهور در پیشگاه آن حضرت پاسخگو باشد. چرا که در آن روز دیگر توبه و پشیمانی سودی ندارد. حضرت صاحب‌الامر، علیه‌السلام، خود درباره وظایف شیعیان در زمان غیبت می‌فرماید: فليعمل كل امرئ منكم بما يقرب به من محبتنا، و يتجنب ما يدنيه من كراهتنا و سخطنا، فان امرنا بغتة فجاء حين لا تنفعه توبة و لا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة. (۱۶) پس هر يك از شما باید آنچه را که موجب دوستی ما می‌شود، پیشه خود سازد و از هر آنچه که موجب خشم و ناخشنودی ما می‌گردد، دوری گزیند. زیرا فرمان ما به یکباره و ناگهانی فرا می‌رسد و در آن زمان توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی گناه نمی‌تواند او را از کیفر ما نجات بخشد. روشن است که بدون شناخت حجت خدا و امام زمان نمی‌توان رضایت او را دریافت و ناخشنودی او را باز شناخت. اینجاست که رمز این همه تاکید و سفارش بر شناخت امام زمان روشن می‌شود و در می‌یابیم که چرا کسی که امام زمانش را شناسد به «مرگ جاهلیت از دنیا می‌رود؟ مگر نه این است که امام، حجت خدا و میزان حق و باطل است؟ و مگر نه این است که معروف و منکر با امر و نهی امام تفسیر می‌شود؟ آیا کسی می‌تواند بدون شناخت میزان حق و باطل به حق دست‌یابد و زندگی خود را بر مدار حق قرار دهد؟ و یا بدون شناخت امر و نهی امام، معروف را به پا دارد و منکر را ترک کند؟ مسلما خیر! بنابراین می‌توان گفت هر کس که امام و حجت زمان خویش را بشناسد و زندگی خود را بر مدار خواسته او شکل دهد، دیگر برای او تفاوتی نخواهد داشت که ظهور چه زمانی محقق خواهد شد. زیرا هر زمان که حجت حق آشکار شود او با سربلندی می‌تواند در پیشگاه آن حضرت حاضر شود. چنانکه در روایتی که از امام باقر، علیه‌السلام، نقل شده، می‌خوانیم: من مات و ليس له امام فميتته ميتة جاهلية، و من مات و هو عارف لامامه لم يضره تقدم هذا الامر او تاخره و من مات عارفا لامامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه (۱۷). هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، مردنش مردن جاهلیت است. و هر آنکه در حال شناختن امامش بمیرد، پیش افتادن و یا تاخیر این امر (دولت آل محمد، عليهم‌السلام) او را زیان نرساند. و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته همچون کسی است که در خیمه قائم با آن حضرت باشد. با توجه به آنچه گفته شد در می‌یابیم که انتظار «حجت انتظاری است زنده و پویا که می‌تواند در لحظه لحظه حیات آدمی جاری شود و زندگی فردی و اجتماعی او را متحول سازد. به بیان دیگر انتظار «حجت تنها به زمان «آینده مربوط نمی‌شود بلکه زمان «حال را هم در برمی‌گیرد. به خلاف انتظار «منجی که هیچ نقشی در وضعیت حال منتظر ندارد و نمی‌تواند چنانکه باید منشا تحولی اساسی در زندگی او باشد. پی‌نوشتها: ۱. ر.ک: الفیومی، احمد بن محمد، المصباح‌المنیر، ص ۱۲۱، ابن منظور، لسان‌العرب، ج ۳، ص ۵۳، الشرتونی‌اللبنانی، سعید‌الخوری، اقرب‌الموارد فی فصح‌العربیة و الشوارد، ج ۱، ص ۱۶۴، جری، خلیل، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، ج ۱، ص ۸۰۸، عمید، حسن، فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۷۷۹. ۲. الراغب‌الاصفهانى، ابوالقاسم‌الحسين بن محمد، مفردات‌الفاظ‌القرآن فی غریب‌القرآن، ص ۱۰۷. ۳. سوره نساء (۴)، آیه

۱۶۵. ۴. سوره انعام (۶)، آیه ۱۴۹. ۵. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۴۷، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص ۳۸۸. ۶. الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، کتاب الحجّه، ص ۱۷۹ - ۱۷۸، ح ۸. ۷. در برخی از نسخه‌های «الکافی به جای «حتی کلمه «حی آمده است. امام رضا، علیه السلام، نیز به نقل از امام باقر، علیه السلام، چنین روایت می‌کنند: «ان الحجّه لا تقوم لله عزوجل علی خلقه الا بامام حی يعرفونه. (الحمیری، ابوالحسن عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۳۵۱). ۸. الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۱۷۷، ح ۲. ۹. همان، ص ۱۷۹، ح ۱۰. ۱۰. همان، ح ۹. ۱۱. الشیخ الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۲. ۱۲. سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۸. ۱۳. ر.ک: البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۲۱ - ۱۲۳، مؤسسه المعارف الاسلامیه، معجم احادیث الامام المهدی، علیه السلام، ج ۵، ص ۱۰۹ - ۱۰۰. ۱۴. الشیخ الصدوق، همان، ص ۱۸. ۱۵. همان، ص ۳۵۷، ح ۵۴. ۱۶. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۶. ۱۷. الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۳۷۱ - ۳۷۲، ح ۵.

تاریخ نگارش در موضوع «غیبت

قسمت اول مساله غیبت قبل از تولد امام عصر (ع) موضوع غایب شدن مهدی موعود و قائم آل محمد، ارواحنا له الفداء، مطلب تازه‌ای نیست بلکه از زمان پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، همواره مورد بحث و گفتگو بوده و آن حضرت به مردم خبر می‌داد که مهدی از اولاد من است، و مدتی از نظر مردم مخفی و غایب می‌گردد. سپس ظاهر می‌شود و جهان را اصلاح می‌کند. و اخباری در این مورد از پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، صادر شده و به ما رسیده است. «جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت کرده که فرمود: مهدی موعود از اولاد من است. همنام و هم کنیه من می‌باشد. از جهت خلقت و اخلاق شبیه‌ترین مردم به من است. مدتی از دیده‌ها غایب خواهد شد. و در آن وقت مردم در تحیر و گمراهی واقع می‌شوند. سپس مانند ستاره درخشانی طلوع می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید. چنانچه از ظلم و ستم پر شده است. (۱) علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه اطهار، علیهم السلام، و خانواده نبوت نیز هر یک در زمان خودشان راجع به غایب شدن مهدی موعود صحبت می‌کردند و از آن خبر می‌دادند. و اصولاً - مساله مهدی موعود و داستان غایب شدن آن حضرت یکی از مسائل رسمی عصر ائمه اهل بیت، علیهم السلام، بود. موضوع غیبت به طوری در افکار مردم رسوخ داشت که آن را یکی از علائم رسمی مهدی می‌دانستند حتی افرادی را که احتمال مهدویت درباره آنها داده می‌شد و ادار به غیبت می‌نمودند. «ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: محمد بن عبدالله بن حسن از همان زمان کودکی در حالت غیبت و خفا زندگی می‌کرد و مهدی نامیده شد. (۲) موضوع غایب شدن مهدی موعود، علیه السلام، چون در بین مردم شایع بوده و اخباری در این خصوص از پیغمبر اکرم و ائمه اهل بیت، علیهم السلام، در دستشان بود، لذا عقیده به غایب بودن بعضی علویان در بین مردم پیدا شد و مطلب را چندان بعید نمی‌شمردند. و به همین علت، «کیسانیه درباره «محمد بن حنفیه معتقد شدند که در کوه «رضوی غایب شده و در آنجا به سر می‌برد و بعدا ظاهر می‌شود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. «سید اسماعیل حمیری که ابتدا از کیسانیه بود می‌گوید: من تا مدتی درباره محمد بن حنفیه عقیده داشتم که در حالت غیبت به سر می‌برد، تا آنکه خدا منت نهاد و به وسیله جعفر بن محمد هدایت شدم. بعد از آنکه امامت آن حضرت با دلیل و برهان برایم اثبات شد، روزی به آن جناب عرض کردم: یا بن رسول الله! در موضوع غایب شدن مهدی، احادیثی از پدرانته به ما رسیده است و وقوع آن را حتمی شمرده‌اند، آن غیبت درباره چه شخصی به وقوع خواهد پیوست؟ امام صادق، علیه السلام، پاسخ داد: برای ششم از فرزندان من تحقق پیدا خواهد کرد و اوست امام دوازدهم بعد از رسول خدا. به خدا سوگند اگر روزگار غیبتش به اندازه عمر نوح طول بکشد، از دنیا خارج نمی‌شود تا اینکه ظاهر شود و دنیا را پر از عدل و داد کند. «سید حمیری می‌گوید: وقتی این مطلب را از امام شنیدم حق برایم آشکار شد و از عقیده سابقم برگشتم و این اشعار را سرودم: ... و اشهد ربی ان قولک حجّه علی الناس طرا من مطیع و مذنب بان ولی الامر و القائم الذی تطلع نفسی نحوه یتطرب له غیبه لابد من ان یغیبا فصلی علیه الله من متغیب

فیمکت حینا ثم یظهر حینه فیملک من فی شرقها و المغرب (۳) به واسطه همین اخبار غیبت بود که گروهی از جارودیه، «محمد بن عبدالله بن حسن را غایب می‌پنداشتند، و «واقفیه»، «موسی بن جعفر» را زنده و غایب می‌دانند و گروهی از «اسماعیلیه»، «اسماعیل را غایب می‌دانند و گروهی معتقد شدند که امام حسن عسکری زنده و غایب است. منشا پیدایش امثال این عقاید، وجود اخبار غیبت بود. گر چه علل و عوامل دیگری نیز در پیدایش آن عقاید بی‌تاثیر نبوده است. مثلاً کشی در مورد پیدایش عقیده «واقفیه و زنده و غایب بودن موسی بن جعفر، علیه‌السلام، چنین نوشته است: در آن هنگام که موسی بن جعفر، علیهما‌السلام، در زندان هارون به سر می‌برد مبلغ سی هزار دینار پول نزد دو نفر از وکلای آن حضرت در کوفه جمع شد. و یکی از آن دو نفر «حنان سراج بود. پس با آن پولها خانه‌هایی خریدند و تجارت کردند و گندم و جو خریدند و بدین وسیله سودها نصیبشان شد. وقتی موسی بن جعفر وفات کرد و خبر به آنان رسید از ترس آنکه پولها از آنها گرفته شود مرگ موسی بن جعفر را انکار نمودند و در بین مردم شایع ساختند که موسی بن جعفر قائم و مهدی است و غایب شده است. گروهی از جهال و نادانان فریب خوردند، و در جهالت بودند تا هنگامی که مرگ آن دو نفر وکیل فرا رسید وصیت نمودند. آن اموال را به ورثه موسی بن جعفر بدهند. در آن هنگام فریب و خدعه آنان برای مردم آشکار شد. (۴) یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: هنگامی که موسی بن جعفر وفات نمود پیش وکلای آن حضرت اموالی موجود بود و بدین جهت مرگش را انکار نمودند. از جمله هفتاد هزار دینار نزد «زیاد قندی و سی هزار دینار نزد «علی بن ابی حمزه» موجود بود. اما چون من به مامت حضرت رضا معتقد بودم مردم را به سوی آن حضرت دعوت می‌نمودم. زیاد قندی و علی بن ابی حمزه روزی مرا احضار نموده گفتند: تو مردم را به سوی ابوالحسن رضا دعوت نکن، اگر ثروت می‌خواهی ما ده هزار دینار به تو می‌دهیم. من در پاسخشان گفتم: من برای انجام وظیفه مردم را به سوی حضرت رضا دعوت می‌کنم. زیرا برای ما روایت شده که وقتی بدعت در بین مردم پیدا شد، شخص عالم باید علوم خودش را اظهار کند و با بدعتها مخالفت نماید و الا خدا نور ایمان را از وی سلب می‌کند. و من از جهاد خودم دست‌بردار نیستم. پس به من دشنام دادند و دشمن شدند. (۵) به هر حال، گر چه در این موارد و امثالش، جلب منافع مادی و سودطلبی علت شد که مرگ موسی بن جعفر را انکار نمایند و در بین مردم شایع سازند که آن حضرت غایب شده است. لیکن اخبار غیبت، راه سوء استفاده را برایشان هموار ساخته بود و افراد سودطلب توانستند از آن عقیده دینی که از مصدر وحی سرچشمه می‌گرفت سوء استفاده نمایند، و به ادعای اینکه موسی بن جعفر مهدی و قائم است، غایب شدن را برای وی اثبات نمودند. و مردم هم فریب خوردند و آن عقیده باطل را پذیرفتند. کتابهای غیبت قبل از تولد امام عصر قبل از آنکه امام زمان، ارواح‌فداه، به دنیا بیاید اخبار غیبت، از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار، علیهم‌السلام، صادر شده و در کتب ثبت می‌شد. حتی کتابهایی در خصوص غیبت تالیف می‌شد. مخصوصاً از زمان موسی بن جعفر به بعد، کتابهایی در غیبت نوشته شد و احادیث غیبت در آنها ثبت گشت، آن جمله است: ۱- «علی بن حسن بن محمد طائی طاطری یکی از اصحاب موسی بن جعفر است. کتابی در غیبت نوشته و مورد وثوقی بوده است. (۶) ۲- «علی بن اعرج کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتابی در غیبت نوشته است. (۷) ۳- «ابرهیم بن صالح انماطی کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و به واسطه اخبار غیبت بود که گروهی کتابی در غیبت تالیف نموده است. (۸) ۴- «حسن بن علی بن ابی حمزه در عصر حضرت امام رضا زندگی می‌کرده و کتابی در غیبت تالیف نموده است. (۹) ۵- «عباس بن هشام ناشری اسدی کتابی در غیبت نوشته است. مرد جلیل‌القدر و موثقی بوده در سال دویست و بیست هجری وفات نمود. شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رضا می‌شمارد. (۱۰) ۶- «فضل بن شاذان نیشابوری کتابی در احوال قائم آل محمد و غیبت او نوشته است. «نجاشی او را توثیق نموده می‌نویسد: از فقها و متکلمین امامیه است و احتیاجی به تعریف ندارد و یک صد و هشتاد کتاب نوشته که از جمله آنها کتاب غیبت است. شیخ طوسی در رجال خود را از جمله اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری، علیه‌السلام، شمرده است. و در پاورقی فهرست شیخ می‌نویسد: فضل بن شاذان در سال ۱۶۰ ق. وفات نمود. شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه» می‌نویسد: کتاب

غیبت فضل بن شاذان نزد سید محمد بن محمد میرلوحی که هم عصر مجلسی بوده موجود بوده است. (۱۱) ۷- ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی نیز کتابی در غیبت نوشته است. قاسم بن محمد همدانی در سال دویست و شصت و نه از او حدیث شنیده است. (۱۲) طبرسی می‌نویسد: اخبار غیبت ولی عصر قبل از تولد خودش و پدر و جدش صادر شده و محدثین شیعه آنها را در اصول و کتابهایی که در عصر امام باقر و صادق، علیهما السلام، تالیف شده ضبط نموده‌اند. یکی از محدثین موثق، حسن بن محبوب است که در حدود صد سال قبل از زمان غیبت، کتاب «مشیخه را تالیف نموده و اخبار غیبت را در آن ثبت کرده است. از جمله آنها این حدیث است: ابوبصیر می‌گوید: خدمت امام صادق، علیه السلام، عرض کردم: حضرت ابوجعفر، علیه السلام، می‌فرمود: قائم آل محمد دو غیبت دارد، یکی طولانی، دیگری کوتاه. حضرت صادق، علیه السلام، فرمود: آری، یکی از آن دو غیبت از دیگری طولانی‌تر می‌شود. طبرسی بعد از نقل این حدیث می‌نویسد: شما ملاحظه کنید که با پیش آمدن دو غیبت برای فرزند امام حسن عسکری چگونه صدق این احادیث روشن گشت! (۱۳) هر یک از ائمه داستان غیبت مهدی موعود را به مردم تذکر می‌دادند. و اصولاً خفای ولادت و غیبت را از علائم مهدی می‌شمردند. حضرت سجاد، علیه السلام، می‌فرمود: ولادت قائم ما بر مردم پوشیده می‌ماند به طوری که خواهند گفت: اصلاً متولد نشده است. (۱۴) گاهی می‌شد که شخصی درباره یکی از ائمه احتمال مهدویت می‌داد آن حضرت در پاسخ می‌فرمود: «من مهدی نیستم زیرا خفای ولادت یکی از علائم مهدی است در صورتیکه من چنین نیستم از باب نمونه: عبدالله بن عطا می‌گوید: خدمت امام باقر عرض کردم: با اینکه شیعیان شما زیادند پس چرا خروج نمی‌کنید؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ای عبدالله سخنان بیهوده را به گوش خودت راه مده، به خدا سوگند من مهدی موعود نیستم. مراقب کسی باشید که ولادتش بر مردم مخفی بماند. اوست صاحب الامر. (۱۵) مسعودی نوشته است: امام هادی با مردم، کم معاشرت می‌کرد و جز با خواص اصحاب با کسی تماس نمی‌گرفت. وقتی امام حسن عسکری به جایش نشست، در اکثر اوقات از پشت پرده با مردم سخن می‌گفت تا شیعیان برای غایب شدن امام دوازدهم آماده و مانوس گردند. (۱۶) وقتی نوبت امامت، به امام حسن عسکری، علیه السلام، رسید رسماً به مردم ابلاغ کرد که فرزند من مهدی موعود است و از نظر شما غایب خواهد شد. (۱۷) امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ق. رحلت نمود. چون در بین مردم شایع بود که آن حضرت را فرزندی است که در پنهانی نگاهداری شده و اوست مهدی موعود روایات، «معتمد عباسی دستور داد خانه آن جناب را تفتیش نمایند و فرزندش را دستگیر کنند. اما از وجود فرزند اثری ندیدند. پس گروهی از زنان قابله را ماموریت داد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد بازداشت نمایند. زنان قابله به یکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند. خلیفه آن کنیز را در حجره‌ای بازداشت نمود و «نحریر خادم را مراقب او گردانید و تا از حملش مایوس نشد آزادش نکرد. به خانه امام حسن تنها اکتفا نکرد بلکه وقتی از دفن جنازه فارغ شد دستور داد تمام خانه‌های شهر را با کمال دقت تفتیش کنند. (۱۸) بعد از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، جز عده معدودی از ثقات اصحاب و خواص دوستانش کسی از فرزندش اطلاعی نداشت و بدین جهت پیروانش به چندین گروه منشعب شدند. «حسن بن موسی نوبختی که در زمان غیبت صغری می‌زیسته می‌نویسد: بعد از وفات امام حسن عسکری پیروانش به چهارده فرقه تقسیم شدند: گروهی از آنان اخبار غیبت را با امام حسن عسکری، علیه السلام، تطبیق نموده گفتند: امام حسن نمرده بلکه غایب شده و اوست مهدی موعود و قائم آل محمد و دو غیبت خواهد داشت و این غیبت، غیبت اول اوست. بعداً ظاهر می‌شود و باز غایب خواهد شد. گروهی گفتند: امام حسن مرده ولی بعد از مرگ زنده شده و غایب است. گروهی گفتند: حسن بن علی دارای فرزندی است به نام محمد که چند سال قبل از وفاتش تولد یافته و از ترس دشمنان غایب شده و اوست قائم و مهدی موعود. گروهی گفتند: امام حسن دارای فرزندی است که هشت ماه بعد از وفاتش تولد یافت و پدرش دستور داد که نام او را محمد بگذارند و اکنون غایب است. گروه دیگری گفتند: ما می‌دانیم که امام حسن دارای فرزندی بوده و اوست قائم و مهدی موعود و در حالت غیبت زندگی می‌کند، ولی نامش معلوم نیست و پیروانش حق ندارند درباره نام و مکانش

صحبت کنند و باید منتظر ظهورش باشند. گروه دیگری گفتند: امام حسن عسکری فرزندی داشته بنام علی که او را خواص اصحابش دیده‌اند و اوست امام غایب. نوبختی سایر فرقه‌های امامیه را ذکر می‌کند که ذکر آنها در اینجا لزومی ندارد. (۱۹) ادامه دارد پی‌نوشتها: × بر گرفته شده از «پیدای پنهان ویژه‌نامه نیمه شعبان ۱۴۱۹ ق. ستاد بزرگداشت نیمه شعبان مسجد آیه‌الله انگجی تبریز. ۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۰۳. ۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل‌الطالبین، ص ۱۶۹. ۳. شیخ صدوق، همان، صص ۱۱۲ - ۱۱۵. ۴. رجال کشی، چاپ نجف، ص ۳۹۰. ۵. رجال کشی، ص ۴۱۶. ۶. رجال نجاشی، ص ۱۹۳ و رجال شیخ طوسی، ص ۳۵۷ و فهرست شیخ طوسی، ص ۱۱۸. ۷. رجال نجاشی، ص ۱۹۴. ۸. رجال نجاشی، ص ۲۸ و فهرست شیخ، ص ۷۵ و قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۹۳. ۹. رجال نجاشی، ص ۲۸ و فهرست شیخ، ص ۷۵ و قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۹۳. ۱۰. رجال نجاشی، ص ۲۱۵ و رجال شیخ، ص ۳۸۴ و فهرست شیخ، ص ۱۴۷. ۱۱. رجال نجاشی، ص ۲۳۵ و رجال شیخ، ص ۴۲۰ و ۳۴ و فهرست شیخ، ص ۱۵۰ و الذریعه، ج ۱۶. ۱۲. رجال نجاشی، ص ۱۵ و فهرست شیخ، ص ۲۹. ۱۳. طبرسی، کتاب اعلام الوری، چاپ تهران، ص ۴۱۶. ۱۴. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵. ۱۵. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴. ۱۶. اثبات الوصیه، ص ۲۲۹. ۱۷. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰ و شیخ حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۶، ص ۳۱۱. ۱۸. اصول کافی - ارشاد مفید - اعلام الوری - کشف الغمه. ۱۹ - طالبین تحقیق می‌توانند به کتاب فرق الشیعه نوبختی و کتاب ملل و نحل شهرستانی و کتاب المقالات و الفرق تالیف سعد بن عبدالله اشعری قمی مراجعه نمایند.

سایه معشوق

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟ ما بدو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود حضرت صاحب‌الامر، سلام‌الله‌علیه، در یکی از نامه‌های شریف خود به جناب شیخ مفید، رضوان‌الله‌علیه، چنین نوشت: ... انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم و لولا ذلک لنزل بکم اللواء و اصطلمکم الاعداء فاتقوا الله جل جلاله... (۱) جدا که ما در مراقبت و مواظبت از شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را از یاد نمی‌بریم و اگر جز این بود هر آینه بر شما بلا نازل می‌گردید و شما را دشمنان در کام خود فرو می‌بردند. پس تقوی الهی را مراعات کنید. چه بسا گوینده‌ای که به هنگام سخن و به وقت تکلم به منظور ارایه قدرت و توان خود از ادات تاکید و ضمیر متکلم مع‌الغیر (انا) بهره می‌گیرد گرچه متکلم یکی بیش نیست. چه تبدیل مفرد به جمع نشانه کثرت قدرت و افزایش توان است. در جمله فوق نیز امام عصر، عجل‌الله‌تعالی فرجه، می‌فرماید: انا غیر مهملین لمراعاتکم. اما نیک که بنگری و در صدر و ذیل نامه که اشاره شد نظر افکنی خواهی دانست که اینجا تنها جای اعمال و ارایه قدرت و قوت نیست، بلکه همراه آن جای ابراز مودت و رافت و اظهار محبت و شفقت نیز هست. زیرا مواظبت امام، علیه‌السلام، از شیعیان خود و فراموش نکردن آنان و در نتیجه حفظ آنان از بلا و رهایی از اعدا از اهم مظاهر شفقت و مرحمت آن وجود عزیز است به برکت قدرت امامت و ولایت. پس ادات تاکید برای بیان اهمیت موضوع و ضمیر متکلم به منظور ارایه توان و شوکت است. توضیح: آنچه به نظر می‌رسد آن است که کلمات حضرت صاحب، عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف، آمیزه‌ای است از ابراز قدرت و عظمت معنوی امامت و رهبری همراه با اظهار ملاطفت و محبت مشفقانه و پدران از سوی آن امام رؤوف و مهربان. نتیجه سخن آنکه: ما با کمال قدرت و توان علمی و معنوی که خداوند به ما ارزانی داشته است از اخبار و جریانات شما آگاهی داریم و مراقب شما شیعیان بوده و دعواتان می‌کنیم و بدینگونه است که خداوند از شما حوادث ناروا را دور می‌سازد و بلاها را از شما زدوده و دشمنانتان را در اجرای نقشه‌های خائنانه‌شان ناتوان و ذلیل می‌گرداند و رعایت تقوی الهی از سوی شما ضامن استمرار و ادامه این نعمتها است. پس ای منتظر ظهور! و ای عاشق حضرت مهدی، علیه‌السلام بنگر که امام غایب از دیدگان تو چگونه از تو حراست و مراقبت می‌کند. و بنگر که او چسان به کار و حال تو احاطه و اشراف دارد. با اینکه بظاهر از تو دور است اما به یاد تو سخن می‌گوید و در این رابطه روحانی خبری و اثری از بعد منزل

نیست تو او را نمی بینی اما او تو را می بیند و چیزی از تو بر او پنهان و مخفی نیست که: یحیی علمنا بانباکم و لا یعزب عنا شیئی من اخبارکم. این بزرگترین مژده امام، علیه السلام، است به تو. و هم قوی ترین اتمام حجت است بر تو. پس اکنون که تو با تشیع خود با انتظار ظهور او و موالاتت از مقام والای امامت و مهدویت این صلاحیت را به دست آورده و چنین موهبت را کسب کرده ای که مورد عنایت و مشمول دعای خیر او هستی و در معرض شفقت و مرکز محبت او قرار گرفته ای، بلا را از تو دور می گرداند و خطر را از تو می رهند و از تو پاسداری و حفاظت می فرماید. پس برای ادامه این وضع و شکر این نعمت، تو نیز برای او دعا کن و سلامت او را از خدا بخواه. و تعجیل فرج او را بطلب و زمینه را در خود و در جامعهات برای ظهور او و تشکیل دولت حقه الهیه او فراهم کن. این انقلاب اسلامی را با آنچه بتوانی تقویت کن و در حمایت و مساعدت جمهوری اسلامی باش که این انقلاب خود مقدمه آن انقلاب عظیم الهی است. شیعیان امامت بلکه تمامی مسلمین را به وظایفشان آگاه و آگاه تر فرما. آنان را به مساله غیبت و فلسفه آن و به برکات ظهور امام و گسترش قسط و عدل فراگیر او مطلع و معتقد ساز و در این مسیر حرکت آخرین به حرکت آور. تقوی پیشه کن که او خود فرمود: فاتقوا الله جل جلاله. تا هم شکر نعمت گزارده و بر نعمت خود بیفزایی که لئن شکرتم لازیدنکم. (۲) و هم دستورات امامت را اجرا کرده باشی. و هم موجبات قبولی اعمال و عبادات خود را فراهم آوری که انما یتقبل الله من المتقین. (۳) سلام و درود بر منتظران ظهور باد که بگفته امام هفتم موسی بن جعفر، علیه السلام، همدارجه امامان معصوم در روز قیامت هستند. پی نوشت: ۱. نامه امام، عجل الله تعالی فرجه الشریف، به شیخ مفید. صادره در اواخر ماه صفر ۴۱۰ ق، مدرک: احتجاج شیخ طبرسی، بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۷۵. ۲. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷. ۳. سوره مائده (۵)، آیه ۲۷.

شعر و ادب

آهسته آهسته...! مرا با خویش خواهد برد غم آهسته آهسته شب شیطانی و نفس و ستم آهسته آهسته تو ای آینه در آینه در آینه نورانی شبی بگذار بر چشمم قدم آهسته آهسته بگو امشب کدامین سمت و سو آینه می پاشی که بر جا پای تو بوسه زخم آهسته آهسته چنان می سوزم از خال سیاه روی مه پوشت که خالی مانده یادم از خودم آهسته آهسته بیا یک شب فقط یک شب تماشا کن مرا وقتی که می گریم به نامت دم به دم آهسته آهسته زمین در انتظارت گرد خود از درد می پیچد زمان افتاد گویی از قدم آهسته آهسته مرا با خویش خواهی برد، می دانم و الا من کنار یاد تو جان می دهم آهسته آهسته تمام آسمان را بسته می بینم دری بگشای! که دارم از خودم دل می کنم آهسته آهسته...! سید محمدعلی رضازاده (عاصی)، فریدونکنار سایه سبز به جز عشق راز مگویی نمانده است به جز مرگ هیچ آرزویی نمانده است افق تا افق خشک و عریان نشسته برای زمین آبرویی نمانده است غروب است و وحشت در این دشت حیرت سکوت است و خنجر، گلویی نمانده است خدا سایه ای سبز روی زمین داشت زمین، تشنه جا مانده، «او» بی نمانده است به فریادمان رس که دیگر کسی را به جز تو امیدی به سویی نمانده است حمیدرضا شکار سری فخر انسان ای خدا آن رهبر موعود ما کی خواهد آمد؟ وان یگانه گوهر مقصود ما کی خواهد آمد؟ زینت اسلام و قرآن آیت تقوا و ایمان یادگار مسجد و مسجود ما کی خواهد آمد؟ آن طیب دردمندان، یاور ما مستمندان منجی دین، مهدی موعود ما کی خواهد آمد؟ قائم آل محمد، نرگس بستان احمد مظهر احسان و لطف و جود ما کی خواهد آمد؟ آن عزیز مصر و کنعان، یوسف یعقوب دوران سوسن و ریحان و یاس و عود ما کی خواهد آمد؟ آنکه دنیا خاک پایش عالم فانی فدایش فخر انسان جلوه معبود ما کی خواهد آمد؟ صفرعلی شفایی اردکانی (فریاد) مهتاب روشنگر از فاطمه یادگار، زینب فرزانه روزگار، زینب مجذوب چراغ راه توحید پروانه جان نثار، زینب ز آیات حجاب و حسن مستور یک معجز آشکار، زینب در پرده شرم و هاله نور دردانه باوقار، زینب پیوسته به هر زمان شکوفا با هر گل و هر بهار، زینب رفعت بنگر که شد علی را خود زینت و افتخار، زینب همراه حسن، صبور و نستوه محنت کش و غمگسار، زینب در زندگی حسین و سجاد همراز امین و یار، زینب ما بین دو قله امامت شد رابط استوار، زینب با راس برادرش

هماهنگ سرگشته به هر دیار، زینب او ماه و سر حسین خورشید روشنگر شام تار، زینب مانند علی به وقت گفتار پر شوکت و اقتدار، زینب کوبنده، بیان آتشینش چون صاحب ذوالفقار، زینب قربانی عشق، لایموت است احیاگر این شعار، زینب داده است حدیث عاشقان را با نام خود اعتبار، زینب در کرب و بلا که آخرین بار شد زائر آن مزار، زینب هم جای رقیه بود خالی هم خسته و بی قرار، زینب آخر به دیار شام جان داد با غصه بی شمار، زینب اینک نظرش حسان به مهدی است در حالت انتظار، زینب حبیب چایچیان (حسان) تبسم توحید در تنگنای حوصله آتش گرفته ام چندی است بوی زخم سیاوش گرفته ام بی تو مجال سرعت پرواز من نبود پایان عشق نقطه آغاز من نبود چندی است از هوای سرودن بریده ام از این تب همیشه بودن بریده ام چون شمع ذره ذره به پایان رسیده ام از خویش تا جنون بیابان رسیده ام هر شب به ناله های خودم می رسم چو شمع دارم به انتهای خودم می رسم چو شمع انگار رنگ عاطفه در باد مرده است با من شکوه تیشه فرهاد مرده است در تنگنای حوصله آتش گرفته ام چندی است بوی زخم سیاوش گرفته ام شب گریه های احمد مختار در من است تخصیص زخم حیدر کرار در من است آواز لحظه هاست فراسوی راه من پژواک سایه هاست شکست نگاه من ترسی نشسته بر دلم از صورت ز حنجره مثل عبور یک شب از پشت پنجره ای بغض سرخ فاطمه! با من سخن بگو در این غرور همهمه با من سخن بگو من با هوای سرد خیابان غریبه ام با لحظه های بی سر و سامان غریبه ام بی تو به یاد ساقه مریم دلم خوش است در انتظار خنده شبنم دلم خوش است این لحظه های فاصله از ما بریده باد این تنگنای حوصله از ما بریده باد از زمهریر حادثه سرد است زخم من آری شکاف خنده درد است زخم من چندی است در فراق تو تنها نشسته ام شمشیر را به گرده مهتاب بسته ام در انتظار دست تو آتش گرفته ام چندی است بوی زخم سیاوش گرفته ام این زخمها مقدمه گام سبز توست سوز جگر تبسمی از نام سبز توست زخمی است باز سینه آتش ضمیر من این تا همیشه سرخ جراحت پذیر من ای صاحب زمین و زمان، منتظر بیا ای جمعه خیز آینه ها در نظر بیا ای لحظه های غربت دلها کبود تو ای زخمی نگاه زمین در نبود تو در خشکسالی گرم عطش بغض رود باش ای خنده های صاعقه در چشم، زود باش بی تو شکسته ساحت لا تقنطوی دل خون است از فراق رخت در سبوی دل بی تو لیبی به سوی تبسم گشاده نیست چشمان خیس و خسته مردم گشاده نیست بی تو بهار بوی طراوت نمی دهد خود را به باغ خاطره عادت نمی دهد آتش کشید روح عطش در گلوی دل پر شد ز بده های تعلق سبوی دل هر جلگه ای به مرز خیابان رسیده است انگار عمر عشق به پایان رسیده است ای کاش از نگاه تو بیرون نبود دل در حسرت حضور تو دلخون نبود دل ای انعکاس آینه ها در صدای تو نور نگاه خسته دلان خاک پای تو ای انحنای خنجرت آبروی آفتاب خندیدن همیشه فراسوی آفتاب ما عشق را به عشق علی برگزیده ایم درد تو را به قیمت ایمان خریده ایم ای چشم تو شبیه دو ابروی احمدی ای آخرین تبسم آل محمدی الیاس بوی بارش ابر تو بود و بس ایوب هم خلاصه صبر تو بود و بس موسی به یاد نام تو زد در شکاف نیل معنی گرفت از تو پر و بال جبرئیل تاب تو را نداشت به عشقت تب زمان ذوق سماع حضرت عیسی است آسمان ای یکه تاز عرصه طاها، شروع کن از مشرق تجلی ایمان طلوع کن از خون لاله شام عطش صبح عید شد چشمان عاشقان به حضورت سفید شد خوب است در حریم تو ظهر نماز عشق گرم حضور حضرت چشمت نیاز عشق خوب است در رکاب تو زخم غرور ما عشق است در حریم تو بی سر حضور ما طاووس ناز آل علی در چمن، بیا آینه پر شد از تب یابن الحسن بیا در ما پر است ذوق عطش در میان خون شوق به سجده رفتن بی سر میان خون ای دادخواه خسته دلان، داد ما برس بی تو شکسته ایم، به فریاد ما برس حمید کرمی

... و منهم من ينتظر

اشاره: دوران هشت ساله دفاع مقدس آزمونی بزرگ برای مردم مسلمان ایران بود. آزمونی که به مدد رهبری امام راحل، قدس سره، با سربلندی و افتخار پشت سر گذاشته شد. اما با پایان جنگ تحمیلی مردم ما آزمونی دشوارتر را تجربه می کنند. آزمونی که یک سوی آن دنیا با همه مظاهر فریبنده آن و سوی دیگر آن دستاوردهای ارزشمند انقلاب اسلامی و سالهای خون و آتش است. اما

چگونه می‌توان از این آزمون نیز سربلند بیرون آمد، و چگونه می‌توان راه شهیدان و رادمردان سالهای نبرد و حماسه را ادامه داد و بر حفظ ارزشها پایداری نمود؟ این موضوعی است که در این مقاله به بررسی آن پرداخته شده است، ضمن گرامیداشت هفته دفاع مقدس توجه خوانندگان عزیز را به این مقاله جلب می‌کنیم. شناخت هر پدیده و حقیقتی، در گرو عواملی چند است که افق دید و زاویه نگاه آدمی، از مهمترین آن عوامل به شمار می‌رود. نگاههای مختلف از زوایای گوناگون، شناختهایی متفاوت به انسان می‌دهد و بنابراین، در نگاه به هر پدیده، باید مراتب و مواضع شناخت را مورد توجه قرار داد. هشت سال دفاع مقدس ملت ایران، از جمله حقایق و پدیده‌هایی است که می‌توان از دریچه‌های مختلف به آن نگریست. این برهه فرازمند و پرافتخار نظام اسلامی، تاکنون از ابعاد گوناگون مانند بعد سیاسی، نظامی، جغرافیایی، علمی، حماسی، تاریخی، مقایسه‌ای و جنبه‌های دیگر مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته و علیرغم گفته‌های بیشمار، نهفته‌ها و نگفته‌ها نیز هنوز، بسیار دارد. بعد معنوی و عرفانی، یکی از آن نگاهها و ابعاد ژرف و عمیق هشت سال دفاع مقدس است که چون گنجینه‌ای دست‌نخورده، آکنده از در و گوهر بوده و می‌سزد که از این منظر، بس فرونتر بدان بنگریم و بر کوله‌بار معرفت و بینش خویش، بیفزاییم. در این دیدگاه، همواره به وجهه ملکوتی و باطنی پدیده‌ها می‌نگرند، و جوهره اصلی این نگاه نیز همیشه اتصال و ارتباط پدیده‌ها با حضرت حق و تجلی جمال جمیل او در آنهاست. از این دریچه است که بزرگ قهرمان حماسه کربلا حضرت زینب، علیهاالسلام، در خاک و خون غلتیدن عزیزترین بندگان الهی، شهادتها، سوختنها، اسارتها، مصیبتها و آن همه سختیها و ناملایمات را زیبا و والا می‌بیند و اظهار می‌دارد: ما رایت الا جمیلا. (۱) من جز زیبایی ندیدم! و امام امت، آن بزرگمرد الهی و عارف ژرف نگر بی‌بدیل، از جنگ تحمیلی به عنوان «نعمت ربوبی یاد می‌کند. و درست‌به‌همین روست که معرفت جرعه‌نوشان کوثر معرفت و ره‌پویان کوی جهاد و شهادت، دلشان همواره به یاد آن هشت سال می‌تپد و مرغ جانشان در آن حال و هوای معنوی و نورانی پرواز می‌کند. آری، سالهایی که به تعبیر «باغبان باغ عشق و شهادت، خمینی عزیز، بوی بهار وصل و طراوت یقین و حدیث عشق می‌داد. و پیروان مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنام، بر گلدسته‌های آن، اذان شهادت و رشادت سر می‌دادند. (۲) سالهایی که پرستوهای مهاجر، از دروازه شهادت به معراج وصل محبوب شتافته، یک شبه ره صد ساله می‌پیمودند. سالهایی که هر گاه دفتر دلها و آرزوها را می‌گشودی، در هر ورق و صفحه آن، نوشته نبود مگر قطع تعلقات، عشق به شهادت، آسمانی شدن، وصل محبوب، دیدار رخسار یار، از خود رستن و به خدا پیوستن و مانند اینها. و در صحنه عمل، نمی‌دید مگر صفا، صمیمیت، ایثار، محبت، خلوص و... آیا باب فیض بسته شد؟ و اکنون بعد از گذشت بیش از یک دهه از پایان جنگ، هنوز شیرینی آن روزها و آن معنویتها در ذائقه جان انسانها احساس می‌شود؟ انسانهایی که خود در «باغ جبهه‌ها»، هر دم رایحه روح‌بخش عشق به شهادت و وصال، مشام جانشان را عطر آگین می‌ساخت، و لذت قرب به معشوق و پرواز تا بی‌نهایت را با تمام وجود، می‌چشیدند! اما در کنار این احساس حلاوت و شیرینی، تلخی حسرت آن روزها نیز آزارشان می‌دهد. همواره با افسوس و حسرت از آن برهه یاد کرده و بازگشت به آن حال و هوا و آن قرب و لذت و عشق به شهادت را بسان یک افسانه می‌پندارند. آنان بر این باورند که آن شرایط و آن معنویتها، اوجها، معراجها و پروازها دیگر تمام شد! و دیگر هیچ وقت باز نمی‌گردد! دیگر نمی‌توان پای در بلندای راه «همت‌ها»، «باکری‌ها»، «بروجردی‌ها»، و دیگر شهیدان شاهدهی نهاد که از ذره ذره وجودشان بوی خدا و اشتیاق به شهادت، می‌شنیدی و لحظه لحظه عمرشان در راه نبرد و مبارزه برای حق می‌گذشت... آیا برآستی همین طور است؟ آیا برآستی این باب فیض کلا بسته شد؟ آیا آن معبر مقدس و مبارکی که می‌شد از آن به سوی معشوق پر کشید و به منزلت شهیدان رسید، دیگر باز نیست؟ آیا باب رشد و تکامل و معنویت از این معبر، هیچ گشوده نیست؟ شما ای سلحشوران جبهه‌های نبرد! ای سنگر نشینان هشت سال دفاع مقدس! ای حماسه آفرینان کشور امام زمان! و ای همه جوانان و انسانهایی که به دنبال «گمشده می‌گردید و حسرت درک آن ایام و آن معنویتها را دارید! نیک به پاسخ این پرسشها، گوش دل بسپارید: راه هرگز بسته نیست! سفره زیبای هشت سال دفاع مقدس، البته، برچیده شد اما باب فیض حضرت حق، هیچ

گاه بسته نبوده و نخواهد بود؛ مگر این که نزول فیض تکامل و هدف والای خلقت انسان را تنها برای همان هشت سال، محدود و محصور بدانیم؛ و حاشا که نظام سنن آفرینش و فیض ربوبی، ناقص و ابتر باشد. شهیدان و منتظران شهادت در قرآن زیاد در انتظارات نگذارم! بنگر ای عزیز! در دیدگاه قرآن، شهیدان و منتظران شهادت، هر دو یک مرتبت دارند و بر قله یک منزلت ایستاده اند؛ فقط به یک شرط؛ که بر پیمان الهی خویش، همچنان پایدار و استوار باشند. حضرت حق می فرماید: من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا. (۳) همانا از مؤمنان، بزرگمردانی هستند که صادقانه به میثاق الهی خود وفا کردند، پس گروهی از آنان بر عهد خود ایستادگی کردند [تا در راه خدا شربت شهادت نوشیدند]، و گروهی نیز در انتظار [شهادت] اند و عهد و پیمان خویش را هیچ تغییر ندادند. در این آیه شریفه، خداوند از «یک گروه سخن گفته و فضیلت بلند آنان را به تمامی انسانهای مؤمن و متعهد معرفی می کند. آن «یک گروه عبارتند از «مردان بزرگ و مؤمنی که صادقانه به عهد و پیمان خویش وفا کردند». سپس بدین نکته می پردازد که از این گروه «مردان الهی، برخی اجلشان سر آمد و در میدان نبرد به شهادت رسیدند، و برخی دیگر سر نیامد و «در انتظار شهادت به سر می برند» و خصوصیت بزرگ آنان این است که همچنان بر آن عهد و پیمان وفا دارند. پس سخن از «یک گروه است و «یک منزلت» بزرگمردانی که به عهد خدایی خویش وفا کرده و آن را تغییر ندادند. از این مردان الهی، برخی شهید شدند و برخی نیز منتظر شهادتند. بنابراین در دیدگاه قرآن، آنان که بر عهد و میثاق خویش وفادار و پایدار باشند و آن سان بر روی خود کار کرده و خویش را «بسازند» که آماده و منتظر شهادت باشند، با شهیدان یکسان خواهند بود. و از این روست عزیزان؛ که می نگرید: راه باز است! آری البته در زمان هشت سال دفاع مقدس، انسانها به تعبیری در «سرازیری فیض بودند. آن قدر معنویت، حال و هوای شهادت و زمینه قرب به حق فراهم بود که هر کس اهل این راه بود، می توانست آن را بسرعت طی کند و در مراتب رشد و کمال پرواز نماید. اما اکنون، انسانها به زمان همان تعبیر در «سربالایی فیض قرار گرفته اند و طی این راه، بسی مشکلتر است، اما در هر حال، راه بسته نیست. و بعلاوه، آیا چنین نیست که هر چه مبارزه سخت تر و راه مشکلتر باشد، ثواب و ارزش آن نیز فزونتر خواهد بود؟ آری، دقیقا همین است. انتظار، مکتب خودسازی و آمادگی اکنون اگر بررسی: آیا راهی «میان بر» و سرازیر وجود دارد که بتوان آن را بسرعت طی کرد و به مقصد رسید؟ می گویم: آری، هست! مکتب انتظار امام عصر، علیه السلام، مکتبی که اگر صادقانه در آن پا نهی و دل به محبوب دهی، تو را بدین قله بلند و مقصد ارجمند خواهد رسانید. آیا در معارف و تعالیم این مکتب نخوانده ای که: من هر روز صبحگاهان و در تمام عمر خویش، با مولای خود صاحب الزمان، عهد و پیمان می بندم، و بر این میثاق نیز بس استوارم و از آن هیچ گاه باز نخواهم گشت. بارالها مرا از یاران و یاوران او... از آنان قرار بده که در میدان نبرد و در حضور او، شهد شهادت نوشیده وفدای او می شوند. بارالها، اگر در این رهگذر، عمرم به سر آمد و از دنیا رفتم، هنگام ظهور، مرا از قبرم برون آر، در حالی که کفنم همچون لباس رزمم باشد، و در راه یاری آن حضرت، شمشیر از نیام برکشیده، نیزه به دست گرفته، و ندای آن امام همام را لیک گویم. (۴) لطف این تربیت والا- و انسان ساز در مکتب انتظار و محبت امام عصر، علیه السلام، در این است که: اولاً- انسان «منتظر شهادت می سازد، و براستی چنین می کند. و ثانیاً: حتی با سر آمدن اجل نیز، این باب بسته نمی شود! بلکه اگر انسان حقیقتا جوهره انتظار و آمادگی شهادت را در جان خویش به وجود آورده باشد، هنگام ظهور به اذن الهی، به این جهان برگشته (۵) و به دیدار یار و توفیق جهاد و سرانجام شهادت، آن هم در پای رکاب امام زمان، علیه السلام، نایل خواهد گشت. پس در حقیقت، انتظار و محبت امام عصر، علیه السلام، همان بستر و راهی است که برای رسیدن به منزلت «منتظران شهادت در مکتب قرآن، می توان بسرعت و باشتاب در آن ره سپرد و به مقصد نزدیک گردید. و این، از آن روست که در مکتب انتظار، انسان با جوهره معرفت، محبت و اطاعت امام زمانش، می تواند «خود را بسازد» و چنان از تعلقات و موانع انسانیت و تکامل رها گردد که بحقیقت، آماده پرواز به کوی محبوب و منتظر شهادت شود. فقط... آری، فقط باید در این کوی، جدا گام نهاد شمه ای از معرفت امام زمان بر لوح دل نوشت و جرعه ای از جام محبت آن

عزیز نوشید. و سپس شاهد پرواز و معراج روح تشنه خویش بود. ما، همه به مکتب امامت و ولایت امام عصر، علیه‌السلام، معتقد هستیم و نوعاً منتظر اویم. چقدر فرق است که کسی «بگوید»: حلوا شیرین است، و کسی که حلوا را بچشد و حلاوت آن را با تمام وجود احساس کند! آری، عزیزان! شما که در حسرت آن روزها، آن معنویتها، و آن پروازها و معراجها به سر می‌برید! در این وادی قرآنی پای نهید و بنگرید چه سان می‌توان آسان، این راه را طی کرد و از «میان‌بر» به مقصد نزدیک شد. نتیجه اینکه: ۱- آدمی برای تکامل آفریده شده، و تکامل او رسیدن به مقام انسانیت و قرب حضرت حق است. ۲- این جهان و امکاناتی که در اختیار آدمی است، راه و وسیله رسیدن به این مقصد عظیم است. ۳- بر اساس این غایت و هدف حکیمانه الهی، راه فیض و نیل به تکامل برای انسان همیشه باز است و هیچ گاه بسته نمی‌شود. ۴- طی این راه و رسیدن به مقام قرب، حتی به مرتبت شهیدان در همه زمانها امکان‌پذیر است. ۵- از دیدگاه قرآن، انسان مؤمنی که صادقانه به عهد بندگی خویش وفا کرده و به مرتبه «منتظر شهادت برسد، در مقام و منزلت با شهیدان یکسان خواهد بود. ۶- والاترین و عینی‌ترین بستر حرکت در این مسیر، مکتب انتظار امام عصر، علیه‌السلام، است. ۷- ثواب یک یا بیست یا هزار شهید یا غلتیدن در خون خود در راه خدا (۶) و مانند آن که در روایات معتبر برای منتظر امام زمان، علیه‌السلام، وارد شده، همه از این دیدگاه بخوبی قابل توجیه عقلی و منطقی است. ۸- در این مکتب، انسان می‌تواند در فضایی بسیار معنوی و نورانی، تا آخر عمر زندگی کرده و برای درک محضر امام عصر، علیه‌السلام، و نبرد در رکاب آن حضرت، حتی برای بعد از مرگ نیز امیدوار باشد. سخن را با این کلام شیوای امام شهیدان به پایان می‌بریم که: جنگ ما، جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست. جنگ ما، جنگ فقر و غنا بود. جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. چه کوتاه‌نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان‌نهایی نرسیده‌ایم، پس شهادت و رشادت و ایثار و از خود گذشتگی و صلابت بی‌فایده است... (۷) پی‌نوشتها: ۱. بحارالانوار، ج ۲. این تعبیرات از پیام امام خمینی، در وصف بسیج استفاده و اخذ شده است. ۳. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳. ۴. ترجمه فرازی از «دعای عهد»، مفاتیح‌الجنان. ۵. اشاره به مساله «رجعت که از عقاید مسلم و مستدل شیعه است. ۶. ر.ک: الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۷. ۷. از پیام امام خمینی، قدس سره، به حوزه‌های علمیه (۳/۱۲/۱۳۶۷)

حاصل دعا

نگاه «علی به آسمان دوخته شده بود. چیزی در وجودش شکسته بود و شکستن آن، اشک را به چشمانش آورده بود. نمی‌دانست دلش شکسته بود یا غرور مردانه‌اش و یا بعد از این همه انتظار، خانه آرزوهایش فرو ریخته بود. «سمانه متوجه نگاه پریشان علی شده بود. اما به خودش اجازه نمی‌داد حرفی بزند یا سؤالی بکند علی احساس کرد بیش از این تحمل سکوت خانه را ندارد. از جا بلند شد و به سمت در رفت. سمانه که می‌دانست سکوت دلگیر خانه، مرد را فراری می‌دهد، اعتراضی نکرد. علی به سمت حجره دوستش محمد بن علی اسود به راه افتاد. مردی جوان و خوش سیما که دیدارش همواره به او آرامش می‌داد. به نزدیکی حجره که رسید دید محمد بر سکوی جلوی حجره‌اش نشسته و به حساب و کتاب فروش پارچه‌هایش مشغول است. علی بن حسین را که دید از جا برخاست. چهره گرفته او دلش را لرزاند: - چه شده؟ اتفاقی افتاده؟ علی سر تکان داد: نه... فقط از سر دلتنگی به دیدارت آمده‌ام. - خوب کردی دوست من اما چرا از سر دلتنگی؟ علی روی سکو روبروی محمد نشست: دلم نمی‌خواهد زبانم به شکوه و شکایت گشوده شود. اما خودت خوب می‌دانی که حسرت داشتن یک فرزند چقدر زندگی را برایم تلخ و ناگوار کرده است همسر را هم که می‌شناسی. زن خوبی است، اما نمی‌تواند صاحب فرزند شود و همین مساله هر دوی ما را رنج می‌دهد. - خواست خدا بر این بوده. - در این که ذره‌ای شک ندارم. اما نمی‌دانم چرا مدتی است نمی‌توانم با این مساله کنار بیایم و بپذیرم که تا پایان عمر، آرزوی داشتن فرزندی بر دلم بماند. محمد از جای بلند شد و دستش را روی شانه علی گذاشت: فکری به خاطر

رسید. من نامه‌ها و درخواستهای شیعیان را به حضور حسین بن روح می‌برم تا او به دست مبارک صاحب‌الامر، علیه‌السلام، برساند. چطور است که تو هم نامه‌ای بنویسی و در آن از حضرت بخواهی تا برایت دعا کنند تا به برکت دعای آن حضرت خداوند فرزندی به تو عطا فرماید. چشمان علی درخشید و دلش از یک شادمانی و نشاط ناگهانی فرو ریخت: می‌شود؟ - چرا که نه؟ تو خواهش دلت را بنویس. مطمئنم صاحب‌الامر آن را بدون پاسخ نمی‌گذارند. محمد، منتظر جوابی از سوی علی نشد. چون می‌شد رضایت و شادمانی را از نگاه درخشان او خواند. برخاست و از صندوقچه گوشه حجره‌اش قلم و کاغذی آورد تا علی خواسته‌اش را بنویسد. علی با اشتیاق درخواستش را نوشت و نامه را به محمد سپرد. او از وکلای سفیر و نایب سوم حضرت، حسین بن روح بود و با او ارتباط داشت و می‌توانست براحتی پاسخ نامه را برایش بیاورد. با نوشتن نامه گویی بار سنگینی از دوش علی برداشته شد. نامه را که به محمد سپرد، راهی خانه شد. سمانه در را به روی او گشود. درخشش چشمان همسرش او را متعجب کرد، آهسته پرسید: خبری شده؟ علی لبخند زد: نه... خبری نشده، اما امیدوارم بشود! زن از حال مردش سر در نیاورد: نمی‌دانم... ولی دلم روشن است. - از حرفهایت سر در نمی‌آورم. تو وقتی از خانه بیرون رفتی گرفته و دلگیر بودی، بدون اینکه به من بگویی کجا می‌روی رفتی و حالا شادمان برگشته‌ای. علی کفشهایش را از پا درآورد و به اتاق رفت: احساس می‌کنم بزودی در زندگیمان گشایشی خواهد شد. نامه‌ای برای صاحب‌الامر نوشتم تا دعایمان فرماید شاید خانه تاریک و سوت و کورمان به حضور فرزندی روشن شود. زن دلش فرو ریخت. احساس گنگی بر دلش چنگ زد. معنی این احساس را نفهمید. فقط حس کرد دیگر نباید آنجا بماند. راهش را کج کرد و به سمت حیاط خانه برگشت. بر خلاف حال علی نمی‌فهمید چرا از این خبر آرامش پیدا نکرد... انتظار بر جان علی چنگ انداخته بود. هنوز خبری از جواب نامه‌اش نشده بود و هر وقت از محمد سراغ گرفته بود، گفته بود دیر رسیدن جواب نشانه این است که نامه‌ات به دست خود حضرت رسیده و طول می‌کشد تا جواب برسد. صبر داشته باش! اما نمی‌توانست صبر کند. صبح یک بار به حجره محمد رفته بود، اما خبری نشده بود. دوباره دلش هوای آنجا را کرد. با خودش فکر کرد، شاید بعد از رفتن من خبری شده باشد. می‌روم شاید جوابم رسیده باشد. و از این انتظار خلاص شوم. سمانه نپرسید کجا می‌رود؟ می‌دانست این سه روز، علی بی‌تاب رسیدن جواب است و نمی‌دانست چرا دلش می‌لرزد وقتی این بی‌قراری علی را برای رسیدن پاسخ می‌بیند. علی از خانه بیرون رفت. فاصله کوتاه خانه تا حجره محمد را با شوق و دلهره طی کرد. محمد او را که از دور دید، به استقبالش شتافت: سلام برادر! داشتم به خانه‌ات می‌آمدم. نامه‌ات رسیده. علی شادمان جلو رفت: پس بگو چرا این قدر بی‌قرار بودم. نامه‌ام رسیده... محمد نامه حضرت را به دست علی داد. علی نامه را گرفت و بر چشم گذاشت و بعد باز کرد. حضرت در جواب نامه‌اش فرموده بودند: «ما برای تو این مورد را از خداوند خواستیم و دعا کردیم و بزودی دو پسر نیکوکار و خوب، روزی تو خواهد شد.» علی با نهایت شادمانی و نشاط صورت محمد را بوسید و از او خداحافظی کرد و بسرعت به خانه برگشت. دلش می‌خواست هر چه زودتر پیغام حضرت را به سمانه برساند. در که زد او با چشمانی اشکبار در را به رویش گشود. دل علی از دیدن این حال او فرو ریخت: چه شده؟ - چیزی نیست. رویش را برگرداند تا مجبور به توضیح نباشد. علی شادی رسیدن نامه را از یاد برد: حرف بزن. چه خبر شده؟ در نبودن من چه اتفاقی افتاده؟ - تو مگر برای گرفتن پاسخ نامه‌ات به دیدار محمد نرفته بودی؟ - چرا. - خوب! چه جوابی گرفتی؟ - تو اول بگو چرا این قدر آشفته و گریانی تا من هم بگویم چه جوابی دریافت کرده‌ام. سمانه با دست اشک صورتش را پاک کرد: نه. هر چه باشد پاسخ صاحب‌الامر از علت نگرانی من عزیزتر و مهمتر است. علی با خودش اندیشید: شاید خبر نامه او را خوشحال کند. نامه را به دست او داد. سمانه نامه را گشود. با خواندن نامه قلبش بشدت شروع به تپیدن کرد، انگار که بخواد از قفسه سینه‌اش بیرون بزند. آهسته زمزمه کرد: دو پسر نیکوکار و خوب؟! علی جواب داد: آری! امام فرموده که از خداوند درخواست نموده و خدا هم که دعای امام را رد نمی‌کند. - در این که شک ندارم. - خب! پس خوشحال باش. - دلم می‌خواهد خوشحال باشم اما نمی‌توانم. چند روز است که می‌خواهم حرفی را بزنم اما نمی‌توانم. - بگو... هر چه در دلت می‌گذرد بگو. -

علی... من به نزد طیب رفتم. - خب؟! - او گفت با شرایطی که دارم امیدی به داشتن فرزند نمی‌رود. - پناه بر خدا! امام معصوم راست می‌گوید یا طیب؟ - هر دو. - منظورت چیست؟ - طیب گفت اگر همسرت را دوست داری باید از او جدا شوی. من به او گفتم که تو چقدر به داشتن فرزند علاقه داری و او گفت پس بهتر است. علی دست او را گرفت: نه... سمانه... نه... تو قبل از آنکه همسر من باشی دختر عموی منی. من تو را دوست دارم. - اما من می‌دانم سخن امام معصوم، به حقیقت می‌پیوندد. - از کجا می‌دانی که خود تو مادر پسران من نباشی؟ - نه اینکه بگویم به حرف طیب بیش از امام ایمان دارم. نه، فقط احساسی گنگ به من می‌گوید که من مادر نمی‌شوم و این منافاتی با سخن امام ندارد. تو می‌توانی همسر دیگری کنی و از او صاحب دو پسری شوی که حضرت به تو وعده داده. علی درمانده به صورت سمانه خیره شد. او آنقدر با قاطعیت حرفش را زد که علی برای حرفش پاسخی نداشت. نامه را سمانه به او برگرداند و به اتاق رفت. علی تاب ماندن نداشت. تنها کسی که می‌توانست به او آرامش بدهد و حرف دلش را بفهمد محمد بود. به حجره او برگشت. محمد داشت حجره کوچکش را می‌بست تا برای نماز به مسجد برود. علی را که دید جا خورد: سلام چه شده؟ - سلام چیزی نیست، من آمده‌ام تا... محمد دست او را گرفت و روی سکوی حجره‌اش نشاند: حرف بزن. چرا اینقدر پریشان احوالی؟ تو که همین چند دقیقه پیش از دریافت نامه حضرت صاحب الامر این همه شادمان شده بودی چه بر سر آمد؟ - من به خانه رفتم تا این مژده صاحب الامر را به همسرم برسانم. اما او را گریان و آشفته دیدم. او به نزد طیب رفته بود و طیب به او گفته بود اگر مرا دوست دارد باید از من جدا شود. چرا که هرگز صاحب فرزندی نخواهد شد. همسرم از بیماری سختی رنج می‌برد و قادر به بچه دار شدن نیست. - اما این مژده مکتوب صاحب الامر، علیه‌السلام، است. تو اعوذ بالله حرف طیب را بالاتر از حرف و سخن آن حضرت می‌دانی؟ - پناه بر خدا... نه من هم به او همین را گفتم. گفت یک احساس گنگ به او می‌گوید که مادر فرزندان من نخواهد بود. - نگران نباش. نامه‌ای بنویس و مساله را مطرح کن. امیدوارم که حضرت جواب روشنی بدهند. - شرم دارم از اینکه دوباره نامه بنویسم آیا مقام و شان امام معصوم، بالاتر از این نیست که وقت گرانبها و مبارکشان را صرف خواهشهای کوچک ما کنند؟ محمد دستش را روی شانه علی گذاشت: چرا... چرا وقت امام، بسیار ارزشمند است اما آن حضرت هم چون اجداد طاهرینش می‌داند که جز او پناهی نداریم، مگر جد او بر سر سفره جذامیان و گدایان نشست و با آنها هم غذا نشد؟ آنها خاندان کرامت و بزرگواری‌اند و خواهشهای کوچک و نخواستہ ما را هم بدون پاسخ نمی‌گذارند. بیا به مسجد برویم و نمازمان را بخوانیم. بعد از نماز نامه‌ات را بنویس. امیدوارم تو و همسرت از این دل‌نگرانی نجات پیدا کنید. بر خیز که صدای مؤذن بلند شد. صدای در که بلند شد علی فانوس را برداشت و به حیاط رفت. محمد بود که به سراغش آمده بود. - سلام برادر... پاسخ نامه ات رسیده حیقم آمد تا صبح صبر کنم. نامه را به دست او داد. دستهای علی از هیجان و امید می‌لرزید. نامه را گرفت و بوسید. محمد نخواست مزاحم حال او باشد. حداحفظی کرد و رفت. علی در را بست و همانجا پشت در، در پرتو نور فانوس نامه را گشود و خواند: تو از این زن دارای فرزند نمی‌شوی و بزودی زنی را اهل دیلمه را به همسری بر می‌گزینی که دو فرزند فقیه از او نصیب تو می‌گردد. علی با خودش زمزه کرد: حالا می‌فهمم چرا سمانه می‌گفت احساسی به او می‌گوید که از من صاحب فرزندی نمی‌شود... راضی‌ام به رضای او. فانوس و نامه را برداشت و به اتاق رفت. همسرش بیدار شده بود. اما نتوانسته بود حرفهای آنها را بشنود. ولی متوجه شده بود که علی نامه‌ای دریافت کرده. علی او را بیدار دید و جا خورد. هنوز می‌خواست فکر کند که چطور به او موضوع را بگوید، که سمانه مجالش نداد. بلند شد و نامه را از دست او گرفت و به علی فرصت عکس العمل نداد. نامه را بوسید و خواند و در برابر بهت و حیرت علی با آرامش گفت: - خوشحالم که دلم هنوز زنده است و به من دروغ نمی‌گوید. به تو گفتم که من مادر نمی‌شوم. هر زمانی که خواستی همسر تازه‌ات و مادر آن پسران نیکو را به خانه بیاوری من آماده‌ام. علی با تعجب و حیرت گفت: همسری که من هنوز از وجود او بی‌خبرم؟ سمانه هم با لبخند گفت: امام، خود بر همه چیز آگاه است. بزودی پیشگویی امام، به حقیقت می‌پیوندد و فرزندان که به دعای صاحب الامر متولد شوند، حتما فرزندان نیکو و پر

برکت هستند. خوشحال می‌شوم بتوانم دایه آنها باشم و در ضمن تو را هم ترک نکنم و از تو جدا نشوم. نگاه بزرگوار سمانه به ماجرا، علی را سخت‌شگفت زده کرد. می‌دانست این آرامش و پذیرش همسرش هم مولود عنایت صاحب الامر، علیه‌السلام، است. نامه را از او گرفت بوسید و رفت تا وضو بگیرد و دو رکعت نماز شکر به جا آورد. آنچه که او را نگران کرده بود، با خیر و خوبی گذشته بود. حالا سمانه هم تکلیف دل خودش را می‌دانست و می‌دانست اگر نمی‌تواند مادر فرزندان علی باشد در عوض می‌تواند دایه و پرستار آنها باشد و همین برایش کافی بود. از ورود جمیله زنی که از دیلمه به بغداد آمده بود و دست تقدیر او را به خانه علی بن حسین آورده بود، سالها می‌گذشت و محمد و حسین دو پسر وعده داده شده صاحب الامر، علیه‌السلام، حالا هر کدام فقیهی نامور بودند و محمد به خاطر حافظه شگفت‌انگیزی که در حفظ و بیان احادیث داشت و هر حدیث را بدون ذره‌ای کم و کاست بیان می‌کرد به «صدوق شهرت یافته بود. و در هر مجلسی که حضور می‌یافت حیرت همگان را بر می‌انگیخت و مکرر می‌گفت: عجیب نیست که من به دعای صاحب الامر علیه‌السلام، متولد شده‌ام و به این امتیاز مباحثات می‌کنم و آن را بزرگترین افتخار خودم می‌دانم... شیخ صدوق از زیارت امام رضا، علیه‌السلام، برگشته بود و در نیشابور در اتاق کوچکی اطراق کرده بود. هر روز شیعیان زیادی به دیدنش می‌آمدند و همه در موضوع غیبت صاحب الامر، علیه‌السلام، حیران و سرگشته و دچار اشتباه بودند. شیخ که فرسنگها راه را از بغداد آمده بود و در سر راهش همه جا به این مشکل برخورد کرده بود، احساس اندوهی عمیق می‌کرد. در پرتو نور شمعی نشسته بود و به غیبت می‌اندیشید... کم‌کم خواب بر او غلبه کرد و به خواب رفت. در خواب خود را در مکه یافت که برگرد کعبه طواف می‌کرد. در طواف و دور هفتم بود که خود را کنار حجرالاسود دید. سنگ را بوسید و گفت: این امانتی است که می‌پردازم و پیمانی است که ادا می‌کنم تا تو به وفا داری من گواهی دهی. در این لحظه ناگهان مولای خویش حضرت صاحب‌الامر، علیه‌السلام، را دید که بر در خانه کعبه ایستاده است. شیخ صدوق دل‌باخته و پریشان خاطر خود را به حضرت، رساند، حضرت، از چهره صدوق پی به راز درون او برد که چقدر به خاطر اشتباهات شیعیان درباره امر غیبت آزرده خاطر است. شیخ به حضرت، سلام کرد. آن حضرت، جواب دادند و فرمودند: «چرا درباره غیبت کتاب تالیف نمی‌کنی تا اندوه دلت را بر طرف کنی؟» صدوق گفت: یابن رسول‌الله، درباره غیبت چیزهایی تالیف کرده‌ام. حضرت فرمودند: آنها به این روشنی که من دستور می‌دهم مطلوب نیستند. اکنون کتابی مستقلاً درباره غیبت تالیف کن و غیبتی را که پیامبران داشته‌اند در آن درج نما. حضرت بعد از فرمودن این جملات از شیخ صدوق دور شدند. و شیخ هراسان از خواب بیدار شد. چشم که گشود همه آنچه در خواب دیده بود بروشنی در ذهنش نقش بست. از جا برخاست وضو گرفت و تا طلوع فجر اشک ریخت و برای انجام فرمان امام دعا کرد و چون صبح شد نوشتن کتابی را که امام فرموده بود شروع کرد و کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمة حاصل آن شب پر برکت و آن رؤیای صادقانه شیخ صدوق بود. شهر ری از جمعیت موج می‌زد. خبر به تمام شهر رسیده بود و علما و بزرگان و مردم از گوشه و کنار به سوی سردابه محل دفن شیخ صدوق می‌آمدند تا آنچه را که شنیده بودند به چشم خویش ببینند. سردابه مدفن صدوق خراب شده بود و آنها که برای تعمیر آمده بودند بدن او را سالم دیده بودند. و علما و فقها را به شهادت و گواهی طلبیده بودند. شیخ صدوق که در سال ۳۸۱ هجری بعد از طی عمری پر برکت و تالیف سیصد جلد کتاب که همه نشانه گویای اثر دعای امام عصر، علیه‌السلام، بود، به خاک سپرده شده بود و حالا بعد از صدها سال از خاکسپاریش، بدن او را کاملاً سالم یافته بودند. او که یک عمر طولانی را برای نشر علوم و معارف ائمه، علیهم‌السلام، سپری کرده بود، نیشابور، بغداد، کوفه، خراسان، ماوراءالنهر، بخارا و... را زیر پا گذاشته بود تا مذهب شیعه را برای آنانی که عقاید شیعه را ناصحیح می‌دانستند. توضیح دهد و اینک جای شگفتی نبود که بدنش را سالم و معطر یافته بودند. پیکر سالم و پاک شیخ صدوق همانگونه که در سال ۳۸۱ دفن شده بود، بعد از تعمیر سردابه با حضور علما، بزرگان و مردم تهران دفن شد. اما کتاب «من لا یحضره الفقیه او که یکی از کتب اربعه و معتبر حدیث‌شیعه و منبع مهمی در استنباط احکام شرعی و دینی بود و شامل ۵۹۶۳ حدیث، و کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمة او که به فرمان حضرت

نوشته شده بود، همچنان قرن‌ها بعد از حیات پر ثمرش روشنی‌بخش محافل شیعیان است.

تکلیف عاشقان

باید عقیده تو این باشد که روح نماز و روزه و حج و جهاد و عموم اعمال و تکالیف واجبه و مستحبه خیریه ولایت اهل بیت معصومین، علیهم‌السلام، است و بدون ولایت ایشان هیچ طاعتی و عبادتی از احدی قبول نخواهد شد، چنانکه که در زیارت امام عصر، علیه‌السلام، می‌خوانی: اشهد ان بولایتک تقبل الاعمال و تزکی الافعال و تضاعف الحسنات... شهادت می‌دهم که به ولایت شما اعمال پذیرفته می‌شود، افعال پاکیزه می‌گردد و حسنات دو چندان می‌گردد. پس هر کس درجه محبت و مودت و خلوص عقیدت او افزونتر است تقرب او به خدا و رسول و ائمه طاهرین، صلی‌الله‌علیهم‌اجمعین، زیادتر است. در این صورت تکلیف تو آن است که قبل از نماز متوجه شوی و متذکر گردی امام عصر خود را، که اوست روح تمام عبادات تو، و از برکت وجود مبارک آن حضرت تو موفق شده‌ای به ادای نماز و از برکت وجود مقدس آن حضرت نماز تو مقبول خواهد شد. و اگر تولای آن حضرت نباشد، نماز تو ابدا مقبول نخواهد شد، اگر چه آن قدر عبادت کنی که مانند مشک پوسیده شوی. برگرفته از: همدانی علی اکبر (صدرالاسلام)، پیوند معنوی با ساحت مقدس معنوی، (تکالیف‌الانام فی غیبه‌الامام)، ص ۹۲.

با دعای ندبه در پگاه جمعه

قسمت دوم در قسمت اول این مقاله اشاره‌ای کوتاه داشتم به سیره پیشوایان دین و مرزبانان آیین در زمینه ندبه و زاری در فراق آخرین حجت حق. در آنجا روشن شد که گذشته از پیامبران پیشین، شخص رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیر مؤمنان و دیگر امامان معصوم، از قرن‌ها پیش از طلوع خورشید امامت، عشقی سوزان در دل نهفته داشتند، در فراق آن حضرت می‌سوختند و گاهی چون مادر داغ جوان دیده اشک می‌ریختند، با یاد او عشقبازی می‌کردند، به دیدارش عشق می‌ورزیدند و به حال کسانی که توفیق دیدار جمال آرای حضرتش را پیدا کنند، غبطه می‌خوردند. پیشوایان دین نه تنها خود در آتش فراق آن حضرت می‌سوختند، بلکه به شیعیان و شیفتگان محضرشان دستور می‌دادند که آنها نیز همواره به یاد آن عزیز سفر کرده باشند و در فراقش اشک بریزند و ناله سر کنند و خود دعاهای فراوانی را به آنها تعلیم می‌فرمودند که در اوقات خاصی بخوانند و به نسل‌های بعدی بسپارند که آن دعاها را در عصر غیبت بخوانند. این دعاها در منابع حدیثی و مجامع فقهی، در طول قرون و اعصار ثبت شده و همه شیعیان شیفته و دل‌باخته، در مشاهد مشرفه، اماکن متبرکه و اوقات شریفه، به هنگام عرض ارادت به پیشگاه حضرت بقیه‌الله، ارواح‌نافداه، با این دعاها با مولای خود راز دل گفته، از طول غیبت شکوه‌ها کرده، برای دیدار جمال باهرالنور اشعار اشتیاق نموده، در فراق کعبه مقصود ناله‌ها سر داده‌اند. مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی (م ۱۳۴۸ ق.) که یکی از مفاخر عصر و حسنات دهر بود، با تلاشی طاقت فرسا به گردآوری این دعاها پرداخته، بیش از یکصد فقره از دعا‌های ماثور از امامان نور، علیهم‌السلام، را در این رابطه گرد آورده و در کتاب گرانسنگ «مکیال‌المکارم در اختیار شیعیان دلسوخته و درد آشنا قرارداد» (۱) مؤلف در مقدمه کتاب شرح می‌دهد که شبی در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت بقیه‌الله، ارواح‌نافداه، رسیده، حضرتش فرموده: این کتاب را بنویس، عربی هم بنویس، و نام آن را «مکیال‌المکارم فی فوائدالدعاء للقاء بگذار. (۲) این کتاب خوشبختانه به فارسی نیز ترجمه شده و در اختیار همگان قرار دارد. (۳) جالبترین، جاذبترین، جامعترین و پرسوزترین این دعاها، «دعای ندبه» است که دلسوختگان و شیفتگان حضرتش در بامدادان هر جمعه، در هر شهر و روستا، دور هم گرد آمده با سوز و گداز خاصی این دعا را می‌خوانند و با محبوب دلشان راز دل می‌گویند و با نغمه‌های خوش‌الحان «یا بن‌الحسن که در فضایی بسیار روحانی و نورانی طنین می‌اندازد، فرشتگان هفت آسمان را گواه می‌گیرند که از درازی شب ظلمانی غیبت به ستوه آمده‌اند و در اشتیاق فرا رسیدن صبح امید ثانیه‌شماری

می‌کنند. امام باقر، علیه‌السلام، در تفسیر آیه شریفه: و اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی سوگند به شب هنگامی که فرا گیرد و سوگند به روز هنگامی که تجلی کند (۴) فرمود: منظور از «شب فرا گیرنده دولتهای باطل است که در برابر ولایت کبرای مولای متقیان امیر مؤمنان، علیه‌السلام، قیام نموده، عرصه گیتی را جولانگاه خود قرار داده‌اند، و منظور از «روز جلوه‌گر» روز ظهور قائم اهل بیت، علیه‌السلام، است که به هنگام طلوع دولتش، دولتهای باطل از صفحه هستی ریشه کن می‌شوند. (۵) دعای ندبه در پگاه هر جمعه، اعلام بیزاری از مستکبران جهان و تجدید بیعت با ویرانگر کاخهای ظلم و استبداد و بیانگر حکومت واحد جهانی بر اساس عدالت و آزادی است. دعای ندبه را پیشوای به حق ناطق، حضرت امام جعفر صادق، علیه‌السلام، به دوستان و شیعیانش تعلیم داده و به آنها امر فرموده که این دعا را در «اعیاد اربعه یعنی روزهای، عید فطر، عید قربان، عید غدیر و عید جمعه بخوانند و به ما امر فرموده که در عصر غیبت با این دعا با امام، پیشوا، محبوب، مولی و مقتدای خود راز دل گوئیم و تجدید میثاق کنیم. سند دعای ندبه معارف والاء حقایق درخشان، معانی روشن و مطالب ژرفی که با اسلوبی بدیع، بیانی شیوا، منطقی گیرا، و عباراتی بسیار بلند و فصیح در این دعای شریف آمده، ما را از ارایه هر گونه سند و منبع بی‌نیاز می‌کند، که چنین حقایق تابناک و دقایق درخشان، هرگز از هیچ منبعی، جز سرچشمه زلال ولایت، خاندان عصمت و طهارت، حضرات ائمه معصومین، علیهم‌السلام، سرچشمه نمی‌گیرد، ولی برای نورانیت دل‌های مشتاقان و خیل شیفتگان جلسات نورانی دعای ندبه در صبحگاهان روزهای جمعه، منابع محکم و مستحکم دعای ندبه را با تسلسل زمانی در اینجا می‌آوریم: ۱. ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری نخستین فرد موثق و مورد اعتماد و استنادی که دعای شریف ندبه را در اثر مکتوب خود از پیشوای به حق ناطق امام جعفر صادق، علیه‌السلام، روایت کرده، ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری است. «بزوفری منسوب به روستای «بزوفر» از توابع «قوسان در نزدیکی «بغداد» در کرانه نهر «موقفی در غرب دجله است. (۶) «بزوفری از استادان شیخ مفید است و شیخ مفید به کثرت از او روایت کرده است. محدث نوری به هنگام شمارش استادان شیخ مفید از او نام برده، می‌فرماید: ابو علی، پسر شیخ طوسی، در امالی، مکرر از پدرش شیخ طوسی، از شیخ مفید، از او روایت کرده و برای او طلب مغفرت نموده است. (۷) حاج آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید: وثاقت او، از نقل فراوان شیخ مفید از او، طلب مغفرت بر او، آشکار می‌باشد (۸). شیخ طوسی در مشیخه «تهذیب الاحکام و «الاستبصار» از او نام برده می‌فرماید: من هر روایتی که از احمد بن ادریس نقل کرده‌ام، از شیخ مفید و «حسین بن عبیدالله غضائری است، که هر دو از ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری روایت کرده‌اند. (۹) حجت تاریخ، محقق بی نظیر، حاج آقا بزرگ تهرانی به هنگام بحث از کتاب ایشان می‌فرماید: «کتاب الدعاء» از ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، از استادان شیخ مفید، که شیخ مفید احادیثی از او روایت کرده، این احادیث در امالی شیخ طوسی، از طریق شیخ مفید از او روایت شده است. سپس می‌فرماید: وی در این کتاب دعای ندبه را آورده، و محمد بن ابی قره از آن روایت کرده و محمد بن مهدی در مزارش از او روایت کرده است. (۱۰) ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنایی دومین فرد مورد اعتماد و استنادی که دعای ندبه را در کتاب خود آورده، محمد بن علی بن ابی قره است، که در کتاب «الدعاء» آن را از کتاب «بزوفری نقل کرده است. علامه تهرانی می‌فرماید: محمد بن مهدی در مزار و سید بن طاووس در اقبال و دیگر آثارش به کثرت از کتاب او نقل کرده‌اند. (۱۱) محمد بن ابی قره از مشایخ اجازه نجاشی بود. (۱۲) مقدم رجالیون مرحوم نجاشی در کتاب رجال می‌فرماید: ابوالفرج، محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنایی موثق بود، روایات زیادی استماع کرده، و کتب زیادی تالیف کرده... که از آن جمله است: عمل یوم الجمعة، عمل الشهور، معجم رجال ابی مفضل و کتاب تهجد، که همه آنها را به من خیر داده و به من اجازه روایت آنها را داده است. (۱۳) نجاشی لقب او را «قنایی آورده، ولی علامه حلی یکبار از او «قنایی و یکبار دیگر «قنایی تعبیر کرده (۱۴) و توثیق نموده است. (۱۵) و مرحوم نمازی فرموده: به اتفاق همه رجالیون مورد وثوق است. (۱۶) ۳. محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری ابن مشهدی یکی از علمای جلیل القدر قرن ششم بود که در حدود ۵۱۰ ق. متولد شده و قبل از ۵۸۰ ق. دیده از جهان فرو

بسته است. تعدادی از استادانش را صاحب معالم در «اجازه کبیره برشمرده، که از آن جمله است: ورام (صاحب مجموعه ورام)، شاذان بن جبرئیل، ابن زهره، ابن شهر آشوب و... (۱۷) از او کتاب ارزشمندی بر جای مانده که به «مزار کبیر» و «مزار ابن مشهدی مشهور است و خوشبختانه نسخه‌های خطی فراوانی از آن تا زمان ما محفوظ مانده است: ۱. نسخه‌ای در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطاء در نجف اشرف. ۲. نسخه‌ای در کتابخانه مرحوم حاج میرزا محمدعلی اردوبادی در نجف. ۳. نسخه‌ای در کتابخانه مرحوم محدث نوری، که در کتاب مستدرک به کثرت از آن نقل کرده است. (۱۸) ۴. نسخه‌ای در کتابخانه مرحوم علامه امینی در نجف، که تاریخ کتابت آن سوم شوال ۹۵۶ ق. است. (۱۹) ۵. نسخه دیگری در کتابخانه مرحوم آیة‌الله مرعشی در قم، به شماره ۴۹۰۳ موجود است، که در ۴۸۲ ورق می‌باشد و تاریخ کتابت آن به قرن یازدهم مربوط می‌شود. (۲۰) و نسخه عکسی آن در کتابخانه مؤسسه «آل البیت قم به شماره ۵۲۰۹ (قفسه ۲۹، ردیف ۱۷۶، ش ۱۹) موجود است. این کتاب به «مزار کبیر» معروف شده و جامعترین کتاب مزاری است که در طول قرون و اعصار از حوادث روزگار جان سالم به در برده و تا زمان ما محفوظ مانده است. در طول هشت قرنی که از تاریخ تالیف آن می‌گذرد، این کتاب همواره مورد اعتماد و استناد بزرگان شیعه بود و هر کتابی که در این هشت قرن پیرامون دعا و زیارت نوشته شده، با واسطه یا بی واسطه از این کتاب استفاده کرده است. ابن مشهدی در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: من در این کتاب، از زیارات مشاهد مشرفه، اعمال و اماکن مقدسه، دعاهای برگزیده و تعقیبات نمازهای فریضه، آن را گرد آوردم که با سند متصل، توسط راویان مورد وثوق به دستم رسیده است. حاج آقا بزرگ تهرانی در مجموع پانزده تن از مشایخ روایتی او را استخراج نموده، و بر ثقه بودن آنها صحه گذاشته است. (۲۱) ابن مشهدی در این کتاب، دعای ندبه را به عنوان «دعا برای حضرت صاحب الزمان، علیه‌السلام، که شایسته است، در اعیاد اربعه: عید فطر، عید قربان، عید غدیر و عید جمعه خوانده شود» آورده است. وی در این کتاب، دعای ندبه را توسط محمد بن علی بن یعقوب بن ابی قره، از کتاب بزوفری نقل کرده است. دعای ندبه در نسخه کتابخانه آیة‌الله مرعشی، صفحه ۸۲۱ تا ۸۳۷ و در نسخه آل البیت، صفحه ۸۳۱ تا ۸۴۷ آمده است. (۲۲) ۴. صاحب کتاب مزار قدیم مزار قدیم نیز کتاب بسیار بزرگ و با ارزشی است که مؤلف آن نیز معاصر ابن مشهدی بوده است. در این کتاب دعاها و زیارتهای فراوانی هست که در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شود و مؤلف آن توسط استادش: «مهدی بن ابی حرب حسینی از شیخ ابوعلی (پسر شیخ طوسی) روایت می‌کند. طبق این بیان او با مرحوم طبرسی صاحب احتجاج معاصر می‌باشد. (۲۳) یک نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه مرحوم آیة‌الله مرعشی به شماره ۴۶۲ در ۱۸۱ ورق موجود است. (۲۴) مؤلف مزار قدیم، در این اثر جاوید و ارزشمند خود، دعای ندبه را توسط محمد بن علی بن ابی قره، از کتاب ابو جعفر محمد بن حسین بزوفری روایت کرده و فرموده است: این دعا برای حضرت صاحب الزمان، صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌و عجل‌الله‌فرجه‌و فرجنا معه، می‌باشد و مستحب است که در چهار عید بزرگ، شب و روز جمعه خوانده شود. در این نسخه دعای شریف ندبه از ورق ۱۷۳ شروع شده، در ورق ۱۷۶ پایان می‌یابد. با توجه به اینکه مؤلف کتاب «مزار قدیم ناشناخته است، نمی‌توان به عنوان یک منبع موثق به آن اعتماد کرد، فقط می‌توان آن را مؤیدی بر نقل ابن مشهدی، از ابن ابی قره، از بزوفری قرار داد. ۵. رضی الدین علی بن موسی بن طاووس حلی سیدابن طاووس در کتاب گرانقدر «مصباح الزائر» در بخش زیارتهای حضرت ولی عصر، ارواحنفا، شش زیارت نقل کرده، آنگاه دعای ندبه را به عنوان هفتمین زیارت، به نقل از «محمد بن علی بن ابی قره از «محمد بن حسین بن سنان بزوفری روایت کرده و فرموده است: این دعا برای حضرت صاحب الزمان، صلوات‌الله‌علیه، می‌باشد و مستحب است که در اعیاد چهارگانه خوانده شود. (۲۵) وی همچنین در کتاب شریف «اقبال نیز تعدادی از دعاهای اعیاد اسلامی را می‌شمارد، آنگاه می‌فرماید: دعای دیگری است که بعد از نماز عید و در هر یک از اعیاد چهارگانه خوانده می‌شود. (۲۶) آنگاه دعای ندبه را نقل می‌کند و در پایان می‌افزاید: هنگامی که از دعا فارغ شدی، مهبای سجده در برابر پروردگار باش و بگو آنچه را که ما با سندهای خود از امام صادق، علیه‌السلام، روایت کردیم، که فرمود: پس از این دعا گونه راست خود را بر زمین بگذار و بگو: «سیدی سیدی... کم من عتیق لک...»

ای عزیز ای جمیل. (۲۷) از این تعبیر استفاده می‌شود که سید بن طاووس علاوه بر مزار کبیر طریق دیگری برای دعای ندبه داشته است، زیرا در مزار کبیر و مزار قدیم این قسمت اخیر وجود ندارد و سید تصریح کرده که آنرا با سندهای خود از امام صادق، علیه‌السلام، روایت کرده است. ۶. مولی محمد باقر مجلسی علامه مجلسی دعای ندبه را در کتاب گرانسنگ «بحارالانوار» به نقل از «مصباح الزائر» سید بن طاووس نقل کرده (۲۸) و در پایان فرموده: محمد بن مشهدی در مزار کبیر فرموده است: محمد بن علی بن ابی قره گفته: من دعای ندبه را از کتاب ابوجعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری نقل کرده‌ام. (۲۹) علامه مجلسی در کتاب «زاد المعاد» نیز دعای شریف ندبه را نقل کرده و در سرآغاز می‌فرماید: و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه و تاسف بر غیبت حضرت قائم، علیه‌السلام، به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق، علیه‌السلام، منقول است، که سنت است این دعای ندبه را در چهار عید بخواند، یعنی: جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر. (۳۰) علامه مجلسی همچنین در کتاب «تحفه‌الزائر» به دنبال اعمال سرداب مقدس می‌فرماید: سید و شیخ محمد بن مشهدی نقل کرده است از محمد بن علی بن ابی‌قره، که او نقل کرده است از کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، «دعای ندبه از برای صاحب الزمان، علیه‌السلام، را و مستحب است که در عیدهای چهارگانه بخواند و آن دعا این است. آنگاه دعای ندبه را نقل فرموده است. (۳۱) به طوری که خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند، علامه مجلسی، قدس سره، در کتاب «زادالمعاد» تصریح فرموده بر این که دعای ندبه با سند معتبر از امام جعفر صادق، علیه‌السلام، روایت شده است، و در مقدمه کتاب «تحفه‌الزائر» ملتزم شده است که در این کتاب تنها زیارات، ادعیه و آدابی را ذکر نماید که با سندهای معتبر از ائمه دین، صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، نقل گردیده است. (۳۲) ۷. سید محمد طباطبایی یزدی علامه جلیل القدر، صدر الدین سید محمد طباطبایی یزدی، (م ۱۱۵۴ ق.) در آغاز کتاب گرانقدر خود: «شرح دعای ندبه متن دعای ندبه را با استناد به روایت رسیده از امام جعفر صادق، علیه‌السلام، روایت کرده است. (۳۳) ۸. سید حیدر کاظمی علامه بزرگوار سید حیدر حسنی کاظمی، (م ۱۳۶۵ ق.) در کتاب ارزشمند «عمده‌الزائر» دعای ندبه را به نقل از سید بن طاووس و دیگران روایت کرده است. (۳۴) ۹. محدث نوری محدث بزرگوار مرحوم حاج میرزا حسین نوری، (م ۱۳۲۰ ق.) در کتاب گرانسنگ «تحیه‌الزائر» دعای ندبه را به نقل از مزار کبیر، مزار قدیم، و مصباح الزائر سید بن طاووس روایت کرده است. (۳۵) ۱۰. صدرالاسلام همدانی دبیر الدین، صدرالاسلام، علی‌اکبر همدانی، (م ۱۳۲۵ ق.) در کتاب ارزشمند «تکالیف الانام تحت عنوان تکلیف سی و چهارم می‌نویسد: این دعای مبارک از کثرت اشتها کالشمس فی رابعه‌النهار است. خوب است در هر جمعه دوستان آن حضرت، ارواحنا فداه، از مرد و زن، در مسجدی از مساجد، یا معبدی از معابد، اجتماع نموده، این دعای مبارک را با کمال تضرع و زاری و ناله و سوگواری و با نهایت حزن و اندوه و بی‌قراری، بخوانند و گریه کنند و بر غیبت آن شمس تابان و فقدان آن جان جهانیان توجه کنند و ضجه و آه سرد از دل پر درد کشند. و چنین مصیبت عظمی را سهل شمارند و چنین داهیه کبری را آسان نیندازند، که از غیبتش اسلام بکلی از میان رفته و تنها اسمی از آن باقی مانده، «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدینا». کفر و فسق و فجور و ناسپاسی تمام کره ارض را فرا گرفته، آنچه پیدا نیست آثار مسلمانی است و آنچه پیدا و ظاهر است آثار شیطانی. همه در وادی غفلت، حیران و در تپه ضلالت و جهالت، سرگردان و تابع جنود شیطان و عاصی بر حضرت صاحب‌العصر و الزمان. الله عجل فرجه و سهل مخرجه بمحمد و آله الطاهرين. (۳۶) آنگاه متن دعای ندبه را (از صفحه ۱۹۰ تا صفحه ۱۶۹) آورده، از استاد خود (مرحوم حاج میرزا حسین نوری) نقل فرموده که استاد اعظم، فرموده‌اند: مستحب است در روز و شب جمعه خواندن دعای ندبه معروفه، که متعلق است به آن حضرت. و فی الحقیقه، مضامین آن سوزنده دلها و شکافنده جگرها و ریزنده خون از دیدگان کسانی است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده‌اند و تلخی زهر فراقش به کامشان رسیده است. در روز جمعه، بلکه در شب آن نیز - چنانکه در یکی از مزارات قدیمه، که مؤلف آن معاصر شیخ طبرسی صاحب احتجاج است، مروی است - باید خوانده شود. (۳۷) سپس افزوده است: مؤلف گوید: از جمله خواص خواندن این دعای مبارک آن است که در هر مکانی و موضعی که خوانده شود با حضور قلب و

اخلاص کامل، و ملتفت مضامین عالیّه فائقه، و عبارات و اشارات نامیه رائقه آن بودن، توجه و التفات مخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان، ارواحفاده، در آن مکان و محل، بلکه حضور به هم رسانیدن آن حضرت است در آن مجلس. چنانکه در بعض موارد و موارد اتفاق افتاده است. آنگاه داستانی را از مرحوم ملا-زین العابدین سلماسی نقل فرموده است. (۳۸) ۱۱. ابراهیم بن محسن کاشانی عالم ربانی شیخ ابراهیم بن محسن کاشانی، (م ۱۳۴۵ ق.). در کتاب ارزشمند «الصحیفه الهادیه و التحفه المهدیه که با تقریظی از مرحوم آیةالله حاج سید اسماعیل صدر، بیش از یک قرن پیش منتشر شده، متن دعای ندبه را به نقل از باب مزار کتاب بحارالانوار نقل کرده است. (۳۹) ۱۲. میرزا محمدتقی موسوی اصفهانی نادره زمان، عاشق صاحب الزمان، حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی (م ۱۳۴۸ ه ق.). در کتاب شریف «مکیال المکارم بیش از یکصد دعای ماثور از امامان نور، برای دوران غیبت آن خورشید جهان افروز نقل کرده، از جمله دعای مبارک ندبه را به نقل از علامه مجلسی و محدث نوری آورده است. (۴۰) صاحب مکیال علاوه بر کتاب یاد شده، در کتاب «وظیفه مردم در غیبت امام زمان، علیه السلام نیز به عنوان وظیفه پنجاه و دوم می فرماید: در روزهای جمعه، عید غدیر، عید فطر و عید قربان، دعای ندبه را که متعلق به آن جناب است و در زادالمعاد مسطور است، با حالت خوش و توجه بخواند. (۴۱) ۱۳. محدث قمی خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی، (م ۱۳۵۹ ق.). در کتاب شریف «مفاتیح الجنان که در اثر اخلاص مؤلف بزرگوارش در شرق و غرب جهان منتشر است و در خانه هر یک از شیعیان اهل بیت، یک یا چند نسخه از آن یافت می شود، در ضمن اعمال سرداب مقدس و زیارتهای حضرت صاحب الزمان، علیه السلام، دعای شریف ندبه را به نقل از «مصباح الزائر» سید بن طاووس، قدس سره، روایت کرده است. ۱۴. شیخ محمدباقر فقیه ایمانی عاشق پاکباخته حضرت ولی عصر، ارواحنا فدا، مرحوم حاج شیخ محمدباقر فقیه ایمانی، (م ۱۳۷۰ ق.). که از ۷۷ اثر تالیفی خود، ۲۷ مجلد آن را به کعبه مقصود، قبله موعود، حضرت صاحب الزمان، علیه السلام، اختصاص داده، در کتاب پر ارج «فوز اکبر» متن دعای ندبه را (از صفحه ۱۱۵ تا ۱۲۵) آورده، بر خواندن آن تاکید فراوان نموده، و انگیزه آن را در سه عنوان بیان فرموده است: ۱. برای روشنی چشم انسان با مشاهده جمال آن حضرت. ۲. برای رفع هم و غم آن حضرت. ۳. به قصد تعجیل در امر فرج. (۴۲) ۱۵. سید محسن امین مورخ کبیر، سید محسن امین عاملی، مؤلف اعیان الشیعه. (م ۱۳۷۱ ق.). متن دعای ندبه را در کتاب «مفتاح الجنات آورده است. (۴۳) اگر بخواهیم از همه کتب ادعیه و زیاراتی که دعای ندبه را نقل کرده اند یاد کنیم، دامنه سخن طولانی و از حوصله یک مقاله خارج می شود، از این رهگذر دامن سخن فرا می چینیم و بحث گسترده را به فرصتی دیگر موکول می کنیم و علاقه مندان را به آثاری که مستقلاً در این رابطه به رشته تحریر در آمده، ارجاع می دهیم. (۴۴) به تجربه ثابت شده که وجود اقدس حضرت ولی عصر، ارواحنا و ارواح العالمین فدا، به مجالس و محافل که دعای ندبه در آن خوانده می شود، عنایت خاصی دارند، و در برخی از آثار مکتوب به برخی از این عنایتها اشاره شده است و اگر خداوند توفیق دهد تعدادی از آنها را در فرصتی گرد آورده به مشتاقان تقدیم می کنیم، در اینجا فقط اشاره ای کوتاه به فهرست آنها داریم: ۱. داستان ملا زین العابدین سلماسی در سرداب مقدس، که صدرالاسلام همدانی آن را نقل کرده است. (۴۵) ۲. داستان مرحوم آیةالله حاج میرزا مهدی شیرازی که مرحوم علامه قزوینی برای نگارنده نقل فرموده است. ۳. داستان مرحوم آیةالله میرجهانی، که نگارنده مکرر از زبان خودشان استماع نموده است. ۴. داستان تعدادی از نیکبختان، که مرحوم نهاوندی بدون واسطه از خود آنها نقل کرده است. (۴۶) ۵. داستان گروه دیگری که مرحوم محدث نوری با سند متصل نقل کرده است. (۴۷) پی نوشتها: ۱. الموسوی الاصفهانی، السید محمدتقی، مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳. ۲. همان، ج ۱، ص ۴. ۳. حائری، سید مهدی، ترجمه مکیال المکارم، چاپ تهران. ۴. سوره لیل (۹۲)، آیه ۱ و ۲. ۵. القمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵. ۶. الحموی البغدادی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۲. ۷. النوری الطبرسی، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲۱، ص ۲۴۴. ۸. الطهرانی، آغا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۴. ۹. الشیخ الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۳۵؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۳۰۴ (المشیخه).

۱۰. الطهرانی، آغا بزرگ، همان، ص ۱۸۴. ۱۱. همان. ۱۲. همان، طبقات اعلام الشیعه، قرن پنجم، ص ۱۸۲. ۱۳. نجاشی، رجال، ص ۳۹۸. ۱۴. الحلّی، حسن بن یوسف [علامه]، ایضاح الاشتباه، ص ۲۶۶ و ۲۸۷. ۱۵. همان، رجال، ص ۱۶۴، خلاصه. ۱۶. نمازی، شیخ علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۵۱. ۱۷. الطهرانی، آغا بزرگ، طبقات اعلام الشیعه، قرن ششم، ص ۲۵۲. ۱۸. همان، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۲۴. ۱۹. همان، طبقات اعلام الشیعه، قرن ششم، ص ۲۵۳. ۲۰. اشکوری، فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۸۳. ۲۱. الطهرانی، آغا بزرگ، الذریعه، ج ۲۰، ص ۳۲۴. ۲۲. این اختلاف صفحات مربوط به شماره گذاری است و گرنه نسخه آل البیت تصویری از نسخه مرحوم مرعشی است. ۲۳. الطهرانی، آغا بزرگ، الذریعه، ج ۲۰، ص ۳۲۲. ۲۴. اشکوری، همان، ج ۲، ص ۶۸. ۲۵. ابن طاووس، السید علی، مصباح الزائر، ص ۴۴۶-۴۵۳. ۲۶. همان، اقبال الاعمال، ص ۲۹۵. ۲۷. همان، ص ۲۹۹. ۲۸. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴ - ۱۱۰. ۲۹. همان، ج ۱۰۲، ص ۱۱۰. ۳۰. المجلسی، محمدباقر، زادالمعاد، ص ۴۸۶، چاپ سنگی. ۳۱. همان، تحفه الزائر، بدون شماره صفحه، چاپ سنگی. ۳۲. همان، ص ۳۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، فروغ ولایت، ص ۳۳. ۳۴. الکاظمی، سید حیدر، عمده الزائر، ص ۳۵۲-۳۵۹. ۳۵. النوری، حسین بن محمدتقی، تحیه الزائر، ص ۲۴۸. ۳۶. همدانی، علی اکبر [صدرالاسلام]، تکالیف الانام، ص ۱۸۸. ۳۷. همان، ص ۱۹۷. ۳۸. همان، ص ۳۹. الفیض الکاظمی، محمدمحسن، الصحیفه الهادیه، ص ۷۵-۸۹، چاپ سنگی. ۴۰. الموسوی الاصفهانی، السید محمدتقی، همان، ج ۲، ص ۹۳ - ۱۰۰. ۴۱. همان، وظیفه مردم در غیبت امام زمان، ص ۷۹. ۴۲. فقیه ایمانی، محمدباقر، فوز کبیر، ص ۱۱۸. ۴۳. امین العاملی، السید محسن، مفتاح الجنات، ج ۲، ص ۲۶۰. ۴۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: ۱- پاسخ ما به گفته ها، مهدوی مرتضوی، سیدمحمد، چاپ ۱۳۵۱ ش. قم، ۱۲۰ صفحه رقعی. ۲- تحقیقی درباره دعای ندبه، استادی، رضا، چاپ ۱۳۵۱ ش. قم، ۷۲ صفحه رقعی. ۳- فروغ ولایت در دعای ندبه، صافی گلپایگانی، لطف الله، چاپ جدید ۱۳۷۵ ش. قم، ۱۴۸ صفحه رقعی. ۴- مدارک دعای شریف ندبه، صبور قمی، جعفر، چاپ ۱۹۷۷ م. تهران، ۴۰ صفحه. ۵- نشریه منتشر بها انوار دعاء الندبه، رشاد زنجانی، شیخ محمدباقر، چاپ ۱۳۵۱ ش. تهران، ۵۶ صفحه رقعی. ۶- نصره المؤمنین، در حمایت از دعای ندبه، عبدالرضا ابراهیمی، چاپ ۱۳۵۲ ش. کرمان، ۱۸۱ صفحه رقعی. کتابشناسی توصیفی عناوین بالا را در «کتابنامه حضرت مهدی، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۲۲۴، ج ۲، ص ۵۵۴ و ۶۳۷، ۷۵۰ و ۷۵۱-ملاحظه فرمایید. مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدباقر صدیقین، متوفای ۱۴۱۴ ه. هفت جزوه، تحت عنوان: «درسهایی از ولایت منتشر نموده، که یکی از آنها را به دفاع از دعای ندبه اختصاص داد. در مجله وزین و علمی «مکتب اسلام نیز مقالاتی در این رابطه انتشار یافت. (سال سیزدهم، شماره های ۶، ۷، ۸ و ۹) در این زمینه آثار دیگری نیز چاپ و منتشر شده، که عناوین آنها در «کتابنامه حضرت مهدی، علیه السلام آمده است. (ج ۱، ص ۳۴۶ - ۳۴۸) ۴۵. همدانی، علی اکبر [صدرالاسلام]، همان، ص ۱۹۷. ۴۶. نهاوندی، العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۰۱ و ۱۹۸. ۴۷. النوری، حسین بن محمدتقی، دارالسلام، ج ۲، ص ۲۲۴.

بر تربت مشتاقان

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم، دود از کفن برآید بی گمان آن نعمت فرا نعمتها که «ایران را عظمت بخشید و نزد محبان به کرامت نشانند، موهبتی جز «ولایت نبود، هدیه ای آسمانی و عزتی ازلی به بلندای جاودانگی ابدی... شیعه ایرانی با تولد نوزادش شهادتین را به گوش او زمزمه می کند؛ «صلای ولایت علی، علیه السلام، را به جان کودک می نوازند... با یاد حسین، علیه السلام، به بلوغش می رساند و به عشق «مهدی، علیه السلام، قربانی راه ولایتش می کند. آنچه در ذیل می خوانید، نمونه اشعاری است مؤید همین علقه؛ که بر برخی از سنگ قبر شهدای همیشه زنده این مرز و بوم، حک شده است. با تشکر از برادر ارجمندمان آقای «محمد کاظم که با دیده ظریف و عبرت بین خویش، سنگ قبر گلزار شهدا را در شهرهای مختلف بررسی نموده و اشعاری را که همگی آکنده از شوق دیدار و وصال «موعود» است؛ در مجموعه ای جمع آوری کرده و ارسال داشته اند. در تاریخ فرهنگ و

ادبیات کشور ما «شعر» یکی از هفت وادی عشق است که تنآوری و طراوت و شادابی خود را از سرشتهای پاک و آسمانی دریافت کرده است. پیوند عمیق مردم این سرزمین با شعر، از دیرباز تا کنون بر هیچ کس پوشیده نیست و حضور شاعرانه‌ای که در همه مراحل رشد و بالندگی تا واپسین دم حیات، همراه و همگام با لحظه‌های زندگی این ملت بوده است، در جای جای ادبیات ما خود را نشان می‌دهد. دعاها و مناجات‌ها، حماسه و حماسه‌پردازیه‌ها، صمیمیت‌ها و تفاهم‌ها، اشک‌ها و لبخندها، شادی‌ها و غم‌ها، جشن‌ها و سوگواری‌ها در بستر شعر و شاعری شکوفا شده و به زندگی روح بخشیده‌اند. رخداد عظیم و سترگ «انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷»، دگرگونی عمیقی را در تاریخ فرهنگ و تمدن این مرز و بوم به وجود آورد و تأثیرات ژرفی در نظام فکری، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور بر جای نهاد که تجلی فرهنگی آن در عرصه هشت سال دفاع مقدس و نیز تأثیر آن بر جریان‌های موجود در جامعه را می‌توان از زوایا و ابعاد گوناگون مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. از بعد فرهنگی ادبیات این روزگار و بویژه مقوله شعر به دلیل ویژگی‌های خاصی که نسبت به سایر مقوله‌های فرهنگی و هنری دارد، بیشترین حضور، گستردگی، تأثیر پذیری و تأثیر گذاری و همدلی را با لحظه‌های پر فراز و نشیب دفاع مقدس در خود داشته و محمل و مرجع مناسبی را برای آیندگان که، تحقیق پیرامون شکل‌گیری «فرهنگ دفاع مقدس را دنبال می‌کنند، فراهم نموده است. در میان مقوله‌های «شعر دفاع مقدس شعرهای حک شده بر روی سنگ مزار شهیدان سرآمد اشعاری است که بار ارزشی، اعتقادی، حماسی و فرهنگی دفاع مقدس را به نحوی شایسته و بایسته نشان می‌دهند و در پهنه میهن اسلامی و در دیوانهای گلزار شهدای هر شهر و روستا، پراکنده‌اند اشعاری که از اعماق دل‌های خانواده معظم شهدا، هم‌زمان و یا اردتمندان آنها برخاسته و بر سنگ قبور شهدا، حک شده و لاجرم نیر بر دل‌های مشتاق و آگاه خواهد نشست. هان! به کجایی و چه داری به پیش با خبرم ساز ز احوال خویش خوب گشودی ز تجلی جان دیده به دیدار امام زمان روز ازل عشق ترا بنده بود نام محمد به تو زبینه بود آمل، امامزاده ابراهیم (ع)، مزار شهید محمد احمدی‌راد خفتگان عشق را ایام درمان خواهد آمد غم مخور آخر طیب دردمندان خواهد آمد آنقدر بر کردگار خویشتن امید دارم که شفا بخش دل امیدواران خواهد آمد مهدی (عج) موعود غمخوار ضعیفان خواهد آمد یوسف گمگشته سوی پیر کنعان خواهد آمد تهران، بهشت زهرا (س)، شهید محسن حیدری آماده‌ایم اگر جان، خواهد ز ما خمینی این گفته خمینی نهضت ادامه دارد هنگام فتح مهدی پایان انقلاب است باید گذشت از جان در راه دین و قرآن تهران، بهشت زهرا (س)، شهید حمیدرضا عابدی پاکبازان دل به یزدان بسته‌اند دل ز عشق زندگی ببریده‌اند از گلوی شاه مظلومان حسین گویا «هل من معین بشنیده‌اند دست مهدی را به هنگام وداع از خلوص دین همی بوسیده‌اند در نجات دین ز خود بیخود شدند با شجاعت بر عدو شوریده‌اند نخل دین را آبیاری تا کنند این چنین در خون خود غلتیده‌اند دو برادر «قامت و آن یک» رحیم گل ز گلزار حسینی چیده‌اند زنجان، مزار پایین شهر، شهیدان قامت و رحیم بیات در ره اسلام و امام زمان جان من ای دوست بود ارمغان قم، گلزار شهدا، شهید حسن عبداللهی گر شهیدم من، رو سفیدم من با شهادت خدمت مهدی رسیدم من اصفهان، گلزار شهدا، شهید علی مولایی در کربلای ایران، روح خدا حسین است با رهروان بگویند او رهبر شهید است تنها کجا دهد جان در دامن بیابان آنجا که دست مهدی زیر سر شهید است بوی حسین خیزد از لاله‌های سرخس خاک گلستان ما تا بستر شهید است اصفهان، گلزار شهدا، شهید سید محمدحسین هاشمی نجفی برای دفن شهدا عصر آمده رسد صدای الامان! بیا تو صاحب الزمان! اصفهان، سنگ مزار شهیدان، رمضان سنایی، غلامرضا میرمحرمان، سیداصغر جوزانی، خداداد علی آقایی، سید محسن مدنی مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید تبریز، وادی رحمت، تابلو مزار شهید ناصر اسدزاده جوانت عاشق تک تاز، مادر خدا را راستین سرباز، مادر! که تا بفشاردم بر سینه خود ببین آغوش مهدی باز، مادر! مشهد، خواجه ربیع، شهید سیدعلی کرمی عاشق مهدی به راهش جان فشانی کرد و رفت قدر دان با دادن خون قدردانی کرد و رفت مشهد، خواجه ربیع، شهید حمید قدردان جوان تا چشمه عشق در جهان می‌نوشد آلاله ز خاک عاشقان می‌جوشد در پهنه خاک تا

قیام مهدی خون «حسن ظهوریان می جوشد مشهد، خواجه ربیع، حسن ظهوریان جهان را به خدای خویش بفروخت جواد سرمایه آخرت بیدوخت جواد دلباخته شمع رخ مهدی بود پروانه صفت به جبهه گر سوخت جواد مشهد، بهشت رضا(ع)، شهید جواد رهنما مسوز از داغ من مادر منال از سوگ من خواهر من بر سینه و بر سر که مهدی می رسد آخر مشهد، بهشت رضا(ع)، شهید سید ابوالفضل خدای حسینی ای خفتگان به بستر خون خوش بیارمید کاید امام عصر و کشد انتقامتان مشهد، بهشت رضا(ع)، شهیدان محمد و حمیدرضا ساقی از شیرخوار این قوم تا نازنین جوانش یا اصغر شهید است یا اکبر شهید است تنها کجا دهد جان در دامن بیابان آنجا که دست مهدی زیر سر شهید است نجف آباد، گلزار شهدا، شهید حسینعلی ملکزاده خوشا سیمای آن دلدار دیدن حضور حضرت مهدی رسیدن خدا را دیدن و خود را ندیدن بت وابستگیها را شکستن نجف آباد، گلزار شهدا، شهید جواد نجفیان یوسف بازا که ما مشتاق دیدار توایم ای امید خلق عالم ماه کنعان العجل دشمنان دین حق دست ستم بگشوده اند گشته ایران سر بسر از خون گلستان العجل دوستان را ببین در راه تو جان برکفاند پیروی کردند از اسلام و قرآن العجل اصفهان، گلزار شهیدان، حسین اشرف زاده شکر خدای را که از این گلستان ما تقدیم شد گلی به امام زمان ما نطنز، امامزاده رقیه خاتون، شهید حسین رضایی ای حضرت مهدی بیا یکدم نظر کن سوی ما شد خاک ایران لاله گون در دشت و صحرا واژگون قبر حسین بی یاور است از سرزمین کربلا این کربلای دیگر است جسم جوانان غرق خون سر بی تن و تن بی سر است ای آسمان خون گریه کن تهران، بهشت زهرا(س)، شهید سید مصطفی یاسینی در میان مقوله های «شعر دفاع مقدس شعرهای حک شده بر روی سنگ مزار شهیدان سرآمد اشعاری است که بار ارزشی، اعتقادی، حماسی و فرهنگی دفاع مقدس را به نحوی شایسته و بایسته نشان می دهند.

مظلوم هستی

زلزله شدیدی مدینه را می لرزاند. دیوارها بشدت تکان می خورد و سقفها در حال ریزش بود، مدینه می رفت تا دهان باز کند و ساکنانش را ببلعد. مردم وحشت زده و بی تاب از خانه های خود بیرون زده و در بقیع گرد هم آمده بودند. ناله و شیون مردمان به آسمان بال می گشود و ضجه کودکان و زنان بر گنبد کبود ناخن می کشید. شاید بقیع شاهد دردآورترین روز حیات خویش بود، روزی که نه بعضی بر نعش مرده خود، بلکه همگی بر سرنوشت مختوم به مرگ خویش می نالیدند. زمان، زمان حکومت خلیفه دوم بود، او ناتوان و مستاصل خدا را می خواند و اصحاب آمین می گفتند و مدینه همچنان بر خود می لرزید. در این هنگام خلیفه مردی را طلید، مردی مشکل گشا و چاره ساز، مردی که زمین تنها از او فرمان می برد و زمان تنها بر او اقتدا می کرد. آری او نیک می دانست که این گره به دستان دست خدا گشودنی است. خلیفه با بر زبان آوردن نام ابوالحسن اذهان پرتشویش و افکار بی تدبیر را بر نام علی معطوف ساخت. علی آن اجابت کننده دعوت مضطربین، دیگر زبانی نبود که عقده خود نگشاید، یا علی نگوید و مدد نخواهد و علی آمد. در مرکز بقیع ایستاد، مردمان چون حلقه ای نگین وجودش را در آغوش گرفتند و چشمان بهت زده شان را بر چهره پر ابهت او دوختند. نفسها در سینه محبوس بود و زبانها در تبعد کلام. تو گویی همگان در انتظار آن بودند تا ببینند چگونه پدر فرزند بی تابش را از جنب و جوش باز می دارد. و علی پای بر زمین سایید و لب بر کلام گشود: «ای زمین تو را چه می شود؟» آرام و باوقار چونان همیشه، با یک دنیا هیبت، هیبتی که فقط درخور حیدر بود. و صورت تراب که گویا بی تاب نوازش نعلین ابوتراب بود آرام گرفت. آری پیامبر علی را وعده کرده بود که چنین خواهد شد و علی همان انسان است، انسانی که قرآن می فرماید: و قال الانسان مالها. (۱) زمین از لرزش خود خسته، آسمان از دام شیون گسسته، اضطراب در مردمان نشسته و استیصال از آنان رخت بر بسته بود و علی!... او دیگر به چه کار می آمد؟... دیگر کسی را با علی کاری نبود. گاه، گاه تنهایی او بود و آن، آن غریبی وی. آری آنان علی، آن اول مظلوم هستی را دیگر بار تنها گذاشتند و رفتند. چرا که علی باید مشکلات را حل می کرد و دردها را دفع. به مردم چه که دردهای علی را چه کسی باید درمان کند؟ به آنان چه که بر غصه های علی چه کسی باید گوش جان

سپرد؟ این کار از چاه خوب برمی آمد و مردم این را خوبتر می دانستند. کسی علی را برای علی نمی خواست، هیچ کس علی را برای علی نمی خواست. و ما... و ما فرزندان همان مردمیم که فرزندش مهدی را برای خود می خواهیم، می خواهیم تا ما را از لرزش زمانه و زلزله مظلوم برهاند. باناتوانی و استیصال بر گرد او حلقه زده ایم - اگر زده ایم! - تا بر جامعه انسانها جامه صلح بپوشاند و بر زندگیهای خسته رخت آسایش تن کند. به ما چه که مهدی در غربت است آن هم در میان شیعیانش؟ به ما چه که حجت خدا از ما چه می خواهد؟ مهم آن است که ما از او چه می خواهیم. پس یا بن الحسن نیا! به خدا که اگر بر ادعای مهر دوستان مهر صحت بزنی، لاف زنان عشق تو اول کسانی خواهند بود که تو را رها می کنند و آنگاه تو همچون به میراث گذارنده غربت - پدرت علی مجبور می شوی به در خانه تک تک شیعیان بروی و آنان را به عهد و پیمانشان یاد آور شوی. عهدی که در درون دوران غیبت با تو بسته اند و جز شماری اندک از تبار مقداد و سلمان و ابذر هرگز به آن وفا نخواهند کرد. هرگز. چرا که اگر جز این بود، تو تا به حال آمده بودی. پس به خاطر خدا نیا، چرا که ما هنوز تو را برای خود می خواهیم، نه خود را برای تو. ای غایب از نظر به خدا می سپارم جانم بسوختی و به دل دوست دارم ماخذ: کنزالفوائد علامه کراچکی تفسیر شریف کنزالدقائق، ج ۱۴. پی نوشت: ۱- سوره زلزال (۹۹)، آیه ۳.

میزگرد جهان آینده و آینده جهان

در نشست قبلی از این سخن گفتیم که آینده جهان و جهان آینده چگونه مورد بحث مکاتب مختلف واقع شده و دیدگاههای کلی و طبقه بندی ویژه ای را که برای این موضوع می توان عرضه کرد فراروی خوانندگان عزیز قرار دادیم و همچنین درباره اراده و نقش انسان در این موضوع گفتگو شد. در ادامه این نشست در حضور حجة الاسلام سبحانی و حجة الاسلام پارسانیا بحث را پی می گیریم و خواهش می کنیم که مطلبی را که از جلسه قبل باقی مانده بود ادامه دهند. حجة الاسلام سبحانی: در جلسه گذشته بحثی را در تفسیر تاریخ جهان داشتیم. جناب آقای پارسانیا نظریه ای را ارایه کردند که من درباره آن نظریه سؤالی مطرح کردم. فرمایش ایشان بدرستی نقدی بود بر یک دیدگاه رایج در دنیای غرب که امروزه هم در جامعه ما کم و بیش از آن سخن گفته می شود و آن «تاریخی کردن امور و به نسبت کشاندن ارزشها و فرهنگها و از آن جمله دین است. فرمایش ایشان این بود که اساسا ارتباط انسان با حقیقت توحید و فرایند دیانت و ایمان را بکلی از صحنه تاریخ بدور داریم و از آن نسبت فراتر رویم. به این ترتیب می توانیم از در افتادن در نسبت تاریخی بپرهیزیم. سؤالی که می خواهم مطرح کنم این است که اگر قرار باشد که ایمان و دینداری را از تاریخ بیرون ببریم، آن وقت نقش انسان در تاریخ چه می شود؟ ما در دین یک نقش برای انسان قائلیم در ارتباط با عالم هستی و یک نقش قائلیم در ارتباط با جامعه و تاریخ. بعد اجتماعی دین که انسان بر اساس ارزشهای دینی سرنوشت خودش را تعیین می کند همین بعد دوم است. اگر ما ارتباط با حق را به آن سوی تاریخ حواله دادیم و یک امر فرا تاریخی دانستیم، بالاخره در باب حضور اراده انسان در تاریخ و سرنوشت سازی و مسئولیت پذیری انسان هم باید تئوری مان را ارایه کنیم. حجة الاسلام پارسانیا: در جلسه قبل مطرح شد که دو نحوه نگاه به زندگی اجتماعی انسان و تاریخی او می توانیم داشته باشیم: یک نگاه دنیوی و یک نگاه دینی. با طرح نگاه دینی بود که سؤال شما پیش آمد، در آنجا با استفاده از برخی آیات بیان شد که انسان یک نسبتی با خداوند سبحان دارد و این نسبت قبل از همه امور در متن واقعیت او نهفته است، و در متن وجود و حقیقت اوست چندان که اگر خود را ببیند، رب خود را مشاهده می کند، او را ارایه می دهد، «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، (۱) «و لا تکنونوا کالذین نسوا الله فانسا هم انفسهم» (۲) [کسی که خدا را فراموش می کند خداوند خود را از یاد او می برد] این نسبت آنقدر دقیق است که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» در این عبارت حداقل این است که زمان مطرح نیست چون جمله شرطیه است. پس معنای حدیث این نیست که انسان اگر اول خود را بشناسد بعد خدا را می شناسد، معنا این است که انسانی که خود را می شناسد، خدا را می شناسد. این انسان از آن جهت که در

تاریخ است یک نسبتی با خود دارد و یک نسبتی با پدر، مادر، محیط و جامعه دارد و نسبت با خود مقدم بر همه آنهاست. لذا در ادامه آیاتی که در سوره اعراف بود سخن از این بود که مبدا بگویند که پدر، مادر، محیط، خانواده، بودند که ما را به کفر و شرک کشاندند، شما از آن گفته این استفاده را کردید که پس نسبت انسان با خداوند یک نسبت تاریخی نیست و کفر و شرک است که تاریخی است. در جلسه پیش بیان شد که این نسبت چگونه به تاریخ وارد می شود و چه نقشی را در تاریخ ایفا می کند. در توضیح این مطلب عرض می شود که نسبت انسان با خداوند یک صورت و چهره فردی دارد و یک چهره اجتماعی. گاهی این نسبت در جامعه ظهور پیدا می کند و گاهی پیدا نمی کند. سخن بر سر این است که این انسان در تاریخ چه کاره است؟ آنگاه که اعراض از حق می کند و به سوی فرهنگ موجودی که دور از خداوند است، روی می آورد و از آن تغذیه می کند و آن را باور می کند، با اراده خود این مسیر را طی می کند باز اراده اوست «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۳۱)» تغییری در قومی حاصل نمی شود؛ مگر آنکه تغییر در نفسهای آنها به وجود بیاید. لذا این انسان است که با قوم، با پدر، با مادر و با جامعه همراهی و همکاری می کند؟ و همین انسان می تواند با آنها همراهی و همکاری نکند زیرا آن ارتباط بی تکلیف و بی قیاس را دائما با پروردگار خود دارد یعنی درهای آسمان بر روی افراد باز است و فتح و گشایش برای فرد همواره ممکن است. اما با فتح فردی الزامات اجتماعی پیش نمی آید. انسانی که ایمان می آورد، تسلیم نمی شود و حرکت خودش را در برابر واقعیت اجتماعی موجود شکل می دهد، استقامت می کند ایمان می آورد، هجرت می کند، جهاد می کند، ستیز می کند، اما چهره غالب اجتماعی ممکن است چهره او نباشد تا اینکه «... کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله...» (۴) اگر عده مؤمنی باشند که اینها ایمان قوی داشته باشند؛ چه بسا بتوانند فضای عمومی فرهنگ را تحت تاثیر قرار بدهند، اگر جامعه ایمان آورد آن وقت فتح آسمانی یک چهره اجتماعی پیدا می کند و در این صورت جامعه مصداق این آیه شریفه می شود که: «و لو ان اهل القرى، امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض (۵)» آن چیزی که وعده داده شده است یعنی رسیدن مستضعفین به پیروزی هنگامی است که آن ولایت الهی ظاهر بشود. حضرت مهدی، علیه السلام، مظهر ولایت خاتم است، مظهر ولایت عام و مطلق است، حضرت علی، علیه السلام، از این ولایت بهره مند است اما آن چیزی که در حضرت مهدی، علیه السلام، هست این است که در او این ظهور و بروز اجتماعی است و در نزد پیامبر، صلی الله علیه و آله، این ولایت در کمون هست. حقیقت ولایت یک حقیقت واحد است، چهره اجتماعی پیدا کردن وعده الهی است. با وجود اینکه عصر علی، علیه السلام، عصر ظهور این ولایت نیست ایشان فعالیت خود را دارد و عمل خود را می کند و برای تبلیغ، ابلاغ و گسترش فرهنگ توحید، فعالیت می کند، شرک هم در قبال ایشان فعالیت خود را دارد. کفر هم فعالیت خود را دارد و این ستیز یک ستیز مستمر تاریخی است. انسان نمی تواند با فضای غالبی که پیدا می شود خود را توجیه کند. هدایت خداوند به صورت الهامات الهی همواره انسان را در برمی گیرد. «الم نجعل له عینین و لسانا و شفقتین و هدیناه النجدین (۶)» این دو راه در پیش پای انسان است و انسان در تاریخ یکی از آن دو راه را می پیماید. حجة الاسلام سبحانی: غرض من هم همین است. این که ارتباط انسان با حقیقت حق یک ارتباط بی تکلیف است، در آن سخن نیست. از سوی دیگر، این که ارتباط با حق، محصول روابط اجتماعی باشد یا لزوما تاثیرات اجتماعی بیافریند و تاریخ سازی کند؛ این هم ادعای باطلی است و قابل قبول نیست. اما سخن در این است که ارتباط ما با حق و حقیقت هستی وقتی می خواهد ظهور عینی بیابد در جامعه نمود پیدا می کند. چرا یک ولایت در نظام اجتماعی تحقق پیدا می کند و روند تاریخ را دگرگون می سازد و در یک جا این نسبت تحقق پیدا نمی کند؟ وابستگی میان آن چهره ارتباط با حق و این چهره ارتباط با جامعه چگونه است؟ در ارتباط میان این دو چهره چه منطقی حاکم است؟ اگر با یک نگاه دیگر به مساله نگاه کنیم به نظرم عناصر مفقوده ای را باید در جامعه پیدا کنیم، باید به سنتهای حاکم بر تاریخ مراجعه کنیم. آن عناصر است که نسبت ما را با حق تبدیل می کند به نسبت ما با جامعه. یعنی باز هم اراده انسان است که روابط اجتماعی را شکل می دهد اما این اراده بر اساس یک نظام و یک سازمان اجتماعی است که رخ می دهد. این جاست که نقش انسان و منطق تاثیرگذاری انسان در جامعه و تاریخ

باید معلوم شود. اجازه می‌دهید من به مطلبی پردازم که ناظر بر سخن جناب پارسانیا هم هست. عبارت قشنگی را فرمودند که من برای تاکید کلامشان بیت زیبایی را از حافظ در خاطر دارم که می‌گوید: آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با اوست چشم می‌گون لب خندان دل خرم با اوست گر چه شیرین دهنان، پادشاهانند ولی او سلیمان زمان است که خاتم با اوست این بیت زیبای حافظ ناظر بر وجود مبارک حضرت ولی عصر، علیه‌السلام، است. مطلبی را که اشاره می‌فرمایید، من به این صورت به آن می‌پردازم که سنتهای نهفته در میانه هستی اعم از آنچه که مربوط به عوالم پنهان و پوشیده است و چه آنها که میانه پدیدارهای مادی است، سنتهای لایتغیری هستند که نهاده شده‌اند و آدمی بواقع اگر اشراف و آگاهی درباره آن سنتها پیدا کند می‌تواند با همنا کردن خودش با آن سنتها و همراه شدن با آنها در مسیری گام بردارد و پای در راهی بگذارد که به صورت فشرده و خلاصه در عبارت زیبای «انا لله و انا الیه راجعون اعلام شده است، آنچه که اتفاق افتاده از آنجاست که آدمی با عدول از این سنتها و چشم پوشی از آنها حسب قدرت اختیاری که دارد عمل دیگری را آغاز می‌کند، همه آنچه که در عرصه زمین جاری می‌شود، و در صورت مادی که وجه نازله آن است و در صورت فرهنگی که وجه عالتر از آن است با یک نگاه و تفکری که درباره عالم و آدم پیدا می‌شود، ظهور پیدا می‌کند و آن تفکر ناظر به عهدی است که آدمی می‌بندد، یعنی عهدی که بسته می‌شود، این عهد حاکی از آن نگاه و تفکر است و جایگاه عالم و همچنین نگاه او را نسبت به هستی معلوم می‌کند، نحوه بودن در عرصه خاک را هم معلوم می‌کند. در آن جایی که عهد می‌بندد با حضرت رب‌الارباب «و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم، قالوا بلی (۷) این عهد را اعلام می‌کند و پاسدار این عهد می‌شود، می‌آید که همنا با همه سنتهای نهفته در میانه هستی به سوی یک مقصد معین و به سوی یک غایت معین حرکت کند. خودش هم نقش دارد به خاطر آن عهد، وقتی عهد را تغییر می‌دهد، دیگر با هر که باشد این عهد را می‌بندد، گیریم که این عهد را با خودش ببندد چنانکه در عرصه جدید و تاریخ جدید بشر امروز و بشر غربی عهد را با نفس اماره خودش می‌بندد. وقتی این عهد را با خودش می‌بندد راه به سوی دیگری پیدا می‌کند و غایت دیگری فراروی او قرار می‌گیرد که این ایت‌بی‌گمان مطلوب آنکه که تمامیت هستی را بنا کرده و مقصدی را برای آدمی فراهم کرده نیست. حجة‌الاسلام پارسانیا: عرض من درست همین جاست که آیا این پیمان صرفاً یک پیمان فردی است با حق متعال و یا این پیمان جنبه اجتماعی و تاریخی هم پیدا می‌کند؟ یعنی صرف پیمان فردی شما با حق کافی است تا بتوانید یک ارتباط صحیح با جامعه و تاریخ پیدا کنید یا در دنبال آن پیمان اول باید پیمانهای بعدی هم صورت بگیرد؟ ساز و کار پیمانهای بعدی، روابط و سنتهایی که آن پیمانهای بعدی را در بستر تاریخ رشد می‌دهد و نظام اجتماعی صالحین را تشکیل می‌دهد و جامعه را به آن نقطه موعود، می‌رساند، مساله دیگری است، که در جای خود باید بحث شود. خدمتتان عرض کنم آنچه که درباره مردم و نحوه حضورشان در عمل اجتماعی قابل گفتگو است ناظر بر آن است که ما اینها را چگونه نگاه می‌کنیم. من عموم مردم را در ادوار مختلف در سه گروه جا می‌دهم، گروهی که عوام مردم هستند و اینها نسبتشان با عالم ملک است و کار ملک هم به قول حافظ: «کار ملک است آنکه تدبیر و تامل بایش. آن نسبتی با عالم ملک و خاکی پیدا می‌کند و در میان همین ملک هم مشغول تدبیر و تامل می‌شود. گروه دوم که نسبت به گروه اول قلیل‌اند و اندک‌اند اهل ادب و فرهنگ‌اند و نحوه بودن در میانه زمین را تعلیم می‌دهند و گروه اول را مؤدب می‌سازند. اما گروه دیگری که مقامشان فراتر از این دو گروه است، مردان اهل تفکر و تذکرند و عهد هم از همین جا آغاز می‌شود. سخن من ناظر بر این است که معلمان حقیقی، متفکران‌اند که اینها متذکرند درباره عالم و آدم، وقتی که اینها عهدی را می‌بندند دریافت کلی‌ای پیدا می‌کنند که معمولاً در خلوت آنها حاصل می‌شود. به وسیله گروه دوم که اهل ادب و فرهنگ‌اند، آن عهد و آن دریافت و آن پیمان جاری و ساری می‌شود و در میان عموم مردم و عوام مردم منتشر می‌گردد. ما مشکلات و مسائل را در میان عالم خاکی و در میان مناسبات مادی مردم می‌بینیم و معمولاً-وقتی می‌خواهیم طراحی کنیم برنامه سازی کنیم برای اصلاح امور بغلط از آن ساحت سوم که نازلترین ساحت است شروع می‌کنیم و این گروه و جمع کثیری که حسب ادبشان و حسب آنچه که دریافته‌اند تربیت شده‌اند و عهدی را دارند که چه بسا با عهد

حقیقی سازگاری نداشته باشد. اگر بنا بر این باشد که دگرگونی به وجود بیاید، این دگرگونی باید اول در میان اهل ادب حاصل شود که معلمان گروه عمومی هستند و اگر بخواهد عهدی بسته شود پیش از آنکه این عهد مربوط به عموم مردم باشد و حتی مربوط به اهل ادب باشد مربوط به گروه متفکران است، یعنی آنها وقتی ناظر به نحوه زیستن مردم خودشان می‌شوند و نحوه حضور جماعت و امت را در عرصه تاریخ می‌بینند و از فراز و بلندی به آنها نگاه می‌کنند جایگاهشان را در عرصه تاریخ، درمی‌یابند، و متوجه می‌شوند آنچه رخ داده حسب چه عهدی است. و این عهد آیا نسبتی با حقیقت هستی دارد یا نسبت ندارد؟ آنها وقتی عهد را نو می‌کنند جماعت زیر دست خودشان را هم تابع می‌سازند. عهد پیش از آنکه مربوط به عموم مردم باشد، مربوط به اینهاست ولی از آنها آغاز می‌شود و سرایت پیدا می‌کند در میان دیگر مردم و در میان عموم مردم جاری می‌شود و یک نوع همسوئی و همگرایی به وجود می‌آید و رفتن به سوی یک مقصد، در غیر اینصورت اگر این عهد، توسط گروهی که معلمان اصلی هستند تازه نشود و این عهد بسته نشود، و تنها در قول و بیان لفظی گفتگو از عهد به میان بیاید، ممکن است که مردم درباره‌اش گفتگو کنند؛ حتی جشن بگیرند؛ شیرینی هم بخورند؛ اما اتفاقی نخواهد افتاد. من این مطلب را اگر اجازه داشته باشم ارتباط می‌دهم با همین موضوعی که درباره آن گفتگو می‌کنم. وقتی که ما اعتقاد به موضوع مهدویت داریم و گفتگو از آینده جهان می‌کنیم، این سؤال پیش می‌آید که چگونه است که ما شیعیان، اعتقاد به موضوع مهدویت داریم میلاد امام عصر، علیه‌السلام، را جشن می‌گیریم، همه ساله شیرینی هم می‌خوریم لیکن این اعتقاد و باور نسبتی با عمل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ما پیدا نمی‌کند، ناظر بر دگرگونی کلان در سطوح مختلف حیات ما نمی‌شود. این حکایت می‌کند که مردم یک عهد پنهان دارند که دارند با آن زندگی می‌کند و تمام مناسبات فرهنگی و مادی خودشان را در نسبت با آن عهد سامان می‌دهند و در نیمه شعبان از یک عهد گفتگو می‌کنند که با آن نسبت حقیقی پیدا نکرده‌اند یعنی به سمتش نرفته‌اند، این عبارت را حضرت صاحب، علیه‌السلام، زیبا بیان می‌کنند: «اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - به عهدی که با ما داشتند وفا می‌کردند؛ همانا فیض دیدار ما از آنان سلب نمی‌شد» یعنی اینکه فیض دیدار از ما سلب شد؛ بخاطر این است که آن عهد را ندارند. می‌خواهم بگویم ما درباره آن عهد که حضرت اشاره می‌کنند گفتگو می‌کنیم. اما مناسبات خودمان را در جوه مختلف در نسبت با عهد دیگری سامان می‌دهیم. از این جاست که این تعارض، در این امر باعث می‌شود که ناظر بر بروز بحران و ناهنجاریها بشویم. حجه‌الاسلام پارسا: حضرت عالی یک مقدار بحث را روی مکانیزم اجتماعی حضور یک فرهنگ بیان کردید که خودش یک قسمت از بحث است و یک فاز جدیدی از بحث است. اما آن چیزی که سؤال آقای سبحانی متوجه آن است این بود که این عهد که یک هویت آسمانی و ثابت هم دارد و در دسترس بشر هم هست؛ چگونه وارد تاریخ می‌شود. ورود این به تاریخ به واسطه انسان است، انسانی که با خدا عهد بسته است و بر آن باقی می‌ماند. انسان یک چهره الهی و وجهه ربانی دارد یک روئی هم به عالم و به طبیعت دارد و حلقه این اتصال به وجود همین انسان است. انسان وجود مقیدی است که ربطی به آن وجود مطلق دارد و او به تاریخ وارد می‌شود حالا چگونه در تاریخ عمل می‌کند و عمل او در تاریخ چه اثری دارد؛ دستهای خداوند در مسیر تاریخ کار خودش را می‌کند. آیا این خواص و نخبگان هستند که در تاریخ نقشهای اول را ایفا می‌کنند، یا عوام هستند؟ خواص تا هنگامی که در میان عوام به ظهور نرسیده باشند. نخبگان تا هنگامی که با دیگر مردم ارتباطی نهادینه نداشته باشند و تا هنگامی که مردم هم منقلب نشده باشند و رسالت خود را انجام ندهند و با آن رسالت هماهنگ نشوند آیا تحول رخ می‌دهد؟ و یا این تحول باید در نفس انسانها بطور عام شکل بگیرد. علی ایحال آن کسی که این عهد را دارد؛ وارد تاریخ است؛ عمل خودش را می‌کند، ممکن است امام حسین، علیه‌السلام، باشد و عمل او به مسلخ رفتن و شهادت باشد، ممکن است علی، علیه‌السلام، باشد ممکن است ائمه معصومین باشند. اما هیچ کدام از این بزرگواران علیرغم آنکه عمل خود را انجام می‌دادند، ولایت ظهور اجتماعی پیدا نکرد. آنها عمل اجتماعی می‌کردند و با عمل خود البته پیام عهد و ولایت الهی را در تاریخ حفظ می‌کردند، و آن نور را نگذاشتند خاموش بشود. اینکه مکانیزمهای اجتماعی برای فراگیر شدن آن نور

چیست؟ این یک بحث دیگری است که از حوصله این گفت و گو خارج است و دقت مناسب خود را می‌طلبد و البته شما وارد این بحث شدید و بحث ضروری و لازمی هم هست. امام رضا، علیه‌السلام، می‌فرماید: «عمل انسانها حجاب می‌شود تا خداوند پوشیده بشود» و گر نه آنکه پوشیده نیست، گناه انسانها و عمل انسانهاست، البته یک سطح از عمل همان اعتقاد است، یعنی خود اعتقاد بخشی از عمل است لذا زنده ماندن ذکر این ایام و جشن گرفتن برای آن خودش بخشی از عمل است اما همه عمل نیست، ذهن انسان هم بخشی از وجود انسان است. جامعه‌ای را در نظر بگیرید که یاد در او زنده نباشد، یاد در جامعه کار خودش را می‌کند. اما این یاد باید هر چه قویتر باشد تا جایی که همه روابط و اعمال فردی و اجتماعی را تفسیر کند، اگر این کار انجام شد و سازماندهی اجتماع مناسب با آن پدید آمد آن موقع آن عهد که چهره فردی دارد چهره اجتماعی پیدا می‌کند. حجة الاسلام سبحانی: بحث‌بنده در همین جا بود و اعتقاد دارم که این نحوه نگاه به انسان یک نگاه فردگرایانه در جامعه و تاریخ است. شما می‌فرمایید که انسان به همان میزان که ایمان بیاورد و این ایمان را تقویت کند و در حوزه روابط فردی خودش با خدا بدرستی عمل کند، همین موجب می‌شود که جامعه صالح به وجود آید، می‌خواهم عرض کنم اینجا یک حلقه مفقوده میان حالات فردی و روابط اجتماعی وجود دارد. حجة الاسلام پارسانیا: من نمی‌دانم شما چطور این برداشت را دارید، من عرض می‌کنم این باید عمل بکند، عمل انسان، عمل اعم از این است که اجتماعی باشد یا فردی، عمل اجتماعی هم عمل فرد است یعنی فرد در ارتباط با اجتماع عمل دارد می‌کند. حجة الاسلام سبحانی: سؤال من این است که عمل اجتماعی چگونه انجام می‌گیرد؟ ببینید ما در بحث مهدویت هستیم، در آیه شریفه داریم «و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون (۸) ما در سراسر قرآن می‌بینیم که «ایمان، عمل صالح همراه و همگام با یکدیگر مطرح می‌شود و هیچ‌جا ایمان بدون عمل صالح مطرح نیست، قرار است زمین در عصر موعود به انسانهای صالح برسد. یقیناً این عمل صالح بعد فردی و اجتماعی دارد هر دو را داراست. کم نبوده‌اند کسانی که در عمل فردی راسخ بودند اما امام زمان خودشان را حمایت نکردند. شما ممکن است پاسخ دهید که تمام آن کسانی که در زمان معصوم بودند و امام را یاری نکردند عمل فردی آنها باطل بوده است، من نمی‌توانم چنین قضاوتی را در تاریخ داشته باشم. ما مؤمنانی را داریم که از جهت فردی ظاهراً مؤمن‌اند ولی ولایت‌پذیر نیستند، این ایمان ابعاد اجتماعی پیدا می‌کند. یعنی آن زمانی که رفتار اجتماعی فرد می‌خواهد بر اساس ایمان و جهت‌گیریها شکل بگیرد، آنجاست که مشکل شروع می‌شود. شما انسانهای مؤمنی را در جامعه خود ما می‌شناسید که در رفتار اقتصادی و اجتماعی‌شان مؤمنانه و صالحانه عمل نمی‌کنند، همه آنها را نمی‌شود به نداشتن تقوی متهم کرد. اگر مناسبات اجتماعی خودش صالح و غیر صالح داشته باشد و مناسبات صالح از غیر صالح شناخته شده نباشد، حتی انسانی که در دل باور به خداوند متعال دارد در روابط و سازمان اجتماعی دچار حیرت و انحراف می‌شود. شما می‌بینید انسانهای صالح را که عمل غیر صالح اجتماعی انجام می‌دهند و نظام و روابط اجتماعی ناسالم آنها را وامی‌دارد که چنین عملی را انجام دهند. می‌خواهم از این‌جا به نکته دیگری اشاره کنم که هم با جلسه گذشته و هم با این جلسه ارتباط دارد و آن این است که در جامعه موعود، انسانهایی هستند که ایمان و عمل صالحشان از بعد فردی فراتر رفته و شکل اجتماعی پیدا کرده است. اگر می‌گویید جامعه موعود تشکیل نمی‌شود چون انسانهای صالح در آن حدی که در جامعه موعود نیاز هست وجود ندارد، منظور این نیست که مؤمنان کم هستند بلکه انسانهای مؤمن ولایت‌پذیر که تشخیص روابط اجتماعی درست از غلط را بدهند و حاضر باشند بر پیمان خودشان در مناسبات اجتماعی پایدار بمانند، آنها اکنون نیستند. من تفاوت بین «جامعه موعود» و «جامعه موجود» را در این می‌بینیم که، در جامعه موعود، عمل صالح تبلور اجتماعی پیدا می‌کند و در آن جامعه، دیگر ملاکها و معادله‌ها در روابط فردی و اجتماعی دقیقاً روشن است. و همین معنا است که می‌توانیم بگوییم که در عصر ظهور، امام‌الگوی است برای رفتار فردی و اجتماعی انسان. همین مطلب را اجازه می‌خواهم که در ادامه صحبت‌شما به این شکل مطرح کنم که، ما اگر در میان عمل فردی و عمل اجتماعی مردم تعارض می‌بینیم خود این حکایت از این می‌کند که در واقع نوعی بحران وجود دارد، گاه این بحران در میان

مناسبات مادی بروز می‌کند گاهی در میان مناسبات فرهنگی - ادبی؛ که در هر صورت وقتی ما بحران را در میان مردمان مشاهده می‌کنیم باید متوجه باشیم که این بحران حکایت از تعارض در دریافتهای کلی دارد یعنی نگاه به هستی، دریافت کلی، تعاریف، جایگاه آدم، نقش او در عرصه هستی، گویا که از دو منشا دارد جواب می‌گیرد، در وجه فردی، از جایی تعاریف را اخذ می‌کند، در وجه عمل اجتماعی و عمومی می‌آید از جای دیگری اخذ می‌کند. حجة الاسلام سبحانی: یعنی الگویی را می‌گیرد که این الگو با آن مبانی فردی رفتار و اندیشه انسان سازگاری ندارد. موعود: و این زمینه‌هایی را برای تعارض به وجود می‌آورد، معمولا وقتی که اهل تفکر، دانایان، و متذکران به حقیقت خودشان در عرصه حیات عمومی، فرهنگی و مدنی مردم حضور پیدا نمی‌کنند و نمی‌توانند حضور پیدا کنند، این تعارض و این بحران به شکل وحشتناکی بروز می‌کند که ما در طول تاریخ حیات مسلمین شاهد این موضوع هستیم که از وقتی که پای معصومین از حیات تاریخی و فرهنگی و مدنی مردم قطع می‌شود، مناسبات مختلف مردم را خلفا و پادشاهان سامان می‌دهند؛ یعنی کسانی که دریافتهایشان از جای دیگر است که شرک آلود است و اگر امکان این به وجود می‌آید که دانایان و متفکران و به صورت خاص، مقام عظمای ولایت، امکان پیدا می‌کرد که عمل و نظر را همزمان با هم در میان مردم جاری و ساری و نظارت بکند، تعارض از بین می‌رفت. در شرایطی که ما می‌خواهیم مطالعه کنیم و ببینیم چگونه می‌شود دریافتی را عمومی کرد و جاری کرد و مناسبات عمومی مردم را هم متناسب با آن دریافتهای سامان داد، نیازمند به این می‌شویم که چند مطلب را ملاحظه کنیم، که این بحث هم شاید جایش اینجا نباشد و آن هم مربوط به مطالعات کلان و مطالعات استراتژیک می‌شود، به این صورت وقتی که مبدا دریافت معلوم شد، منبع نظر معلوم شد و متناسب با آن مبانی غایت تعریف شد، مقصد نهایی تعریف شد، حالا وقتی بنابر این است که متناسب با آن دریافت، آن مبانی و آن غایت تعریف شده، عموم مردم آماده بشوند و شکل بگیرند، گفتگو از تعلیم و تربیت به میان می‌آید، یعنی مجرای، مسیری که امکان تعلیم و تربیت فراهم می‌شود از طریق آن، یعنی جوامع از مجرای نظام تعلیمی، نظام تربیتی می‌گذرند، بچه‌هایی بیرون می‌آیند، آدمهایی تربیت می‌شوند که دریافت کلی‌شان مشترک و واحد است، از یک منبع تغذیه کرده و مهیا شده‌اند که آن دریافتهای ما در میان مناسبات مادی جاری کنند، اگر مؤمن به آن عهد شده باشند و تضمین قلبی حاصل شده باشد، اینها وقتی می‌آیند در عرصه عمل و زندگی اجتماعی میان مناسبات خودشان، به هر چه که دست‌بزنند رنگ آن دریافت را به آن می‌دهند، لذا برنامه‌ریزی کلی و کلان، بلافاصله بعد از آن تعلیم و تربیت (نظام تعلیم و تربیتی) امکان این را فراهم می‌کند که آن دریافت کلی و یا آنچه را که ما از آن به عنوان عهد گفتگو کردیم، امکان جاری شدن در بستر تاریخ و زمان را پیدا بکند. حجة الاسلام پارسانیا: بنده با صحبت شما موافق هستم، شما درباره ساز و کارهای اعمال و کنشهای اجتماعی بحث کردید و فرصت آن نیست تا بنده وارد این بحث شوم و اما این بحث منافاتی با آنچه عرض شد ندارد بلکه در طول آن است. عمل در زندگی اجتماعی، سنتهای ویژه خود را دارد، در واقع فرد دو نوع عمل دارد، عمل فردی در ارتباط با خود و عملی که ارتباط با جامعه دارد. و این هر دو باید دگرگون شود تا ولایت جنبه اجتماعی پیدا بکند یا دین جنبه اجتماعی پیدا بکند و نظام صورت دینی پیدا بکند. حجة الاسلام سبحانی: در همین جا وقتی بخواهید عمل اجتماعی، در مفهوم دقیق آن، صورت بگیرد یک واسطه نیاز دارد. این که از نظام تعلیم و تربیت، سخن گفتند، امروز دنیای مدرن عملا در دستور کارش قرار داده که نظام تعلیم و تربیت را در جامعه و بر اساس سازمان اجتماعی پیاده کند، یعنی دیگر لازم نیست که حتما بروند در مکتبی، در مدرسه‌ای درس بخوانند تا رفتار خاص، باور خاص و ارتباط خاص را برقرار کنند، امروز برنامه‌ریزی و مهندسی اجتماعی به شما می‌گوید که چگونه عمل کنید و چه مسیری را انتخاب کنید تا گرایشها، بینشها و کنشهای انسان در راستای اهداف از پیش تعیین شده حرکت کند. من نمی‌خواهم این مطلب را مطلق کنم، ولی می‌خواهم بگویم، ارتباط اجتماعی در خلا اتفاق نمی‌افتد، اینجا یک منطقی و معرفت واسطه بین ایمان فردی و رفتار اجتماعی واسطه می‌شود. این که می‌فرمودند: «اگر پیمان در اجتماع اجرا بشود» من می‌گویم که این پیمان نیاز به یک منطقی و معرفت دارد، همانطوری که شما می‌گویید برای ارتباط با حق شرایط و معرفتی لازم

است و فرد باید مراحل از سیر و سلوک را پیماید. عین این سخن در روابط اجتماعی هم صادق است، باید یک سلوک اجتماعی در مهندسی جامعه اتفاق بیفتد، یعنی باید همان ارزشها، اصول و مبانی در بستر تاریخ و جامعه شکل پیدا بکند. و این بستر اجتماعی واسطه می شود تا انسان در این نظام تربیت بشود. به هر حال انسان از طریق نظام و ارتباط است که جهت گیری نهایی خود را دنبال می کند. آیا در ارتباط با این موضوع که معرفت را ضروری دانستید طریق ویژه ای را پیشنهاد می کنید؟ یعنی وقتی معرفت درباره این کل حاصل شد، که وجهی هم برمی گردد به آینده جهان و جهان آینده، این معرفت حاصل شد این دریافت عمومی و فراگیر می شود و امکان نیل به آن مقصد را فراهم می کند، طریق ویژه ای را برای نشر این معرفت آیا پیشنهاد می کنید؟ حجه الاسلام سبحانی: خیر، من می خواهم بگویم که مشکل ما اصلا در عدم دسترسی به خود آن معرفت است، ما هنوز به چنین معرفتی دست نیافته ایم. امروز وقتی می گویند بیاید نظام اقتصادی جامعه را ترسیم کنید، به شما فرمول و معادله ای را می دهند که کاملا انگیزه ها و رفتار اجتماعی انسان را شکل می دهد، یعنی انسان مادی می تواند براحتی در چنین نظامی سلوک کند و اهداف و تمتعات مادی خود را در همین روابط تامین کند. اما سؤال این است: اگر انسان بخواهد در یک جامعه ای «مسلمان زندگی کند و مؤمن بماند و عمل اجتماعی صالح داشته باشد، شما چه الگویی را توصیه می کنید؟ آیا تئوری مدیریت سالمی دارید که در آنجا دیگر انگیزه های مادی اصل قرار نگیرد، آنجا رقابت مادی و تلبذ مادی به عنوان محور برنامه ریزی نباشد؟ البته آن ارتباط فردی و وجودی با حق متعال به جای خودش درست است و اصل هم همان است ولی شبیه آن ارتباط باید در صحنه اجتماع و در تنظیم روابط به سوی یک هدف خاص اتفاق بیفتد، یعنی به معرفتی نیاز است که اساس برنامه ریزی قرار بگیرد که یک سوی آن وضعیت موجود و یک سوی آن وضعیت مطلوب باشد. در اینجا است که بحث از جامعه آرمانی مطرح می شود که آیا جامعه آرمانی که در الگوی توسعه شماست، «جامعه مهدوی است با همان معیارها و شاخصها؟ یا نه در واقع شما یک الگوی دیگر و شاخصهای دیگری را مبنای برنامه ریزی و حرکت اجتماعی قرار داده اید. در یک کلام، همان طور که ارتباط انسان با خدا می تواند پایه ای برای یک زیست اجتماعی سالم باشد، روابط اجتماعی ناهماهنگ هم می تواند در ارتباط انسان با حقایق متعالی خلل و خدشه وارد سازد. این دو ارتباط را هرگز نمی توان از یکدیگر تفکیک کرد، بلکه یک دسته اصول مشترک بر هر دو حاکم است و آنها را هماهنگ و همسو می کند. سیاست گزارم. مطلبان را در اینجا با این سخن ختم می کنیم که اگر این معرفت را ما اساس برنامه ریزی خودمان قرار بدیم و مبتنی بر دریافت و معرفت بیابیم درباره مهندسی اجتماع گفتگو بکنیم، این امکان به وجود می آید که ما آرام آرام به سمت آن جامعه مطلوب سوق پیدا بکنیم و ان شاء الله روزی شاهد برگزاری جشن حقیقی میلاد امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف باشیم و جامعه مان را به سمت جامعه منتظران سوق بدیم. اگر مبتنی بر این معرفت از هستی و غایت که خاص شیعه است برنامه ریزی را آغاز نکنیم ناگزیر باید همواره این دوگانگی و این مواردی را که به نوعی حکایت از بحران در میان مناسبتهاست شاهد باشیم. با عرض سپاس مجدد از این که قبول زحمت کردید. امیدواریم که چشمان همه ما ناظر جمال دل آرای او باشد. پی نوشتها: ۱- سوره حشر (۵۹)، آیه ۱۹. ۲- ر.ک: المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲، ج ۵۸، ص ۹۱ و ۹۹. ۳- سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱. ۴- سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۹. ۵- سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶. ۶- سوره بلد (۹۰)، آیه ۹. ۷- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲. ۸- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

مرگ شیطان

قال رب فانظر الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم [شیطان] گفت: پرودگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی، تا روز [و] وقت معلوم. (۱) بعد از آنکه شیطان بر انسان سجده نکرد و مقام خود را برتر از آن دانست که برای انسان خاکی تعظیم کند، خدا او را از رانده شدگان قرار داد و فرمود: «تا روز جزا بر

تو لعنت باد» (۲) در این هنگام شیطان از خداوند خواست که او را تا روز برانگیخته شدن انسانها از قبر مهلت دهد و جواب شنید که: تو تا روز و وقت معلومی مهلت داری. او تا «یوم یبعثون مهلت خواست و خدا «یوم الوقت المعلوم بدو مهلت داد. سؤال این است که آیا بین این دو روز فرق است؟ و اگر هست به چه نحو است و چه نتایج دارد؟ مرحوم علامه طباطبایی ذیل این آیه شریفه نکاتی را فرموده‌اند که باختصار نقل می‌شود. تفسیر ایشان از این آیه جالب و شیرین و در عین حال قابل تأمل است: «با نظری گذرا به دو آیه معلوم می‌شود که روز «وقت معلوم با روزی که مردم برانگیخته می‌شوند، متفاوت است و حتما باید آن روز قبل از روز بعث باشد.» و سپس در ادامه استدلال می‌گویند: «اطلاق در آیه ۱۵ سوره «اعراف که خداوند بدو فرموده تو از مهلت داده شد گانی با آنچه در سوره «ص و همین جا آمده است مقید می‌شود یعنی منظور روز وقت معلوم است.» (۳) ایشان در جواب این سؤال که آیا خود ابلیس از زمان آن روز خبر دارد یا نه می‌گویند: «این روز در علم الهی مشخص و مبین است که چه زمانی است. اما، آیا ابلیس هم می‌داند یا نه از آیه چیزی بر نمی‌آید.» علامه در ادامه جواب به نظری که می‌گوید شیطان آن روز را نمی‌داند مطلب را به بحث مورد نظر می‌کشاند و می‌فرماید: اینکه دوباره ابلیس گفته است: «همه را گمراه خواهم ساخت.» (۴) دلیل است که او تا زمانی که انسان در دنیا زندگی می‌کند کار خود را ادامه می‌دهد. پس از آیه «الی یوم الوقت المعلوم فهمیده می‌شود منظور تا آخر عمر انسانهایی است که در روی زمین زندگی می‌کنند و امکان اغوای آنها وجود دارد.» ایشان در تقویت این نظریه از قول «ابن عباس و اکثر مفسران اینطور ادامه می‌دهند که: «منظور از آن روز، آخرین روزهای تکلیف است و آن مربوط به نفخه اولی است که همه خلایق در آن از دنیا می‌روند. گویا این نظر مبتنی بر این است که ابلیس تا زمانی که تکلیف است و امکان مخالفت و معصیت وجود دارد زنده می‌ماند و آن هم مدت عمر انسان در این دنیاست یعنی تا زمان نفخه اولی که همه مردم می‌میرند و بین این نفخه و نفخه دوم که در آن مردم برانگیخته می‌شوند ۴۰ سال یا ۴۰۰ سال بر حسب اختلاف روایات فاصله وجود دارد.» مرحوم طباطبایی با اینکه بدین طریق وجه فوق را تقویت کرده و روز وقت معلوم را به نفخه اولی تفسیر می‌کند اشکالی بدان کرده و آن را رد می‌نماید تا نظریه‌ای را که خود قبول دارد بیان و تقویت نماید. لذا می‌گویند: «وجهی که گفته شد خوب است و تنها یک اشکال دارد و آن اینکه در این نظریه آمده بود ابلیس تا زمانی که تکلیفی هست و امکان مخالفت و معصیت وجود دارد زنده می‌باشد» صاحب‌المیزان این ملازمه را یعنی ملازمه بین وجود تکلیف و وجود ابلیس را قبول ندارد و می‌گوید: «استناد معاصی به شیطان اقتضای بقای ابلیس را دارد تا زمانی که معصیت و گمراهی وجود داشته باشد، نه تا زمانی که تکلیف باقی است و دلیلی هم بر ملازمه بین معصیت و تکلیف در خارج نیست.» به عبارتی روشن‌تر ایشان می‌خواهند ملازمه بین وجود تکلیف و وجود ابلیس را نفی کند ولی ملازمه بین معصیت و ابلیس را ثابت نماید و بعد از آن ملازمه بین معصیت و تکلیف را نفی کرده و می‌گویند امکان دارد تکلیف باشد ولی معصیتی نباشد و وقتی معصیت نبود ابلیس هم نیست. مرحوم علامه از اینجا شروع به بیان اثبات زمانی می‌کند که تکلیف وجود دارد ولی هیچ معصیتی اتفاق نمی‌افتد و امکان فوق را در خارج واقعه‌ای می‌دانند که حتما اتفاق خواهد افتاد. در این باره می‌فرمایند: «حجت عقلی و نقلی وجود دارد که نهایت زندگی انسان نوعی سعادت است که انسانها را در بر می‌گیرد و جامعه انسانی به خیر و صلاح می‌رسد و جز خدا در روی زمین عبادت نمی‌شود و بساط کفر و فسوق برچیده می‌شود. زندگانی خالص و باصفا شده و امراض قلبی و وسوسه‌های درونی برطرف می‌گردد.» ایشان گرچه با عبارت حجت عقلی و نقلی تلویحا رسانده‌اند که منظورشان از آن روز چه روزی است، ولی بدان تصریح نکرده‌اند. اما، با توجه به استناد ایشان به بعضی از آیات در ادامه همین بحث و ذکر بعضی از روایات در بحث روانی نظر ایشان کاملا مشخص و معلوم می‌گردد که در نهایت چه می‌خواهند بگویند. در اینجا آیه ۱۰۶ سوره انبیاء را آورده‌اند: و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون... و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. هم ایشان در تفسیر این آیه بعد از بحث نسبتا مفصلی می‌فرمایند: «وجهی ندارد این آیه به یکی از دو وراثت اخروی و یا دنیوی مقید شود چون اطلاق دارد و هر دو را در بر می‌گیرد» (۵) و منظور از

وراثت دنیا را با اسناد به اخبار متواتری که از عامه و خاصه نقل شده است، ظهور اسلام یا ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، دانسته‌اند. مرحوم علامه در بحث روایی جمع‌بندی‌ای دارند که مرادشان را روشن‌تر نشان می‌دهد. در آنجا سه روایت نقل می‌کند، خلاصه آنها و نتیجه‌گیریشان را بیان می‌کنیم: در تفسیر البرهان از ابن بابویه از امام صادق، علیه السلام، درباره «انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم نقل شده که منظور روزی است که در صورت یک نفخه دمیده می‌شود و ابلیس می‌میرد (۶)» در تفسیر عیاشی از امام صادق، علیه السلام، روایتی نقل شده که وهب از حضرت سؤال کرد: «روزی که در آیه شریفه آمده چه روزی است؟ حضرت فرمود: یا وهب آیا تو گمان می‌کنی آن روزی است که خدا مردم را در آن مبعوث می‌کند؟ (خیر) ولیکن خدای عزوجل او را مهلت می‌دهد تا روزی که قائم ما، علیه السلام، مبعوث شود و جلوی سر او را گرفته گردنش را می‌زند و آن روز، روز معلوم است (۷) در تفسیر قمی از قول امام صادق، علیه السلام، نقل شده که «يوم الوقت المعلوم روزی است که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شیطان را بر روی صخره‌ای در بیت المقدس سر می‌برد. در توجیه این روایت علامه می‌فرماید: «این مربوط به اخبار رجعت است و در این معنا و معنای قبلی روایات زیادی از اهل بیت، علیهم السلام، به دست ما رسیده است.» بعد از این بیان ایشان در جمع بین سه روایت دو راه را پیشنهاد می‌کند: اول: روایت اولی حمل بر تقیه شود که در این صورت ایشان روایت دوم و سوم را تقویت می‌کند. دوم: چون روایاتی که از ائمه، علیهم السلام، در تفسیر قیامت آمده است گاهی اوقات تفسیر به ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، شده‌اند و گاهی به رجعت و گاهی به قیامت معنا گشته‌اند، زیرا این سه زمان در ظهور حقایق مشترک هستند گرچه از جهت شدت و ضعف متفاوت‌اند پس می‌توان گفت که حکم یکی از آنها در دیگری نیز جاری است. و در انتها فرموده‌اند «فافهم ذلك (۸) از مجموع بیانات مرحوم علامه طباطبایی معلوم می‌شود که ایشان معتقدند در زمان ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، شیطان نابود می‌شود و سعی دارند آن را به نحوی اثبات نمایند. گرچه این نکته ایشان برخلاف جمهور مفسران که روز وقت معلوم را به ظهور مهدی تفسیر کرده‌اند، محتوایی شیرین و دلچسب به همراه دارد و ولی سؤالات و انتظارات زیادی را پیش می‌آورد که بعضاً با آنچه خود ایشان در همین جا و جاهای دیگر المیزان فرموده‌اند منافات دارد. اما ما اظهار نظر بیشتر را به اهل علم و فضیلت حواله می‌دهیم و برای روح بزرگ و ملکوتی آن مرد بزرگ دعا کرده و از خداوند خواهانیم در خدمت قرآن کریم از تفسیر المیزان هر روز توشه‌ای بگیریم. پی‌نوشتها: ۱. سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۶ و ۳۸. ۲. همان، آیه ۳۵. ۳. ر. ک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۵۹ به بعد. ۴. سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۹. ۵. ر. ک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۰. ۶. ر. ک: البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۱. همچنین ر. ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۲۱، ح ۶۳. ۷. ر. ک: السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود بن عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲.

هر کس به زبانی

اشاره: ۱۱ مردادماه سالگرد شهادت آیه الله شیخ فضل الله نوری است، همو که امام راحل، قدس سره، درباره اش فرمود: ... مرحوم شیخ فضل الله، رحمه الله، ایستاد که: «مشروطه باید مشروع باشد، باید قوانین موافق اسلام باشد» در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجیها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می‌دیدند کاری کردند در ایران که شیخ فضل الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را، یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی‌نما، او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند. (۱) نون ۹۰ سال از شهادت آن رادمرد تاریخ مبارزات حق طلبانه مردم ایران می‌گذرد. اما یاد او زنده و تلاش او در حمایت از احکام دین تا مرز شهادت، الهام بخش همه دین‌مداران است. به این مناسبت قصیده زیبایی از آن شهید مظلوم را که در مدح حضرت صاحب الامر، علیه السلام، سروده‌است، با

تضمین آقای محسن صافی گلپایگانی تقدیم همه دوستداران موعود می‌کنیم. روحش قرین رحمت‌باد. ای آنکه تویی صاحب اخلاق حمیده گیسوی تو چون شام و جمال تو سپیده دل وصل تو از ایزد یکتا طلبیده «ای آن که کسی سرو چو قد تو ندیده چون لعل لب غنچه ز گلزار نچیده ای قطب جهان! کشف امان! مفخر آدم ای از همگان برتر و بالا- و مقدم ای آیت‌یزدانی و ای حجت‌خاتم «چون نرگس مستت به همه گلشن عالم نه دیده چنین دیده و نه گوش شنیده هجران تو هر چند کشیده به درازا امید وصال تو هنوز است به دلها ماییم گل روی تو را طالب و شیدا «خضر ار لب لعل تو نمی‌کرد تمنا تا حشر به سر چشمه حیوان نرسیده تو لایق و شایسته هر مدح و ثنایی درد دل دلسوختگان را تو دوایی ما را نرسد آن که بگوییم چه‌هایی «نشناخته گفتند گروهی که خدایی پس مد شناسای تو را چیست عقیده قدر و شرف برتر از اندیشه و افکار در وصف تو ما را نبود جرات اظهار آنگه ز مقام تو بود حضرت دادار «واقف نشد از سر تو ای مخزن اسرار جز عارف چل ساله که در خرقة خزیده دلها همه در بحر وجودش شده فانی بی اوست بهار دل ما زرد و خزانی خورشید رخس کاش کند نورفشانی «می‌کرد تجلی اگر این یوسف ثانی دلباختگان، دل عوض دست‌بریده یک لحظه اگر پرده ز رویت بگشودی زنگ غم دلهای حزین را بزودی از خرد و کلان، پیر و جوان دل برودی «دانم به یقین گر به رخت پرده نبودی کس یوسف کنعان به کلافی نخریده ای خسرو خوبان که امیر دو جهانی تا هست جهان زنده و پاینده بمانی کی سوختگان غم خود را برهانی «در مردمک دیده و ازدیده‌نهایی پیدا و نهان، غیر خداوند که دیده هر دل نگرم گشته به زلف تو گرفتار روز همه بی ماه رخت هم چو شب تار بردار نقاب ای بت عیار ز رخسار «دانی ز چه در پای گل سرخ بود خار؟ از بس که به گلزار ز شوق تو دویده توفان بلا برده به این سو و به آن دست در بحر ستم کشتی توفان زده بشکست شمشیر فتاده به کف زنگی سرمست پرسیده‌ای از خار چرا نوک تو سرخست؟ از بس که به پای گل بیچاره خلیده ای دلبر مه پیکر زیبا و پریروی ای روی تو چون باغ جنان، نیکو و خوشبو دنبال تو تا چند به این کو و به آن کو «فاخته‌سان بهر تو با نغمه کوکو هر لحظه از این شاخ بدان شاخ پریده در آرزوی وصل گل لاله و سنبل در باغ شده بلبل خوشخوان به تغزل از فرقت گل داده ز کف صبر و تحمل «از چیست که بلبل شده دلباخته گل زین رو که یکی روز گلی دست تو دیده من در طلب وصل تو دنباله فرصت یک لحظه وصال تو مرا هست غنیمت دانم که در این راه چه رنجست و مشقت «زان روز که من باخته‌ام نرد محبت دانسته‌ام آخر به کجا کار کشیده عشق تو مرا مسلک و مهر تو مرا کیش در راه تو بگذشته‌ام از جان و سر خویش دل گشته ز هجران تو بی‌تاب و به تشویش «دیری است زند زلف تو اندر دل ما نیش افسون، نکند چاره این مار گزیده ای پادشه دادگر ای حجت منصور از پرده در آ ای که تویی آینه نور تا کی رخت از خلق، نهان گشته و مستور «پنهان ز عدوی، ز محبان ز چه ای دور؟ جانها به لب از، هجر تو ای ماه رسیده «ممتاز» به شب روز دعاگو و ثناجو هست از نظر لطف تو این طرفه قصیده روی تو فریبنده و خوش نقش و دل‌آرا خال سیهت غارت دین کرده و دلها شهد لب تو هست مصفا و گوارا «جز شربت لطف تو نداریم تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده پی‌نوشت: ۱. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۷۵-۱۸۲ (۲۷/۸/۱۳۵۹).

مهدی در حدیث

ابن عربی و اعتقاد به عصمت امام مهدی، علیه‌السلام ابن عربی در «الفتوحات المکیه» می‌گوید: مهدی حجت‌خدا بر اهل زمان خود است و این یکی از مقامات انبیا است که امکان مشارکت دیگران نیز در آن وجود دارد. خداوند متعال خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی. (۱) بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می‌خوانیم. مهدی از پیروان پیامبر است. پس همچنانکه پیامبر در دعوت خود دچار اشتباه نمی‌شود، کسی هم که او را پیروی می‌کند، دچار اشتباه نمی‌شود. بلکه همان راه او را دنبال می‌کند. چنانکه پیامبر می‌فرماید: «... او راه مرا دنبال می‌کند و به خطا نمی‌رود». و این همان حالت عصمت در دعوت به سوی خداست. (۲) او در جایی دیگر از همین کتاب می‌نویسد:

[وجود] مهدی رحمت است، چنانکه [وجود] رسول خدا، صلی الله علیه و آله، رحمت بود. خداوند متعال می فرماید: و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین. (۳) و نفرستادیم تو را، جز آنکه می خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم. (۴) و در ادامه می نویسد: پیامبر، صلی الله علیه و آله، در مورد هیچ یک از ائمه دین چنین بصراحت نفرموده که: بعد از او می آید و راهش را دنبال می کند و اشتباه هم نمی کند. مگر در مورد مهدی. و همین گواهی می دهد که مهدی در بیان احکام عصمت دارد. چنانکه دلیل عقلی گواهی می دهد که رسول خدا در آنچه از جانب پروردگارش ابلاغ می کند، عصمت دارد. (۵) شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین به سند خود از جابر روایت کرده که امام باقر، علیه السلام، فرمود: ان العلم بکتاب الله، عزوجل، و سنه نبیه، صلی الله علیه و آله، لنبیت فی قلب مهدینا کما نبیت الزرع علی احسن نباته، فمن بقى منکم حتی یلقاه، فلیقل حین یراه: السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة والنبوة و معدن العلم و موضع الرساله. علم به کتاب خداوند، عزوجل، و سنت پیامبرش، صلی الله علیه و آله، چون گیاهی که به بهترین صورت بروید، در دل مهدی ما روییده است، پس هر کدام از شما زنده ماندید و او را دیدید، در زمان ملاقات با او بگویید: «سلام بر شما ای خاندان رحمت و نبوت و ای سرچشمه علم و جایگاه رسالت. (۶) در اینجا دو پرسش از سوی مخالفان مطرح شده که عبارتند از: ۱- چگونه ممکن است انسانی عمری به این طولانی داشته باشد؟ ۲- چگونه ممکن است پسر بچه ای که هنوز به سن بلوغ نرسیده به امامت برسد؟ اما در پاسخ پرسش اول باید گفت که عمر طولانی امری ممکن الوقوع است، چنانکه در قرآن کریم مورد حضرت نوح، علیه السلام، آمده و در میان مردم نیز انسانهایی با عمر طولانی فراوانند. خداوند متعال در مورد حضرت نوح، علیه السلام، می فرماید: و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف سنه الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان و هم ظالمون. (۷) ما نوح را بر مردمش به پیامبری فرستادیم. او هزار سال و پنجاه سال کم در میان آنان بزیست. و چون مردمی ستم پیشه بودند، طوفانشان فرو گرفت. بعد از آن هم حضرت نوح سالهای طولانی در این دنیا زندگی کرد. اگر انسانی به دور از هیاهوی شهرها و فارغ از غوغا و جنجال آنها زندگی کند، این امکان برای او وجود دارد که صدها سال قوی، سالم و به دور از هر گونه بیماری و هر گونه دارویی که موجب کوتاهی عمر می گردد، زندگی کند. اساسا از نظر عقلی این امکان برای نوع انسان وجود دارد که اگر در برابر ناملایمات پایدار باشد، بیماریهای مختلف به سراغ او نیاید، و غذاهایی که امکان هضم آنها برای او وجود ندارد، توانش را فرسایش ندهد، مدت زیادی به زندگی خود ادامه دهد. از نظر دانشمندان علوم پزشکی و علوم اجتماعی، چون توان و قوای جسمانی انسان محدود و مشخص است و زندگی پیشرفته امروز بسرعت این توان او را زایل می سازد و باعث کوتاهی عمر انسان می شود، بخلاف زندگی ابتدایی و ساده که توان و قوای جسمانی انسان را کمتر کاهش می دهد و به همین دلیل باعث طولانی شدن عمر انسان می گردد. (۸) پزشکان معتقدند: دلیل مرگ زودرس انسانهایی که در جوامع پیشرفته و متمدن زندگی می کنند، بیماریهایی ناگهانی است که بر آنها عارض می شود، بویژه بیماریهایی درونی که انسان تنها بعد از گذشت مدتی طولانی از بروز آنها آگاه می شود، زیرا دیر آگاه شدن از این بیماریها باعث گسترش بیماری در سراسر بدن و رسوخ آن در پیکر انسان و در نتیجه از بین رفتن امکان معالجه می گردد. بنابراین اگر انسانی در زندگی مراقبت کامل بر احوال خود داشته باشد، و مواظب بیماریهایی که بر جسم او عارض می گردند باشد، بویژه بیماریهایی داخلی، که احتمال در امان ماندن کامل از آنها کمتر وجود دارد، این امکان برای او وجود دارد که صدها سال به زندگی خود ادامه دهد. البته به شرطی که حوادث و بیماریهایی که غالبا در اثر استفاده نادرست انسان از مواهب زندگی به سراغ او می آید، در کار نباشد. اما برای انسانهای شریف و بزرگوار که عنایت خدا شامل حال آنها شده، و در پناه حمایت کامل خداوندی قرار گرفته اند، امکان زندگی کردن به مدت طولانی وجود دارد. مگر نبود یونس پیامبر، علیه السلام، که خداوند درباره اش فرمود: فالتقمه الحوت و هو ملیم فلولا انه کان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون، فبذناه فی العراء و هو سقیم و انبتنا علیه شجرة من یقظین و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون، فآمنوا فمتعناهم الی حین. (۹) ماهی بلعیدش و او در خور سرزنش بود. پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند. پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم، و

بر فراز سرش بوته کدویی رویانیدیم. و او را به رسالت بر صد هزار کس و بیشتر فرستادیم. آنها ایمان آوردند و تا زنده بودند، برخورداریشان دادیم. همچنین خداوند متعال درباره عیسی مسیح، علیه السلام، فرمود: و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم رسول الله، و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و ان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه، ما لهم به من علم الا اتباع الظن، و ما قتلوه یقینا، بل رفعه الله الیه و كان الله عزیزا حکیما. و ان من اهل الكتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیامة یكون علیهم شهیدا. (۱۰) و نیز بدان سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم. و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر برایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند. خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند. تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را بیقین نکشته بودند. بلکه خداوند او را به نزد خود فرا برد، که خدا پیروزمند و حکیم است. و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد. این کلام خداوند که می فرماید: «لیؤمنن به قبل موته؛ پیش از مرگش به او ایمان آورد. دلالت بر این دارد که مرگ هنوز به سراغ حضرت عیسی، علیه السلام، نیامده و مرگ ایشان بعد از نزول از آسمان در زمان ظهور مهدی موعود تحقق می یابد. از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، روایت شده است که: ان عیسی بن مریم لم یمت و انه راجع الیکم قبل یوم القیامة... عیسی پسر مریم نمرده است بلکه او پیش از روز رستاخیز به سوی شما برمی گردد. مرحوم طبرسی نیز می گوید: به طریق صحیح از پیامبر روایت شده که: «کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم، یعنی المهدی، علیه السلام؛ حال شما چگونه است زمانی که زاده مریم در میان شما فرود آید، در حالی که امام شما یعنی مهدی از شماست. (۱۱) شایان ذکر است روایت یاد شده را «بخاری و «مسلم در صحیح خود روایت کرده اند. (۱۲) اما در مورد پرسش دوم که چگونه ممکن است پسر بچه ای که هنوز به سن بلوغ نرسیده به امامت برسد؟ باید گفت که وقتی در مورد بعضی از پیامبران بزرگ مشابه چنین رویدادی واقع شده است دیگر جایی برای پرسش باقی نمی ماند. (۱۳) خداوند متعال در مورد حضرت یحیی، علیه السلام، می فرماید: یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا. (۱۴) ای یحیی، کتاب را به نیرومندی بگیر. و در کودکی به او دانایی [حکمت] عطا کردیم. در مورد حضرت عیسی بن مریم، علیهما السلام، نیز خداوند می فرماید: فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا. قال انی عبدالله اتینی الكتاب و جعلنی نبیا. و جعلنی مبارکاً این ما کنت و اوصنی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا. (۱۵) [مریم] به فرزند اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟ کودک گفت: من بنده خدایم، به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است. و هر جا که باشم مرا برکت داده و تا زنده ام به نماز و زکات وصیت کرده است. ضرورت وجود حجت در مورد ضرورت وجود امام و لزوم شناخت او روایات صحیح بسیاری با تعابیر متفاوت به نقل از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در کتابهای روایی اهل سنت وارد شده است که برخی از آنها به قرار زیر است: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة. هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. من مات و لیس علیه طاعة امام فمیتة میتة جاهلیة. هر کس بمیرد و بر طاعت امامی نباشد مردن او مردن جاهلیت است. من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة. (۱۶) هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. مشابه این روایت در روایات اهل سنت فراوان است که ما به همین مقدار بسنده می کنیم. بنابراین بر هر مسلمان صالح اعتقاد به پیروی از امام زمان خود واجب است. البته امامی که به مقام عصمت رسیده و مصون از هر گونه اشتباه و لغزش است. چنانکه رسول خدا، صلی الله علیه و آله، معصوم بود. زیرا امام الگو و نمونه است و شایسته نیست که الگو و نمونه انسانها دچار لغزش و اشتباه گردد. آنچه گفته شد همان چیزی است که امامیه پذیرفته و مبنای اعتقاد آنها به ضرورت وجود امام منتظر، علیه السلام، گشته است. ضرورت وجود واسطه فیض نکته دقیقتری که در اینجا مطرح است موضوع ضرورت وجود واسطه فیض الهی در جهان است، همو که نبودش موجب می گردد زمین ساکنانش را در خود فرو برد. به اعتقاد شیعه حجت های الهی، درهای رحمت خداوند و سرچشمه برکاتی هستند که از جانب خداوند به بندگانش ارزانی می شود. در قرآن کریم می خوانیم: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة... (۱۷) ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به درگاه

او وسیله‌ای بیاید. و در آیه‌ای دیگر: اولئك الذين يدعون يبتغون الي ربهم الوسيلة ايهم اقرب... (۱۸) آنهايي که کافران به خدایي می‌خوانند، در صدد آنند که خود به درگاه پروردگارشان وسیله‌ای بیابند و مقرب‌ترین شوند... شیخ صدوق به اسناد خود از سلیمان بن جعفر روایت می‌کند که: سالت الرضا، علیه‌السلام، فقلت: تخلوا الارض من حجة؟ فقال: لو خلت الارض طرفه عين من حجة لساخت باهلها... از [امام] رضا، علیه‌السلام، پرسیدم: آیا زمین از حجت خالی می‌شود؟ فرمود: اگر زمین یک چشم بر هم زدن از حجت خالی شود، ساکنانش را در خود می‌برد. ایشان همچنین از امام باقر، علیه‌السلام، روایت می‌کند که: لو بقیت الارض یوما بلا امام منا لساخت باهلها و لعذبهم الله باشد عذابه. ان الله تبارک و تعالی جعلنا حجة فی ارضه، و امانا فی الارض لاهلها، لن یزالوا فی امان من ان تسیخ بهم الارض ما دنا بین اظههم. (۱۹) اگر زمین یک روز بدون امامی از ما بماند، ساکنانش را در خود فرو می‌برد و خداوند اهل زمین را به سخت‌ترین شکلی عذاب می‌کند. خداوند، تبارک و تعالی، ما را حجت بر روی زمین و مایه ایمنی اهل آن قرار داده است. و تا زمانی که ما در میان اهل زمین هستیم آنها از اینکه در زمین فرو برده شوند در امانند. بنابراین، همچنانکه، ائمه، علیهم‌السلام، واسطه‌های رحمت خداوند متعال در افاضه دین حق‌اند، واسطه‌های جاری شدن برکات زمین و آسمان بر بندگان نیز هستند. پی‌نوشتها: ۱. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۸. ۲. ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۳۲. ۳. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷. ۴. ابن عربی، همان، ص ۳۳۷. ۵. همان، ص ۳۳۷ - ۳۳۸. ۶. الشیخ الصدوق، محمد بن علی، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۸. همچنین ر.ک: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۶، ح ۵. ۷. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴. ۸. ر.ک: النجار، عبدالوهاب، قصص الانبیاء، ص ۴۸. ۹. سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۴۲ - ۱۴۸. ۱۰. سوره نساء (۴)، آیه ۱۵۸ - ۱۵۹. ۱۱. ر.ک: البخاری، اسماعیل بن ابراهیم، صحیح البخاری، ج ۴، کتاب الانبیاء، ص ۲۰۵، ح ۴۹؛ النیشابوری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۱، کتاب الایمان، ص ۹۴، ح ۲۴۴ - ۲۴۶؛ ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۲ و ۳۳۶. ۱۲. به نظر می‌رسد کسانی چون «ابن حجر» بدون توجه به آیات قرآن موضوع مهدویت و به امامت رسیدن امام مهدی، علیه‌السلام، در سن پنج‌سالگی را انکار کرده‌اند که این ناشی از عدم درک درست ایشان است. رجوع شود به... ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۰۰. ۱۳- سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۲. ۱۴- همان، آیه ۲۹. ۱۵- ر.ک: ابن حنبل، احمد، همان، ج ۳، ص ۴۴۶ و ج ۴، ص ۹۶؛ النیشابوری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج، همان، ج ۶، ص ۲۱ - ۲۲؛ البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۵۶؛ ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۱۷؛ الایمنی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۵۹. ۱۶- سوره مائده (۵)، آیه ۳۵. ۱۷- سوره اسراء، آیه ۵۷. ۱۸- الشیخ الصدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، علیه‌السلام، ص ۱۵۰ - ۱۵۱. همچنین ر.ک: المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۳، ص ۲۹. ۱۹- الشیخ الصدوق، محمد بن علی، کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۱۱۸؛ المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۳۷.

نگرشی به زیارت آل یاسین

قسمت اول سلام علی آل یس درود بر آل یاسین زیارت آل یاسین، یکی از زیارتهای مشهور حضرت صاحب‌الامر، علیه‌السلام، است. راوی و ناقل این زیارت جناب ابو جعفر محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک جامع‌الحمیری القمی است که همه علمای رجال و بزرگان راوی‌شناس از او به بزرگی و قداست یاد کرده‌اند. او صاحب کتابهای متعددی بود که ظاهرا چیزی از آنها در دست نیست و چون در اواخر دوران غیبت صغری می‌زیسته مکاتبات بسیاری با ناحیه مقدسه حضرت صاحب‌الامر، علیه‌السلام، داشته و به افتخار جواب نائل آمده است. توقیعات متعددی به وسیله او نقل شده است که جمله آنها توقیعی است که متضمن زیارت شریف آل یاسین است. در آغاز توقیع مزبور چنین می‌خوانیم: به نام خدای رحمان رحیم. شما نه نسبت به امر پروردگار تعقل می‌کنید و نه از اولیای او پذیراید. حکمتی بس کامل و تمام ولی چه سودی دارد بیمها و رهنمونها نسبت به جمعی که ایمان

نمی‌آورند. سلام بر ما و بندگان شایسته خدا. هر گاه خواستید به وسیله ما به پروردگار توجه پیدا کنید و به ما متوجه شوید، پس آن گونه که خدای تعالی فرموده است بگویید: بر آل یس درود و سلام باد... با شرح این مقدمه به شرح اولین سلام زیارت یاد شده می‌پردازیم: این سلام نخست از لطافت و ادب خاصی برخوردار است زیرا گرچه این زیارت شریفه زیارت امام زمان، علیه‌السلام، است و همه سلامهای بعدی به آن وجود مقدس اختصاص دارد زدر اولین گام، سلام است بر همه این خاندان و درود است بر تمامی این دودمان. گویا چنین گفته‌اند که: تو که زائری و می‌خواهی مرا زیارت کنی، تو که مایلی بر من سلام و درود داشته باشی، ادب اقتضا می‌کند که اول به همه خاندان من، آباء گرامی و اجداد طاهرین من سلام کنی و درود بر آنها را، حتی بر سلام خاص من مقدم داری. آنان پدران و اجداد منند و از هر جهت احترام و اکرامشان فرض است و لازم. ظاهراً سلام بر خاندان رسالت، علیهم‌السلام، به عنوان «آل یس از دو آیه شریفه قرآن استفاده شده است یکی نخستین آیه سوره مبارکه یس است. در روایات رسیده است کلمه «یس» اولین آیه این سوره نام نامی و اسم سامی حضرت ختمی مرتبت است که به نقل یک حدیث در این جهت بسنده می‌کنیم. عن سفیان بن سعید الثوری عن الصادق، علیه‌السلام، قال له: یا ابن رسول الله، ما معنی قول الله عز و جل «یس»؟ قال: اسم من اسماء النبی و معناه یا ایها السامع الوحی. (۱) سفیان ثوری به حضرت صادق، علیه‌السلام، عرضه داشت: ای پسر رسول خدا، معنای کلام پروردگار عز و جل «یس چیست؟ فرمود: نامی است از نام‌های پیامبر و معنایش، ای شنونده وحی است. دیگری آیه ۱۳۰ سوره صافات است «سلام علی آل یاسین بیشتر مفسران و و قراء قرائت نافع و ابن عامر و یعقوب را در این آیه آل یاسین ضبط کرده‌اند نه الیاسین. (۲) احادیث بسیاری در تایید این قرائت و این که مراد در این آیه سلام بر اهل بیت پیامبر خاتم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، است، رسیده است که به عنوان نمونه یکی از آنها را می‌آوریم. حضرت صادق، علیه‌السلام، از جد امجدش امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، نقل فرموده است که درباره آیه شریفه «سلام علی آل یس»، فرمود: یس محمد و نحن آل یس. (۳) یس محمد است و ما خاندان و دودمان یس هستیم. مفسرین خاصه و عامه در تفاسیرشان از ابن عباس آورده‌اند که: «آل یس آل محمد، علیهم‌السلام اند» و یا «ما آل محمد آل یس هستیم». (۴) اطلاق اسم یس بر رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و آل یس بر اهل بیت پاک و عترت و خاندان طاهرین او گویا جزء مطالبی بوده که جملگی بر آن بوده‌اند. لذا در اشعار تازی و فارسی فراوان این تعبیرات دیده می‌شود. مرحوم ابن شهر آشوب از حصکفی آورده است: یا ابن یاسین و طاسین و حامیم و نونایا ابن من انزل فیه السابقون السابقون (۵) سید حمیری گوید: یا نفس، لا تمحضی بالنصح مجتهدا علی الموده الا آل یاسینا (۶) ای دل، خیر خواه خالص کسی مباش و در دوستی هیچ کس کوشش و تلاش منما ز مگر سبت به آل یس. ناشی صغیر، شاعر بلند پایه سده چهارم در مطلع قصیده‌ای چنین گوید: یا آل یاسین من یحبکم بغیر شک لفسه نصحا (۷) ای آل یس، هر کس شما را دوست بدارد، بی هیچ شکی، برای خود خیرخواهی نموده است. عبدالرحمان بن احمد جامی - در قسمتی از قصیده‌ای که در مدح حضرت رضا، علیه‌السلام، سروده است - گوید: سلام علی آل طه و یس سلام علی آل خیر النبیین سلام علی روضه حل فیها امام یباهی به الملک و الدین سنایی غزنوی نیز در چکامه مبسوط پر محتوایی که بیانگر تشیع اوست از خاندان رسالت، علیهم‌السلام، به عنوان آل یس تعبیر نموده است که چند بیتش را می‌آوریم: گر همی مؤمن شماری خویشان را، بایدت مهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن بندگان کن آل یاسین را به جان تا روز حشر همچو بی‌دینان نباید روی اصغر داشتن (۸) × برگرفته از کتاب «سلام بر پرچم افراشته، شرح سلامهای زیارت آل یاسین با اندکی تصرف و تلخیص. پی‌نوشتها: ۱. معانی الاخبار، ۲۲، تفسیر برهان ج ۴، ص ۳. ۲. تفسیر ابوالفتوح ج ۹، ص ۳۳۸، تفسیر مجمع‌البیان ج ۸، ص ۴۵۶، زده قرائت، ص ۴۵۱. ۳. تفسیر برهان ج ۴، ص ۳۳، برای اطلاع بیشتر از این روایات می‌توان به جلد ۲۳ بحارالانوار صص ۱۶۷ تا ۱۷۱ (باب ان آل یس آل محمد، علیهم‌السلام) مراجعه نمود. ۴. تفسیر مجمع‌البیان ج ۸، ص ۴۵۷، تفسیر قرطبی ج ۱۵، ص ۱۱۹، تفسیر آلوسی ج ۲۳، ص ۱۴۲. ۵. مناقب آل ابی‌طالب ج ۲، ص ۳. ۶. تفسیر ابوالفتوح ج ۹، ص ۲۶۲. ۷. الغدیر ج ۴، ص ۲۴. ۸. کلیات دیوان سنایی، ص ۴۶۷، ۴۷۱.

نسبت آیه الله شهید سید محمد صدر، قدس سره، با سلسله ای که از نظر صحت، وضوح و تواتر کم نظیر است به امام هفتم امام موسی کاظم، علیه السلام، می رسد. داستان ولادت آن بزرگوار خود جلوه ای است از لطف و فضل بی کران الهی. مادر گرامی ایشان از داشتن فرزند ناامید بود به همین دلیل در اثنای سفر حج به پیامبر اکرم متوسل شد و نذر کرد که اگر صاحب پسری شود او را محمد بنامد. بدین ترتیب پس از مدت زمانی کوتاه این حاجت برآورده گشت و آیه الله سید محمد صدر در سالروز ولادت پیامبر عظیم الشان اسلام ۱۷ ربیع الاول سال ۱۳۶۲ ق. پای به عرصه وجود گذارد. ایشان تحت سرپرستی جد مادری خود آیه الله العظمی شیخ محمدرضا آل یاسین، قدس سره، که از مراجع مشهور بودند و مدتی پس از وفات سید ابوالحسن اصفهانی، قدس سره، به عنوان بزرگترین مرجع شناخته شده بودند، همچنین پدر بزرگوارشان حاج سید محمدصادق صدر، قدس سره، پرورش یافتند و بدین ترتیب از همان ابتدای کودکی در خانه علم و فضل طعم شیرین علم را چشیدند که انعکاس این آموخته ها را می شد در خلق رفیع، بزرگواری و گشاده رویی و سعه صدر ایشان مشاهده نمود. سید محمد صدر، قدس سره، دروس حوزوی را در سنین کودکی و در سال ۱۳۷۳ ق. آغاز کرد. دروس ابتدایی را نزد پدر بزرگوارش و سپس سید طالب رفاعی و شیخ حسن طرد عاملی فرا گرفت و بقیه مقدمات را نزد سید محمدتقی حکیم صاحب کتاب «اصول العامه للفقهاء المقارن» و شیخ محمدتقی ایروانی آموزش دید. در سال ۱۳۷۹ ق. شروع به فراگیری کلیات فقه کرد، فلسفه الهیه را نزد شیخ محمدرضا مظفر و اصول و فقه مقارن را نزد سید محمدتقی حکیم و فقه را نزد شیخ محمدتقی ایروانی فرا گرفت. سید محمد صدر در این دوره همچنین از محضر شیخ مهدی مظفر در زمینه کلیات فقه، سید عبدالوهاب کربلانی در زمینه زبان انگلیسی، دکتر حاتم کعبی در علم نفس و دکتر فاضل حسین در تاریخ بهره برد. و در زمینه زبان انگلیسی و تاریخ از جمله موفقترین دانشجویان به شمار می رفت. با پایان یافتن کلیات، سید محمد صدر در سال ۱۳۸۳ ق. وارد مرحله بالاتر شده به فراگیری کفایه و مکاسب پرداخت. ایشان کتاب کفایه، نوشته آخوند خراسانی، را نزد سید محمدباقر صدر، بخشی از کتاب مکاسب نوشته شیخ مرتضی انصاری را نزد سید محمدتقی حکیم و بقیه آن را نزد شیخ صدر باکوبی یکی از مبرزین فضلالی حوزه که به ورع و راستی مشهور بود تلمذ نمودند. پس از فراگیری کفایه و مکاسب به مرحله فراگیری دروس خارج رسید و همزمان از جلسات درس خارج اصول شهید محمدباقر صدر و آیه الله خوئی استفاده نمود. در مجموع استادان ایشان در دروس خارج فقه و اصول عبارتند از: سید محمدباقر صدر و آیه الله خوئی در دوره کامل اصول و کتاب طهارت، امام خمینی، قدس سره، در کتاب مکاسب و سید محسن حکیم در کتاب مضاربه. از جمله مهمترین مشایخی که به شهید صدر، قدس سره، اجازه روایت داده اند می توان به آیه الله ملا محسن طهرانی مشهور به آغا بزرگ طهرانی صاحب کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، پدرش سید محمدصادق صدر، دایی ایشان شیخ مرتضی آل یاسین و پسر عمویش آیه الله سید آغا حسین خادم الشریعه، سید عبدالرزاق مرقم صاحب کتاب «مقتل الحسین، علیه السلام، آیه الله سید حسین خراسانی و آیه الله سید عبدالعلی سبزواری و نیز دکتر حسین علی محفوظ اشاره کرد. همچنین شهید سید محمد صدر، قدس سره، در سال ۱۳۶۹ ق. و در سن ۳۴ سالگی مفتخر به کسب اجازه اجتهاد از محضر استاد بزرگوارشان سید محمد باقر صدر، قدس سره، گشت. شهید صدر، قدس سره، علاوه بر فراگیری دروس و استفاده از محضر استادان خود به ارایه درس و آموزش طلاب نیز می پرداختند که در این زمینه از جمله جلسات درس ایشان که تا آخر عمر شریفشان ادامه داشت به مواردی اشاره می کنیم: بحث اصولی بر متن کفایه الاصول، نوشته آخوند خراسانی، قدس سره، بحث فقهی استدلالی بر متن شرایع الاسلام محقق حلی، قدس سره، و نیز جلسات تفسیر قرآن کریم. ویژگی جلسات تفسیر شهید صدر، قدس سره، که ایشان را از سایر استادان متمایز می ساخت این بود که ایشان تفسیر قرآن کریم را از انتها یعنی از سوره مبارکه ناس شروع می کرد. با توجه به اینکه اغلب استادان قرآن را از ابتدا تفسیر می کنند در نتیجه سوره های

ابتدایی قرآن به طور مفصل و مشروح بیان می‌شوند و هر چه به سوره‌های انتهایی نزدیک می‌شویم تفسیر اشاره‌وار با ارجاع به مطالب قبلی بیان می‌شود. لذا شیوه استاد باعث می‌شد که سوره‌های انتهایی با تفصیل بیشتر بیان شوند و در مجموع از مباحث استادان مختلف دوره کاملی از تفسیر قرآن کریم به دست آید. عوامل متعدد در رشد و شکوفایی بعد علمی شهید صدر، قدس سره، مؤثر بودند که از جمله مهمترین آنها می‌توان به عوامل زیر اشاره نمود: ۱- آگاهی ایشان از آراء و نظرات چهارگانه چهار تن از مشهورترین مجتهدان یعنی شهید سید محمدباقر صدر، قدس سره، آیه‌الله العظمی خوئی، قدس سره، سید محسن حکیم و امام خمینی، قدس سره. ۲- ویژگی سید محمدباقر صدر، قدس سره، در بیان مسائل و آرای جدید در زمینه اصول که این ویژگی در خصیت شهید محمد صدر، قدس سره، نیز تاثیر قابل توجهی گذاشته بود. ۳- اعلیت ایشان علاوه بر آنکه از دو مورد فوق قابل دریافت است، خصوصا در درس اصول خارج مورد اذعان طلابی بوده و هست که در بحث ایشان و بحث سایر استادان شرکت داشته‌اند. لازم به تذکر است که شهید سید محمد صدر، قدس سره، علاوه بر طی مدارج علمی و استفاده از محضر علمای و فضیله‌های حوزه در زمینه معرفت الهی و علوم اخلاقی نیز با بهره‌گیری از محضر یکی از کسبه نجف اشرف مراحل سیر و سلوک معنوی را طی نمود. از ویژگیهای شهید سید محمد صدر، می‌توان به خوش خلقی و تواضع ایشان اشاره نمود. همچنین ایشان در پاسخگویی به سؤالات فقهی، علمی و فکری از سرعت عمل قابل توجهی برخوردار بود. آنچه در برخورد با استاد بسیار جلب توجه می‌کرد، حالت مراقبت و سلوک عرفانی ایشان بود. شهید صدر، دائما مراقب بود که در فعل و قول از خط الهی منحرف نشده، جانب اخلاص را رعایت کند و خود را از هر گونه ریا و تکبر دور نگاهدارند و به همین دلیل بود که هرگز اجازه نمی‌داد کسی دست ایشان را بیوسد و یا موقع ورود ایشان به احترامشان صلوات نفرستد. شهید صدر، قدس سره، آنچنان در زمینه رعایت تقوی در همه اعمال و رفتار خود سعی می‌نمود که حتی مؤذنی را که در قرائت اذان اشتباه می‌کرد از اذان گفتن منع نکرده و فرمود: «نمی‌خواهم او را منع کنم، چه بسا میان او و خداوند ارتباط و اتصالی باشد که با این کار آن ارتباط از بین برود». ایشان در پاسخگویی به سؤالات نیز همیشه احتیاط می‌کرد تا مبدا سخنی به دور از تقوی از ایشان صادر گردد. در رابطه با علاقه و پشتکار ایشان در عبادت و سحرخیزی، یکی از نزدیکان شهید سید محمدباقر صدر، قدس سره، نقل کرده است که روزی حاج سید محمدصادق صدر، قدس سره، نزد شهید سید محمدباقر صدر رفته، از فرزند خود یعنی سید محمد صدر، قدس سره، نزد ایشان شکایت کرد. شکایت پدر نه از جهات قصور یا تقصیر فرزند بلکه به دلیل کثرت عبادت و شب‌زنده‌داری و گریه‌های شبانه او بود تا آنجا که سلامتی او را در خطر انداخته بود بدین ترتیب شهید سید محمد صدر، قدس سره، از ایشان خواستند تا در عبادت و شب‌زنده‌داری جانب اعتدال را نگاهدارد و از آنجا که اطاعت از استاد لازم بود سید محمد صدر، نیز خواسته استاد را اجابت کرد. آن عالم بزرگوار در آخرین روزهای عمر شریف خود برای مقابله با رژیم بعث عراق، کفن پوشید و پس از وداع با نزدیکان و بستگان به قصد اقامه نماز جمعه به سمت مسجد کوفه که درهای آن توسط رژیم بعث بسته شده بود به راه افتاد، ایشان آن روز موفق شد با گشودن درهای مسجد نماز جمعه را با حضور جمع زیادی از مردم اقامه کند، اما حکومت عراق که از این حرکت ایشان سخت پریشان شده بود در ۳۰ بهمن ۱۳۷۷ خودرو حامل ایشان و دو فرزندش را مورد حمله قرار داد و آن بزرگوار و فرزندانش را به شهادت رساند. روحش شاد و راهش مستدام باد. از این شهید گرانقدر آثار متعدد و ارزنده‌ای به جا مانده که برخی از آنها چاپ شده و برخی به صورت دست‌نویس باقی است. یکی از ارزنده‌ترین آثار ایشان کتاب «موسوعه الامام المهدي، عليه السلام» است که از این مجموعه تاکنون چهار جلد منتشر شده است: ۱- تاریخ الغیبه الصغری ۲- تاریخ الغیبه الکبری ۳- تاریخ ما بعد الظهور ۴- الیوم الموعود بین الفکر المادی و الدینی و جلد پنجم این مجموعه به صورت دست‌نویس است و این امکان وجود دارد که مجموعه مذکور تا ۱۲ جلد برسد. شهید سید محمد صدر، قدس سره، خود در یکی از جلسات درس در مورد این مجموعه فرمود: این مجموعه برای هر سؤالی که درباره مساله مهدویت به ذهن خطور می‌کند، گشوده است تا سؤال مورد نظر را بر آن بیفزاییم. این مجموعه از آثار که مشتمل است بر آرا و نظرات پیرامون

سؤالات متنوع حول مساله مهدویت و نیز نقد و بحث‌برخی از آراء، مجموعه‌ای است نسبتاً کامل و جامع که می‌تواند مسلمین خصوصاً شیعیان را در این زمینه مستغنی کند. نکته جالب توجه درباره این مجموعه آن است که سید محمد صدر در سن ۲۹ سالگی این مجموعه را تالیف کرده‌اند. با این مقدمه به شرح اجمالی مطالب مطرح شده در مجموعه یاد شده می‌پردازیم: ۱- تاریخ الغیبه الصغری نخستین جلد از «موسوعه الامام المهدی به بررسی تاریخ غیبت صغری اختصاص دارد. مؤلف کتاب، در این جلد با روشی جدید به تحلیل تاریخ زندگانی حضرت هادی، حضرت عسکری و حضرت مهدی، علیهم‌السلام، پرداخته است. کتاب «تاریخ الغیبه الصغری»، با مقدمه‌ای مبسوط از شهید سید محمدباقر صدر، استاد شهید سید محمد صدر، با عنوان «بحث حول المهدی شروع می‌شود، که این مقدمه بعدها به صورت مستقل به چاپ رسیده است. شهید سید محمدباقر صدر در پایان این مقدمه می‌گوید: پس من به همین مقدار اکتفا می‌کنم و توضیح و تشریح مسائل را به این کتاب وامی‌گذارم. برآستی که این کتاب، مجموعه‌ایست گرانقدر درباره امام مهدی، علیه‌السلام، که به وسیله یکی از فرزندان شاگردان عزیز ما یعنی علامه بحاثه سید محمد صدر، نوشته شده و تا کنون نظیر این نوشته در میان کتب و تصانیف شیعه از جهت جامعیت مطالب وجود نداشته است... پس از مقدمه شهید سید محمدباقر صدر شاهد مقدمه‌ای از مؤلف هستیم که در آن به نقاط ضعف تاریخنگاری اسلامی به طور عام و تاریخنگاری شیعی به طور خاص اشاره شده است. مؤلف اساسی‌ترین نقاط ضعف تاریخنگاری شیعی را چنین بیان می‌کند: ۱- تاکید بر جنبه اعتقادی موضوع امامت و اثبات امامت ائمه و بی‌توجهی به تلاشها و فعالیت‌هایی که ائمه، علیهم‌السلام، در عرصه اجتماع داشته‌اند. و همچنین نپرداختن به رویدادها، انقلابها و حوادث اجتماعی که در عصر ائمه به وقوع پیوسته است؛ ۲- پراکندگی، و نبود دسته‌بندی‌های مناسب در بیان رویدادها و وقایع تاریخی؛ ۳- مشخص نبودن زمان و مکان بسیاری از وقایع تاریخی و عدم ذکر رویدادهای همزمان با یک حادثه تاریخی خاص؛ ۴- رعایت نکردن حجم مورد نیاز هر مطلب تاریخی و در نتیجه زیاده‌گویی در جایی که باید اختصار گذشت و گزیده‌گویی در جایی که نیاز به تفصیل است. مطالب کتاب در دو بخش اصلی سامان یافته است؛ بخش اول تاریخ زندگانی امام هادی و امام حسن عسکری، علیهما‌السلام، که در آن در ضمن چهار فصل موضوعات زیر بررسی شده است: ۱- عصر امامت امام هادی و امام حسن عسکری، علیهما‌السلام (ویژگی‌های این عصر و نهضت‌هایی که در آن واقع شده است)؛ ۲- تاریخ امام علی بن محمد هادی، علیه‌السلام؛ ۳- تاریخ امام حسن بن علی عسکری، علیه‌السلام؛ ۴- تاریخ امام مهدی، علیه‌السلام، در زمان زندگی پدرشان؛ بخش دوم کتاب به بررسی تاریخ غیبت صغری اختصاص دارد. اصلی‌ترین عناوین که در این قسمت مورد بررسی قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از: ۱- تاریخ عمومی دوران غیبت صغری؛ ۲- خط مشی‌های عمومی [حضرت مهدی] در این دوران؛ ۳- سفیران چهارگانه، زندگانی و فعالیت‌های آنها؛ ۴- سفیران دروغین امام مهدی؛ ۵- امام مهدی، زندگی و فعالیت‌های ایشان؛ ۶- شایان ذکر است بخش اول کتاب «تاریخ الغیبه الصغری توسط آقای محمد امامی شیرازی ترجمه شده و با نام «پژوهشی در زندگی امام مهدی و نگرش به تاریخ غیبت صغری شده است. ۲- تاریخ الغیبه الکبری این کتاب پس از بحثی مقدماتی در زمینه تقسیم غیبت در ضمن سه بخش موضوعات زیر را مورد بررسی قرار داده است: بخش اول: تاریخ شخص امام مهدی، علیه‌السلام این بخش مشتمل بر فصول زیر است: از جمله مهمترین مشایخی که به شهید صدر، قدس سره، اجازه روایت داده‌اند می‌توان به آیه‌الله ملا محسن طهرانی مشهور به آغا بزرگ طهرانی صاحب کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، اشاره کرد. از ویژگی‌های شهید سید محمد صدر، می‌توان به خوش‌خلقی و تواضع ایشان اشاره نمود. همچنین ایشان در پاسخگویی به سؤالات فقهی، علمی و فکری از سرعت عمل قابل توجهی برخوردار بود. شهید صدر، دائماً مراقب بود که در فعل و قول از خط الهی منحرف نشده، جانب اخلاص را رعایت کند و خود را از هر گونه ریا و تکبر دور نگاهدارند و به همین دلیل بود که هرگز اجازه نمی‌داد کسی دست ایشان را ببوسد. ۱- راز اساسی غیبت امام مهدی، علیه‌السلام؛ ۲- تکلیف اسلامی امام مهدی، علیه‌السلام، در زمان غیبت؛ ۳- زندگی شخصی امام مهدی، علیه‌السلام؛ ۴- ملاقات با امام مهدی، علیه‌السلام، در دوران غیبت کبری؛ ۵- نامه امام

مهدی، علیه‌السلام، برای شیخ مفید. بخش دوم: تاریخ انسانی در عصر غیبت کبری این بخش مشتمل بر فصول زیر است: ۱- بررسی اخباری که در زمینه پیشگویی آینده وارد شده‌اند؛ ۲- پیشگویی‌هایی که در اخبار آمده است. ۳- تکلیف اسلامی در زمان غیبت کبری الف) عزلت یا جهاد ب) تقیه ج) انتظار بخش سوم: شرایط و نشانه‌های ظهور این بخش مشتمل بر فصول زیر است: ۱- شرایط ظهور مؤلف در این فصل، ضمن بیان تفاوت میان شرایط و نشانه‌های ظهور، این موضوعات را مورد بررسی قرار داده است: شرایط لازم برای تحقق ظهور و حکومت عدل جهانی، ارتباط شرایط ظهور با طرح و برنامه الهی و طرح و برنامه خاص خداوندی برای تعیین و به وجود آوردن شخصی که بتواند جهان را رهبری کند. ۲- نشانه‌های ظهور مؤلف در این فصل ابتدا، روش کلی خود را در برخورد با روایات مربوط به تعداد نشانه‌های ظهور بیان می‌کند، سپس به بیان مفهوم نشانه و انواع تقسیم‌بندیها در این زمینه می‌پردازد. در ادامه برخی اشکالات و ابهاماتی را که در زمینه نشانه‌های ظهور مطرح شده‌اند، بیان می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد. سپس نشانه‌های ظهور را اعم از حتمی و غیر حتمی با عنایت به تقسیم‌بندی آنها از نقطه‌نظرهای مختلف بیان می‌کند. ۳- تاریخ مابعدالظهور این کتاب ابتدا در مقدمه خود درباره اهمیت شناختن تاریخ بعد از ظهور، طرق استدلالی به کار گرفته شده در کتاب برای تمیز دادن مطالب صحیح و ناصحیح از یکدیگر، مشکلات موجود در بحث کردن از تاریخ بعد از ظهور، راه حل مشکلات مذکور و نیز بیان سرفصل مطالب مطرح شده در ادامه کتاب، مطالبی را بیان کرده است. در ادامه تاریخ بعد از ظهور سه بخش بیان گردیده است: بخش اول: مقدمات ظهور این بخش خود در دو باب بیان گردیده است: باب اول: مطالب اساسی و زیر بنایی مربوط به ظهور که خود در پنج عنوان مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا به طور اجمال به این پنج عنوان اشاره می‌کنیم: ۱- ارتباط روز ظهور با طرح کلی خداوند برای بشریت؛ ۲- تاثیر غیبت کبری بر بعد از ظهور؛ ۳- تعیین زمان ظهور با توجه به شرایط و نشانه‌های آن و نیز فایده تحقق این نشانه‌ها در نسبت با زمان بعد از ظهور؛ ۴- طرح و برنامه کلی امام مهدی، علیه‌السلام، در ارتباط با زندگی، وجود و قانونگذاری؛ ۵- طرح و نقشه کلی خداوند برای دوران بعد از ظهور. باب دوم: در این باب، حوادث و وقایع نزدیک به زمان ظهور از قبیل جنگهای سفیانی، فتنه دجال، قتل نفس زکیه و... بیان گردیده‌اند. بخش دوم: حوادث مربوط به ظهور و برپایی حکومت جهانی امام زمان، علیه‌السلام، تا زمان وفات آن امام، علیه‌السلام؛ این بخش مشتمل بر چهار فصل است: ۱- معنای ظهور و چگونگی آن و رویدادهایی که در مسیر حرکت امام مهدی، علیه‌السلام، به سمت عراق رخ می‌دهد؛ ۲- چگونگی برپایی عدل در جهان به دست امام مهدی، علیه‌السلام؛ ۳- حکومت جهانی امام مهدی، علیه‌السلام؛ ۴- چگونگی ارتحال امام مهدی، علیه‌السلام؛ بخش سوم: جهان بعد از امام مهدی، علیه‌السلام. این بخش نسبت به دو بخش قبل مختصرتر است و تفصیل مطالب آن به کتاب چهارم واگذار شده است، در بخش سوم کتاب در دو باب تنظیم گردیده است: ۱- رهبری بعد از امام مهدی، علیه‌السلام؛ ۲- سرنوشت نهایی بشریت. ۴- الیوم الموعود بین الفکر المادی و الدینی سه کتاب قبلی در مورد تاریخ امام مهدی، علیه‌السلام، از دیدگاه امامیه بود. در این کتاب مؤلف اعتقاد به وجود روز موعود و آینده‌ای درخشان و امیدوارکننده برای بشریت را از دو دیدگاه مادی و دینی بررسی کرده است. در بخش اول این کتاب مؤلف به طور مختصر بر این نکته تاکید می‌کند که فرد مادی با اتکاء به دیدگاه مادی‌اش نمی‌تواند آینده‌ای درخشان و سعادت‌مند را برای جهان پیشگویی کند اما در میان مذاهب مادی مارکسیسم به سبب دیدگاه ویژه‌ای که در زمینه جامعه و تاریخ بشریت دارد عقیده‌ای متفاوت با سایر مذاهب مادی دارد. در بخش دوم کتاب به طور مفصل دیدگاه مارکسیسم مورد بررسی قرار گرفته است، روال بحث در این بخش به صورت زیر می‌باشد: مقدمه این بخش خود شامل سه مبحث زیر است: ۱- مضمون مشترک بین مادیت تاریخی و سنت عام الهی؛ در این بخش بشارت به آینده‌ای سعادت‌مند برای بشریت به عنوان عقیده و نظریه‌ای مشترک مطرح گردیده است. ۲- ریشه‌ها و سرچشمه‌های تفکر مارکسیستی در این قسمت به دلایل به وجود آمدن تفکر مارکسیستی در بین انسانها اشاره شده است؛ ۳- مشکلات موجود در مباحثه و گفتگو با مارکسیستها. پس از این مقدمه مؤلف برای بیان (مادیت تاریخی) ابتدا دو مبحث زیر را به صورت مقدمه

بحث بیان کرده سپس به تشریح نظریه مادیت تاریخی می‌پردازد: ۱- پایه‌های فلسفی مادیت تاریخی؛ ۲- پایه‌های اقتصادی و اجتماعی مادیت تاریخی. بخش سوم کتاب آینده سعادت‌مند برای بشریت را از نقطه نظر سنت عام الهی برای تکامل بشریت مورد بحث فرار داده است. در این بخش مطالب زیر به چشم می‌خورد: ۱- پایه‌ها و اصولی که این طرح و سنت عام الهی بر آنها استوار گردیده است؛ ۲- تفصیل و تشریح طرح و سنت عام الهی و مراحل آن؛ ۳- تطبیق بعضی حوادث تاریخی با طرح سنت عام الهی و نیز بیان برخی شبهات و ایرادات پیرامون سنت عام الهی و پاسخگویی به آنها. قابل ذکر است که مؤلف در این کتاب طرح عام الهی را در مقابله با مادیت تاریخی که مارکسیست‌ها به آن قائلند مورد بررسی قرار داده است و از این دو نقطه نظر آینده بشریت را به تصویر کشیده است. × زندگینامه شهید سید محمد صدر، با استفاده از کتاب «نبذة مختصرة عن حياة الشهيد السيد محمد الصدر» که توسط مؤسسه الرضا، علیه السلام، تهیه شده، تنظیم گردیده است. از این شهید گرانقدر آثار متعدد و ارزنده‌ای به جا مانده که برخی از آنها چاپ شده و برخی به صورت دست‌نویس باقی است. یکی از ارزنده‌ترین آثار ایشان کتاب «موسوعة الامام المهدي، علیه السلام» است نخستین جلد از «موسوعة الامام المهدي» به بررسی تاریخ غیبت صغری اختصاص دارد. مؤلف کتاب، در این جلد با روشی جدید به تحلیل تاریخ زندگانی حضرت هادی، حضرت عسکری و حضرت مهدی، علیهم السلام، پرداخته است.

شهر آرزو

در صبح یک آدینه! سوار بر سمند سپیده با رایت آفتاب بر دوش، تا به اهتزاز درآورد آن را بر بلندای گنبد گیتی! او می‌آید تا با آذرخش ذوالفقارش سینه شب را بشکافد! و خورشید خدا را نمایان سازد! او می‌آید زیباتر از هزار نگار و خوبتر از صد هزار بهار! او می‌آید و از بادهای خزانی، انتقام همه لاله‌های پرپر را می‌گیرد! همان بهاری که لاله‌ها به احترام او برخاسته‌اند و آن نگاری که، نرگسها نگران مقدم اویند. شاهدی که شقایقها آینه افروز نگاهش هستند و چشمه‌ها به دنبال او جاری می‌گردند. و مردی که پیشاپیش مشرق آفتاب بهاریست و بوی خدا از ردایش جاری است. مردی که بوی سحر، صفای سپیده، صداقت آینه، مهربانی مهر، لطافت نسیم، نازکی گل، پاکی شبنم، تلاوت رود، غوغای صبح، ترنم باران، زلالی چشمه‌ساران، روح توفان، شکوه آسمان، صلابت کوهستان، هیبت آتشفشان، آرامش صحرا، عمق دریا و وسعت هستی با اوست. او خواهد آمد و شهری خواهد ساخت؛ به زیبایی بهشت، به وسعت تاریخ در گستره هستی. شهری خرم، شهری آباد، شهری خالی از بیداد و بهشتی تهی از جور شداد. شهری مملو از گل و گیاه و لبریز از نور و آب، شهری پر از پرنده و شکوفه و شقایق، شهری لبالب از شهد و شور و شیدایی و سرشار از هلله و شادی. او خواهد آمد و شهری خواهد ساخت که در رؤیا نمی‌آید و در خیال نمی‌گنجد. همان شهر آرزوها شهر آینه‌ها، شهر آبیها، شهر همیشه بهار، شهری که آفتابش همیشه لبخند می‌زند. شهری که آسمانش سبز است، دریایش سبز است، صحرایش سبز است، و دل‌های مردمش نیز سبز است. شهری که درختانش سبزند و هیچ گاه رخت عزا نمی‌پوشند. شهری که مرغانش، نوحه نمی‌خوانند، بادها مرثیه نمی‌سرایند، دریاها موسیقی آرامش‌بخش، پخش می‌کنند و ماهیها آواز آزادی سر می‌دهند. شهری که قناریهایش در قفس نمی‌خوانند، دل گنجشکانش نمی‌لرزد، قوهایش در خلوت نمی‌میرند، پرستوهایش مهاجرت نمی‌کنند و از سقف ایوانهایش همیشه چلچله می‌چکد. شهری که آسمان هر کجایش یک رنگ است، هوای هر بامش تابستانی است. در کنار کاخهایش، کوخهایی خراب نشده، چینه‌هایش کوتاه است و کسی برای دیدن آسمان، کلاهش نمی‌افتد. شهری که سنگفرش خیابانهایش، بال فرشتگان است. از کوچه‌هایش بوی یاس می‌آید. در تمام خانه‌هایش عطر گل محمدی می‌وزد. و از پارکهایش شمیم بهشت به مشام می‌رسد. شهری که شیطان در آن، پرسه نمی‌زند، نگاهها مسموم نیست گوشها حرف ناحق را نمی‌شنوند، زبانها سخن لغو نمی‌گویند و دهانها گوشت مرده مسلمانی را نمی‌جویند. شهری که در آن گل را نمی‌فروشد، مسلمان از مسلمان سود نمی‌برد کسی از کسی ربا نمی‌گیرد. لباسها را مد روز نمی‌دوزند و زیباییهایش تحمیلی نیست! و کسی زیبایی‌اش را به رخ دیگران

نمی‌کشد، بر مالش نمی‌نازد و دنیایش را وسیله فخرفروشی قرار نمی‌دهد، مردانش دنیا را سه طلاقه کرده‌اند و مهریه زنانش مهر کربلا- و مهر زهراست! شهری که الگوی زنانش، فاطمه و زینب، سلام‌الله‌علیهما، است و اسوه مردانش محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و علی، علیه‌السلام، است و سوژه جوانانش حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت‌اند. شهری که در آن، گردن‌گردنکشان شکسته، زنجیر بردگان گسسته، دست‌شیاطین بسته و هر کس در جای خود نشسته! و کسی راه حق را نبسته! شهری که ساکنانش شناسنامه ندارند، هر کس به سیمایش شناخته می‌گردد و در و دیوارش آینه کاریست. شهری که در آن همه از حرام متنفرند، چرا که حلاوت حلال را چشیده‌اند، معروف مشهور است و منکر منفور. واژه ظلم و ستم از فرهنگش رفته و قاموس قسط به عدالت بین همه تقسیم شده! شهری که در آن، مسجدها سرد نیست، میکده عشق گرم است، در خانقاه سماع نیست و در مراسم شادی غفلت نمی‌رقصد و کسی کف باطل نمی‌زند. شهری که در آن ازدحام نیست، ترافیک نیست، تصادف نیست، صدای دلخراش نیست، زندان نیست، داروخانه نیست، بیماری نیست، دعوا نیست، پاسبان نیست، گاوصندوق نیست و شیر به همه می‌رسد. شهری که ماهیهای قزل‌آلا در تور توریستها حرام نمی‌شوند. داس دهقان آشیانه بلدرچین را تهدید نمی‌کند. باران از سقف آلاچیق دهقان فقیر چکه نمی‌کند. و برگ و برگ از یک آبشخور می‌خورند. شهری که شکم مردمش، گورستان حیوانات نیست. سفره‌ها با میوه و سبزی رنگین شده و بر سفره هیچ‌دلی غم‌نان نمی‌ماند و اگر غمی باشد، تنها غم یاراست و اندوه دیندار دوست. همه با فراغت بال و آسایش حالی که دارند تنها به عبادت حق مشغولند و دلها گرفتار دلدارست. و همه از باده‌الست سرمست. شهری که دنیا به مردمش رو آورده، ولی آنها از دنیا گریزانند. شهری که سیب‌زمینی در زیر زمینهایش نمی‌پوسد. پیازها آفتابی هستند، میوه‌ها در سردخانه بی‌مزه نمی‌شوند، پرتقال و خرما، خوب و بد نمی‌شود. همه مزه خوراکیها را می‌دانند و دلی حسرت چیزی را نمی‌خورد. شهری که تابلوهایش دروغ نمی‌گویند و تاب تبلیغ شکم و شهوت را ندارند. صدا و سیمایش آگهی کثرت گرایی و مصرف بیشتر پخش نمی‌کند و هیبت گودزیلا- را نمایش نمی‌دهد و عکس ابتذال، تصویر خشونت و فیلم فلاکت در آن پیدا نیست. گند اسراف از زباله‌هایش به مشام نمی‌رسد و در مصرف هر چیز اعتدال رعایت می‌گردد. شهری که در آن عملی آلوده به ریا نیست و کسی زهد نمی‌فروشد و به فسق مباهات نمی‌کند، گرگی لباس میش پوشیده، تمساح اشک نمی‌ریزد، دست التماس برای نفس به سوی کسی دراز نمی‌شود و پای تجاوز به حریم دیگران وارد نمی‌گردد. شهری که آب در لانه مورچه نمی‌افتد، کسی ساز خود را نمی‌زند، آشها شور یا بی‌نمک نمی‌شوند، ولایتی بی‌ولایت نمی‌ماند، هر کس به اندازه سعی‌ای که کرده است بهره‌مند می‌گردد، و بوی بهبودی اوضاع شنیده می‌شود. شهری که در آن دل نمی‌گیرد، حوصله سر نمی‌رود، آدمهایش کاریکاتوری رشد نکرده‌اند، نسل‌کشی نیست، خودکشی نیست، شور و غوغای زندگی بر پاست. شهری که بنرها به پیکانها پز نمی‌دهند، سوارها به پیاده‌ها پوزخند نمی‌زنند، کاخها جلو آفتاب کوخها را نمی‌گیرند، چشم و هم‌چشمی نیست، دنیا چشم کسی را نمی‌گیرد، ملاکها مدرک نیست، گرچه مدرک کسی کمتر از اجتهاد نیست و ملاکهای برتری، تقوا و پرهیزکاریست ولی حتی هیچ کس تقوایش را به رخ نمی‌کشد. شهری که در آن زمینها بی‌مرز است، پرچمها یک رنگ است، زندگی زیباست، عطر وحدت از همه جا به مشام می‌رسد و جز محارم چیزی خصوصی نیست. شهری که در آن عقل عقیل نمانده، دلها جوان می‌ماند، روی سنگ قبرها ترکیب «جوان ناکام نقش نبسته. شهری که در آن مزرعه‌ها لم یزرع نمی‌ماند، کرته‌ها معطل نشده‌اند و آبها هدر نمی‌رود. شهری که رودهایش خروشان، چشمه‌هایش جوشان، گاوهایش شیرافشان، درختانش پر بار، کشتزارهایش بی‌آفت و محصولاتش بابرکت است. شهری که باران عشق باریده و شب‌نم شوق بر گلبرگها چکیده و سبزه معرفت رویده، گل یکرنگی جوشیده و آفتاب حق همه جا دمیده و همه به آرزوهایشان رسیده‌اند. شهری چنان، که در خاطر نگنجد، در خیال نیاید، و به هیچ دلی خطور نکرده که خدا برای بندگان صالحش در چنین شهری چه چشم‌روشنی‌هایی مهیا کرده. خدایا! ما مشتاق چنین شهری هستیم، شهری که در آن دولت با کرامت خلیفه تو برپاست همان امامی که انبیا به احترام او برخاسته‌اند. و آن موعود سبزی که وعده ازلی و تخلف‌ناپذیر تو در آن

حاکمیت دارد، و در دولت دین پناهش اسلام و اهلش را عزت و سربلندی می‌بخشی و نفاق و کفر و اهلش را ذلیل و خوار می‌گردانی، مهرباناً از تو می‌خواهیم که ما را در آن دولت‌حقه، اهل دعوت به طاعتت و از پیشوایان راه هدایتت قرار دهی و به واسطه آن امام بزرگوار به ما عزت و کرامت و خیر دنیا و آخرت را عطا فرمایی. انک سمیع الدعاء یا رب العالمین.

همه را بیاز مودم...

مردم! عشق را حاجت به شناسنامه نیست. در روستایی از خراسان یا شهرک گمنامی در کناره جابلقا، همان قدر می‌توان یافتش که در آسمان پرستاره کویر. عشق، آخرین جمله خدا با موسی بود و نخستین معجزه آدم. با او چندی به گرمی رفتار کنید، تا ببینید که صدف سینه شما از چه گوهری پرداخته است. عشق را معبودی است و موعودی. بر ساقه معبود می‌پیچد تا میوه موعود چیند. از این چیدن و پیچیدن، عشق را دو نصیب است: نخست آن که خود را می‌بیند و دیگر آن که خود را نمی‌بیند. و از این دیدن و نادیدن، به سایه روشن‌هایی می‌رسد که آنجا بیرقی در دیدرس است؛ بیرقی سبز که خونی تازه پای آن ریخته‌اند. آنگاه بودن را همزیستی دو رنگ می‌فهمد: سبز و سرخ. غروبهای در خون، طعن تحقیر به زندگانی ماست. یک یک می‌آیند و دفتر روزگار ما را ورق می‌زنند. نامهای ما، ترانه لودگی‌های چرخ است. فراوان می‌خوانیم که فرزندی، پدری را، و مادری، فرزند خردش را فروخت. و نمی‌دانیم که این فرزندکشی‌ها و آن پدر کشتگی‌ها، تا وقتی که سطرهای سیاه صفحه حوادث روزنامه‌ها را می‌خراشد، آسمان فرزند موعودش را میان ما رها نخواهد کرد. غریبانه‌تر از این چیست که معشوقی از عاشق خود، بر خود بلرزد و آشکار بودنش را تنها به سرزمین وعده‌ها، حواله دهد؟ از این بیرحم‌تر چه سرنوشتی است که آب از رودخانه بگریزد و از دریا به صحرا نپردازد؟ چه قضایی چنین بی‌قدرمان کرد که با زبان تشنگی، آب را دشنام می‌دهیم؟ کدام برج نحس بر طالع ما سایه انداخته است که خورشید را میان زباله‌های تمدن می‌جوییم؟ چه جادویی در جان ما کارگر افتاده است که کار و بارمان، مزایده عشق است و مناقصه خرد؟ من در خلوت خویش، عکس تو را به دیوار دل آویختم. هر صبح دستمال اشک‌آلودم را بر سر و روی آن می‌کشم تا غباری از رهگذر عمر من بر دامن او نشیند. هر که می‌آید اشتیاق مرا به تو بیشتر می‌کند. بی‌وفاییها مرا به یاد وفای تو می‌اندازد. نازیباییها، ذائقه مرا بیمار کرده است. و من هیچ‌گاه نیارستم که عکس تو را از قاب اشک بیرون کشم و میان خنده و گل بنشانم. خنده را دوست دارم، که اشارتی است به شادی روزگار وصل، گریه را دوستتر می‌دارم که حکایت امروز ماست. گریه و خنده، دو بال کبوترهایی است که هر روز بر بامی می‌نشینند و از آنجا افقهای در خون را قرائت می‌کنند. مرا که در خلوت تو زیسته‌ام، از نگاه خود نینداز. اگر تو را هزار یار فداکار است، من جز تو ندارم. اگر موعود به موعود خود وفا نکند، این رسم را از قاموس الفاظ خواهند سترد. بد بودن مرا بهانه مکن. خوبی خود را بین و تلخی فراق را. بین که چگونه از چشمه جانم، نگاههای تلخ می‌تراود. بین که چسان در دست من، تسبیح نذر می‌چرخد و قرار ندارد. بین که چگونه از عشق پشیمانم می‌کنند. بین که تنهایی چه بی‌رحمانه به جانم چنگ می‌زند. ای از همه خوبتر! هر سنگ را که به تراشیدن آن دست بردیم، کلوخ بود. هر چوب را که در حافظه آن باغی جستیم، (۱) لانه موربانه بود. هر اشک را که باور کردیم، چرکاب شهوت در زندان بود. هر چراغی که برافروختند، همایش کرمهای شب‌تاب بود. هر نسیمی که در باغ زندگانی ما رقصید، عشوه‌های عجوزه ابتذال بود. همه را بیاز مودم، ز تو خوشترم نیامد چو فرو شدم به دریا، چو تو گوهرم نیامد سر خنبه‌ها گشودم، ز هزار خم چشیدم چو شراب دلکش تو به لب و سرم نیامد (۲) پی‌نوشتها: ۱. هر که در حافظه چوب ببیند باغی صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند سهراب سپهری ۲. مولانا، دیوان شمس.

گفتگو درباره امام مهدی، علیه‌السلام قدس سره

چرا امام زمان تا کنون ظهور نکرده است؟ شهید سید محمدباقر صدر تحقیق: عبدالجبار شراره ترجمه: مصطفی شفیع مبحث ششم [به این سؤال می‌پردازد که پذیرفتیم امام زمان، علیه‌السلام، وجود خارجی داشته و دارد] ولی چرا در طول این مدت ظهور نکرده است؟ وقتی آن حضرت خود را برای یک دگرگونی اجتماعی آماده ساخته است چه چیز مانع وی شده است که در دوره غیبت صغری یا سالهای پس از آن به میدان بیاید و غیبت خود را طولانی نسازد؟ با توجه به اینکه در آن زمان، زمینه و شرایط کارهای اجتماعی و اصلاحی بسیار آسان‌تر بوده است. آن حضرت به واسطه رابطه مستقیمی که بر اثر برنامه‌ریزی‌های خاص در زمان غیبت صغری با مردم داشت، این امکان را یافته بود که یاران خود را گرد آورد و با قدرت، کار خود را شروع کند. قدرتهای حاکم آن زمان نیز به این مرتبه از توان و نیروی دهشتناک که انسان امروزه بر اثر پیشرفت علم و صنعت به آن دست یافته است، نرسیده بودند. جواب این است که هر کاری برای تغییر ساختار جامعه به وقوع پیوندد موفقیت آن بستگی به یک سلسله شرایط و زمینه‌های خارجی دارد و تا همه آن شرایط کاملاً تحقق نیابد امکان رسیدن به هدف وجود ندارد. البته آن تغییرات اجتماعی که سرچشمه‌ای الهی دارد از نظر پیام، ربطی به عوامل خارجی (۱) ندارد. زیرا پیامی که زیر بنای این تغییرات است الهی و آسمانی است و شرایط خارجی در آن مؤثر نیست ولی از جنبه اجرایی به شرایط بیرونی متکی است و موفقیت و زمان انجام آن بستگی به آن دارد و درست به همین جهت بوده است که آسمان در انتظار ماند تا پنج قرن از جاهلیت بگذرد و آن وقت آخرین پیام خود را به واسطه حضرت محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله، فرستاد و با آنکه جهان در دوران فترت نیاز شدید به پیامبر داشت ولی به خاطر وابستگی اجرایی به شرایط خارجی در آن تاخیر شد. این عوامل خارجی که اجرای اصلاحات بدان نیاز دارد برخی عبارت است از فضای مناسب و جو عمومی برای تغییرات مورد نظر و برخی جزئیات که جنبش انقلابی در پیچ و خمهای باریک آن را می‌طلبد. برای نمونه، انقلابی که «لنین در روسیه با موفقیت رهبری کرد به عامل مهمی مانند جنگ جهانی اول و سست شدن پایه امپراتوری [تزار] وابسته بود که در ایجاد فضای مناسب برای انقلاب سهم بسزایی داشت و عوامل جزئی و محدود دیگری نیز در آن مؤثر بود مانند اینکه «لنین توانست سلامت وارد روسیه شود و انقلاب را رهبری کند که اگر هر حادثه‌ای باعث تاخیر ورود او شده بود احتمال داشت انقلاب نتواند به این سرعت حاکم شود. آری سنت تغییرناپذیر الهی بر این است که اجرا و ایجاد تغییرات اصلاحی بستگی به عوامل خارجی، فضای مناسب و جو عمومی داشته باشد و به همین جهت بوده است که اسلام پس از یک دوره طولانی و پس از چندین قرن، ظهور کرد. پس با اینکه خدای بزرگ، توانایی دارد همه مشکلات و همه سختیها را برای پیام رسانهای آسمانی، هموار و با اعجاز فضای مناسب ایجاد کند، این روش را انتخاب نکرده است زیرا امتحان و ابتلا و رنجی که مایه تکامل انسان می‌شود در صورتی تحقق می‌یابد که تحولات، طبیعی و مطابق با شرایط خارجی باشد البته این مانع نیست که خداوند در برخی جزئیات دخالت کند، جزئیاتی که در اصل فضای مناسب مؤثر نیست ولی گاهی برای ایجاد تحرک لازم است مانند کمکها و توجهات غیبی که خداوند در لحظه‌های حساس و بسیار دشوار به اولیای خود می‌کند چنانکه: آتش نمرود برای ابراهیم گلستان می‌شود (۲) و دست آن یهودی پیمان شکن که شمشیر بر روی پیامبر کشید از حرکت می‌افتد (۳) و یا تندباد شدیدی که چادرهای کافران و مشرکان را زمانی که در جنگ خندق، مدینه را در محاصره داشتند از ریشه در می‌آورد و ترس و وحشت را در دل‌های آنان می‌افکند. (۴) ما موقعیت امام زمان، علیه‌السلام، را با این دید بررسی می‌کنیم تا دریابیم که انقلاب او از نظر اجرا همانند همه انقلابها به زمینه‌های عینی و خارجی بستگی دارد و بایستی فضای مناسب موجود باشد از اینرو طبیعی است که منتظر آن شرایط باشیم و همه می‌دانند که حضرت مهدی کارش محدود به یک منطقه و یک بخش از جهان نیست و رسالتی که از جانب خداوند بزرگ بر دوش او گذاشته شده، جهانی است و بایستی همه بشریت را از تاریکی ستم به روشنایی عدل، رهنمون گردد. (۵) برای اجرای چنین تحول بزرگی تنها وجود رهبر صالح کافی نیست و گرنه در همان زمان پیامبر این شرط وجود داشت. پس این تحول بزرگ، فضای مناسب جهانی می‌طلبد که همه زمینه‌های خارجی لازم برای انقلاب عمومی در آن وجود داشته باشد. عامل اساسی

در ایجاد این فضای مناسب و پذیرش پیام جدید عدالت از طرف مردم همانا احساس پوکی و پوچی است که انسان متمدن آن روز خواهد کرد و منشا این احساس، تجربه‌های مختلف بشری از تمدن است؛ تمدنی که جنبه‌های منفی آن پشت او را خم می‌کند و به آنجا می‌رسد که می‌فهمد شدیداً نیاز به کمک دارد و از عمق جان، توجه خود را به عالم غیب یا منبعی مجهول، معطوف می‌دارد. اما از نظر پیشرفتهای مادی می‌توانیم بگوییم در آینده شرایط برای رساندن پیام به جهانیان بهتر از گذشته است زیرا بخشهای مختلف دنیا به هم نزدیک می‌شوند، مردم می‌توانند با هم ارتباط برقرار کنند و وسایلی که یک سازمان مرکزی برای آگاه‌سازی ملتها از رسالت جدید بدان نیاز دارد، در دسترس می‌باشد. اما آنچه در سؤال به آن اشاره شده که هر چه بیشتر در ظهور آن حضرت تاخیر بیفتد، ابزار و آلات جنگی پیشرفته‌تر خواهد شد، درست است ولی این ابزار و آلات مادی برای کسانی که روحیه خود را باخته‌اند و از درون پوسیده‌اند به چه کار می‌آید؟ چه بسا در طول تاریخ که کاخ یک تمدن بزرگ با اولین تلنگر فرو ریخته است، چرا؟ برای اینکه چنین بنایی در واقع از قبل فرو ریخته بوده است و هیچگونه پشتوانه و تکیه‌گاهی نداشته است. (۶) پی‌نوشتها: ۱. علی رغم اینکه شهید صدر (ره)، در اینجا به عوامل خارجی و نقش آن در پیروزی انقلابها، اهمیت می‌دهد - که درکی عمیق از عوامل اجتماعی و روانی است - ولی ایشان نظریه جدیدی درباره فهم تغییرات اجتماعی که از ناحیه رسالتهای آسمانی پدیدار می‌گردد، عرضه داشته است که از جهت رسالت و پیام، قانون خاص خود را دارد و از جهت موفقیت اجرا وابسته به عوامل خارجی است. مقصود از عوامل خارجی، حالت سیاسی و اجتماعی مردم، واقعیت‌های بین‌المللی و تواناییهای مردم در بهره‌وری از امکانات ذاتی و استعداد‌های روحی است. ۲. اشاره به کلام خداست «قالوا حرقوه و انصروا الهتکم ان کتم فاعلین. قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم. و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین». سوره انبیا، (۲۱)، آیه ۶۸ - ۷۰ یعنی: گفتند او را بسوزانید و خدایان خویش را یاری کنید، اگر کننده‌اید. گفتیم. ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش. و خواستند درباره او چاره بد سازند پس آنان را زیانکارتر ساختیم. ۳. تفسیر ابن کثیر ج ۲، ص ۳۳، مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار ج ۱۸، باب معجزات پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، صفحات ۴۷، ۵۲، ۶۰ و ۷۵. ۴. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۴، حوادث سال پنجم هجری. ۵. چنانکه حدیث شریف نبوی تصریح می‌کند: «لو لم یبق من الدنیا الا- یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجلا منی او من اهل بیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا» یعنی: اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نمانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌سازد تا مردی از من - یا از اهل بیت من - مبعوث کند که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. (التاج الجامع للاصول، منصور علی ناصف، ج ۵، ص ۳۶۰). ۶- ما در ابتدای دهه نود مصداق این گفته شهید صدر را بخوبی دیدیم گفته ایشان مستند به درک عمیق ایشان از جامعه بشری بود؛ اتحاد جماهیر شوروی که یکی از دو قطب حاکم بر جهان بود چگونه بسرعت از هم پاشید به گونه‌ای که چیزی از آن باقی نماند.

آوارگان

پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله: «وقتی فقر از در خانه‌ای وارد شود، ایمان از در دیگر بیرون می‌رود». خیابان لاله‌زار جنوبی، ساعت ۱۰ صبح - یکشنبه سوم مرداد ۱۳۷۸ دو کودک ۸ الی ۱۱ ساله از انتهای خیابان به سوی شمال می‌روند. وضع ظاهری آنان آشفته است، دست و صورت‌های نشسته آنها، لباسهای کثیفشان، موهای پریشان و... همه، حکایت از بی‌سر و سامانی آنها دارد. ناخودآگاه به یاد این سخن امام علی، علیه‌السلام، می‌افتم که می‌فرمایند: خدا را، خدا را، درباره یتیمان! مبادا آنها را روزی سیر نگهدارید و روز دیگر گرسنه بمانند و مبادا (در اثر بی‌توجهی و بی‌تفاوتی) در نزد شما ضایع و تباه شوند. «وصیت به حسن، علیه‌السلام، و حسین، علیه‌السلام، صفحه ۷۰۹ ترجمه عبدالحمید آیتی من تصادفی آنها را دیده‌ام، کودکان جلوتر از من حرکت می‌کنند. ناگهان چشمانم به پاهای برهنه یکی از آنان می‌افتد. پاهایش آنقدر سیاه است که می‌پندارم جوراب مشکی پوشیده است! اما نه، احتمالا از

بس پابره‌نه روی آسفالت حرکت کرده پاهایش اینطور شده است. حس کنجکاو‌ی او مرا وامی‌دارد که مسافتی آنها را تعقیب کنم و ناظر حرکات آنها و برخورد مردم با آنها شوم. کودکان بدون توجه به اطرافیان حرکت می‌کنند. دست در گردن هم انداخته‌اند و گاهی زیر لب با هم نجوا می‌کنند. رهگذران و مغازه‌داران آنها را مانند سایرین می‌بینند!! نه آنها از کسی تقاضای کمک می‌کنند و نه کسی به آنها ترحم می‌کند. لاله‌زار ام‌القری اسلامی لبریز از شوکران بی‌تفاوتی‌ها است! پرده دوم: پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله: «هر کس صبح را آغاز کند و به فکر رفع مشکلات مسلمین نیازمند نباشد، مسلمان نیست.» ناگهان نگهبان - یا فروشنده و یا... به‌رحال از افراد پاساژ بود - مانند ازدهایی‌گران! به سوی آنها حمله می‌برد و می‌گوید: گم شدید، کدام گوری می‌روید؟! گدا... کم داشتیم که شماها هم به آنها اضافه شده‌اید و... با خود می‌گوییم: آیا این فرد از سخن رسول اکرم درباره یتیمان اطلاع دارد و این گونه با این بچه‌ها برخورد می‌کند؟! ولی هرگز! گمان نمی‌کنم مسلمانی به اهمیت رسیدگی به ایتام از نظر پیامبرش اطلاع داشته باشد و این گونه آنها را براند. حضرت محمد، صلوات‌الله‌علیه، می‌فرماید: «در بهشت منزلی است که آن را «خانه خوشحالی می‌نامند و جز کسانی که یتیمان مؤمنان را خوشحال کرده‌اند، وارد آن خانه نمی‌شوند.» «نهج‌الفصاحه ص ۱۷۵» کودکان سراسیمه برمی‌گردند و جلو در سینما نادر دست در جیب می‌برند. یک اسکناس پنجاه تومنی و چندین سکه از جیب در می‌آورند و از مسؤول فروش بلیط، بلیط بازی با کامپیوتر یا آتاری را می‌گیرند و می‌روند مشغول به بازی می‌شوند! خدایا! اینها پول برای خرید دمپایی ندارند اما دارایی خود را برای بازیهای کامپیوتری خرج می‌کنند، الله‌اکبر که تبلیغات چه به روزگار برخی از کودکان ما آورده است؟! ناخودآگاه به یاد سخن دکتر شریعتی می‌افتم که می‌گفت: استعمار با تبلیغات حساب شده، به اسیکموها، فریزر می‌فروشد! وضعیت ظاهری کودکان، بی‌تفاوتی مسلمانان و خصوصا برخورد این فرد با کودکان مرا کلافه کرده است. به نظر می‌رسد که عکس گرفتن از آنها با این حالت در حین بازی با آتاری یا کامپیوتر سوژه خوبی است، به دوستم می‌گویم یک عکس از اینها بگیر. همکارم با مسؤول سینما صحبت می‌کند، کارتش را به او نشان می‌دهد و علت گرفتن عکس را مفصل برایش توضیح می‌دهد اما ایشان می‌گوید: - نمی‌شود! می‌پرسم: چرا؟! می‌گوید شما باید از وزارت ارشاد اجازه بگیرید، به ما گفته‌اند که بدون اجازه آنها کسی حق ندارد درون سینما عکس بگیرد به ایشان پیشنهاد می‌کنم: بسیار خوب ما عکس را با کادر بسته می‌گیریم تا فقط کودکان و صفحه تلویزیون گرفته شود و ضمناً اسمی هم از شما و سینمایتان نمی‌آوریم! - می‌گوید: نه آقا، نمی‌توانیم به شما اجازه عکس گرفتن بدهیم. بروید وزارت ارشاد از آن طریق اقدام کنید؟ می‌گوییم: ولی اینها چند لحظه دیگر می‌روند و سوژه ما دیگر با این حالت وجود ندارد که ما مجوز از وزارت ارشاد بگیریم! می‌گوید: جز این راهی وجود ندارد!! به من مربوط نیست! با خود می‌گویم: پس چرا این مسلمان از گرفتن یک عکس آنهم از طرف دیگری ممانعت می‌کنند؟! خدایا! این دیگر چه وضعی است... در فرصتی که کودکان در حال بازی هستند و ما منتظر می‌مانیم تا آنها از سینما بیرون بیایند، با یکی از کاسبهای محل به گفتگو می‌نشینم: - اینها را می‌شناسید؟ نه ولی مدتی است که اینها را می‌بینم! همیشه همین‌طور می‌آیند؟ - بله همیشه این نفر کوچکتر پابره‌نه است! مثل اینها هم، افراد دیگری را اینجا دیده‌اید؟ - بله خانمی است که سه بچه خردسال دارد هم بچه‌هایش پابره‌نه هستند و هم خودش پابره‌نه است. به نظر شما امکان سوء استفاده از این افراد در اینجا وجود دارد؟ - من ندیده‌ام اما با توجه به اینکه محلی است که فقط آقایان رفت و آمد دارند و اگر خانمی هم بیاید با شوهر یا بستگانش است امکان هر چیزی هست. اینها چگونه با کسبه برخورد می‌کنند؟ - دست دراز می‌کنند و پول می‌خواهند. روزی چند نفر مثل اینها اینجا می‌آیند و گدایی می‌کنند؟ - حداقل روزی ۱۵ تا ۲۰ نفر مثل اینها اینجا می‌آیند و می‌روند. بیشتر اینها چه افرادی هستند؟ اکثر آنها زن هستند زنهایی ۳۵ ساله به بالا. شما به چند نفرشان کمک می‌کنید؟ - من اگر پول خرد داشته باشم به پیرزنهایی که احساس می‌کنم نیاز به کمک دارند، کمک می‌کنم. شما در بین متکدیان، کسانی را دیده‌اید که از اینها نیازمندتر باشند؟ - نه، من تا کنون نیازمندتر از اینها ندیده‌ام. پس چرا به آنها کمک نمی‌کنید؟ - چون اولاً تعداد متکدیان خیلی زیاد است به طوری که باعث می‌شود انسان بی‌تفاوت

شود. ثانیاً نمی‌دانیم که آیا اینها واقعا محتاجند یا اینکه توسط افرادی به بیگاری گرفته می‌شوند. گاهی هم چون پول خرد ندارم، نمی‌توانم به آنها کمک کنم! به نظر شما اینها شب کجا می‌خوابند؟ - نمی‌دانم ولی با توجه به اینکه فکر می‌کنم یک ماه است که دست و صورتشان را نشسته‌اند و حمام نکرده‌اند احتمالاً در خیابان می‌خوابند. تا حالا شده است از آنها پرسید چرا تکدی می‌کنند و با درد دلشان آشنا شوید؟! - خیر. چرا این کار را نکرده‌اید؟ مگر وقتی شما این طور افرادی را می‌بینید ناراحت نمی‌شوید؟ مثلاً نمی‌ترسید که خدای ناکرده در اثر حوادث، بچه‌های خودتان هم روزی نیازمند شوند؟ پس چرا حالا- نسبت به کودکان آواره دیگران بی‌تفاوت هستید؟ - می‌گویند: ما حداقل روزی صد تومان به صندوق صدقات کمیته امداد می‌ریزیم. توقع داریم که مسؤولین کمیته در رساندن صدقات به مردم بیشتر دقت کنند. نه اینکه اینها این طور آواره باشند و صدقات مردم صرف خرید جهیزیه و مراسم عروسی و... شود. البته آن کارها هم خوب است اما اینها مهمتر است و باید آنها با امکاناتی که دارند نیازمندان واقعی را شناسایی کرده و نگذارند کارشان به اینجا و تکدی برسد. - سخن شما در این خصوص منطقی است. ولی حالا خودتان چرا وقتی زمینه‌ای برای انفاق پیش آمده، اقدام نمی‌کنید؟ - خوب من هم حرفهای شما را قبول دارم ولی خوب... به نظر شما چرا کاسبها و همکاران شما به اینها توجه نمی‌کنند. در طول خیابان لاله‌زار که من با اینها بودم، هیچ کس نسبت به اینها واکنشی نشان نداد. - والله، به ذهنم می‌رسد که مردم فکر می‌کنند اینها عادت کرده‌اند و به همین دلیل اگر کسی هم واقعا نیازمند باشد، به او هم کمک نمی‌کنند! پرده سوم: پیامبر اسلام حضرت محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله: «آیا دوست داری دل‌رحم شوی و حاجتهایت برآورده شود؟ با یتیم مهربان باش او را نوازش کن، از غذای خویش به او بخوران تا دلت نرم شود و حاجتهایت برآورده شود. «نهج‌الفصاحه»، ص ۶» حالا، بچه‌ها از سینما بیرون آمده‌اند، همراه همکار عکاسم در ادامه این کوچه دنبال آنها راه می‌رویم. عکاس چند عکس از آنها می‌گیرد، من خودم را به آنها می‌رسانم و به کودک کوچکتی که کفش ندارد می‌گویم: آقا پسر! دمپایی ات کو؟ - نگاهی معصومانه به من می‌کند و می‌گوید: آقا، دمپایی ندارم! می‌خواهی از فروشگاه روبرویی برایم بخرم؟ هر دو نگاه ناباورانه‌ای به من می‌کنند و سرشان را پایین می‌اندازند. به همکارم می‌گویم: برویم از این فروشگاه برای این آقا پسر یک دمپایی بخریم. حالا به خیابان فردوسی و فروشگاه مرکزی شهر و روستا رسیده‌ایم، وارد فروشگاه می‌شویم برای برادر کوچکتی دمپایی می‌خرم برادر بزرگتر به او نگاه می‌کند و هر دو با هم می‌خندند. به برادر بزرگتر می‌گویم: تو هم بردار! و او نیز یک دمپایی هم رنگ ولی یک شماره بزرگتر از اولی بر می‌دارد! می‌گویم: دمپایی قبلی ات خیلی کهنه است آن را دور بینداز! می‌گوید: این مال کسی است! امانت گرفته‌ام باید آن را به صاحبش برگردانم! پس از آنکه از فروشگاه بیرون آمدیم با آنها به گفتگو نشستیم. اول با برادر بزرگتر صحبت می‌کنم: اسم شما چیست؟ - سلیم فامیلی ات چیست؟ - رضایی چند سال داری؟ - ۱۲ سال از کجا آمده‌اید؟ - از زاهدان چرا از زاهدان آمده‌اید؟ - پدرم مرد، مادرم مریض بود، پول نداشتیم و کسی هم به ما کمک نمی‌کرد آمدیم اینجا شاید بتوانیم با گدایی زندگی کنیم! بیماری مادرت چیست؟ - سردرد شدید دارد، نمی‌تواند حرکت کند پول هم برای اینکه او را به دکتر ببریم نداریم، مجبور است در خانه استراحت کند! چند برادر داری؟ - من و این برادرم، دو نفر هستیم. چند خواهر داری؟ - ۳ تا چند ساله هستند؟ بزرگترند؟ - کوچک هستند. چند سال است که پدرتان مرده است؟ - ۷ سال خرج زندگی شما را چه کسی تامین می‌کند؟ - خودمان گدایی می‌کنیم! چند سال است گدایی می‌کنید؟ - دو سال روزی چند درآمد دارید؟ - از ۵۰۰ تا ۷۰۰ تومان شبها کجا استراحت می‌کنید؟ - خونه منزلتان کجاست؟ - طرفهای میدان شوش یک اتاق کوچکی کرایه کرده‌ایم، آنجا زندگی می‌کنیم. پس شما خرجی خانواده‌تان را در می‌آورید؟ - آره کمیته امداد به شما کمک نمی‌کند؟ - نه آنجا نرفته‌ایم نمی‌دانیم آنجا کجاست!! چرا مادرت به کمیته امداد نرفته است؟ - اون نمی‌تونه بره و نمی‌دونه کجا بره ماهی چقدر اجاره اتاق‌تان است؟ - ۳ هزار تومان کجاست که ماهی ۳ هزار تومان کرایه دارد؟ - اتاقش خیلی کوچیک و خراب است چرا اینقدر پریشان و نامرتب هستید؟ حمام نمی‌کنید؟ - چرا حمام گاهی می‌رویم ولی چون اتاقمان خاکی و کثیف است و مادرمان هم مریض است دیگر... چند کلاس درس

خواننده‌ای؟ - ۵ کلاس به سراغ برادر کوچکتر می‌روم، معصومانه نگاهم می‌کند، در نگاهش غم غریبی یافت می‌شود. اسمت چیست؟ نعیم چند سال داری؟ - ۷ سال خونه تون کجاست؟ - شوش چند سال است که گدایی می‌کنی؟ - چاره‌ای نداریم. آواره و مجبوریم. باید خرج منزل را درآوریم، خودمان هم می‌دانیم گدایی بد است. چرا دنبال کاری نمی‌روید؟ - کسی را نمی‌شناسیم و کسی هم نیست که ما را راهنمایی کند و یا بشناسد و سر کار بگذارد. آری، اینها آواره و تنها مانده‌اند، در هیچ خانه‌ای به رویشان باز نمی‌شود و ظاهراً هیچ دست مهربانی بر دردهای آنان مرهم نمی‌نهند. گویا مؤمنین فراموش کرده‌اند که پیامبر اسلام در خصوص کفالت و نگهداری و توجه به ایام فرموده است: «بهترین خانه مسلمانان خانه‌ای است که در آن یتیمی باشد و به او نیکی کنند و بدترین خانه‌های مسلمانان خانه‌ای است که در آن یتیمی باشد و به او بدی کنند. من و کسی که کفالت یتیمی را بر عهده بگیرد در بهشت مانند دو انگشتر همراهیم. «نهج الفصاحه»، ص ۳۵۶ اگر کاری باشد، حاضرید بروید انجام دهید؟ - بله، شما کاری سراغ دارید؟ من ساکت می‌شوم!! گویی سکوت من طولانی به بچه‌ها می‌فهماند که از دست امثال من هم کاری بر نمی‌آید... با هم می‌گویند: آقا! برای دمپایی‌ها، خیلی ممنونیم، خدا به شما عوض دهد، کاری ندارید! نه بچه‌ها!! خدا حافظ خدا حافظ شما باشد و در حین خدا حافظی کمی آنها را نصیحت و راهنمایی می‌کنم اما می‌دانم که آنها به کار، توجه مسؤولین و حساسیت مردم بیشتر از نصیحت من نیاز دارند!

تپش قلم

«او» راز روشنایی است. «او» قیامت آخرین عرصه خاک است. «او» بزرگترین کلمه حق در میان اباطیل آخرالزمان است. «او»، روح سبزه‌ها و سبزترین روح آدمی است. «او» غایب حاضر است. صاحب‌العصر، علیه‌السلام، روشن‌کننده دیده ابرار به نور جمال «یار» است. صاحب‌العصر، علیه‌السلام، قائم بزرگترین قیام در بین «رکن و مقام است. صاحب‌العصر، علیه‌السلام، قائد مجاهدان روز و امام عابدان شب است. وقتی بشریت راه خویش را در گمراهی جستجو کند، «هادی می‌آید. وقتی شقایقها جهان را خونرنگ نمایند، «منتقم می‌آید. وقتی که انسان از درک حقیقت فراری شود «حق از پرده غیبت آشکار می‌شود. وقتی بت‌سازی شغل اکثر مردم شود، ابراهیم آخرالزمان بانگ توحید سر می‌دهد. چون قاریان قرآن به ظواهر آن مشغول شوند، قرآن ناطق با مردم سخن می‌گوید. چون وعده خدا بر مستضعفین حتمی است، امام زمان، عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، می‌آید. چون صلح سلامت زاست، «ابصالح به تعمیر آن قیام می‌کند. وای بر کسانی که ظالمانه زندگی می‌کنند و حضور «منتقم را باور ندارند. هر کس جوایب هدایت کامل است، در انتظار «هادی صالح شود. هر کس آماده جهاد است در رکاب غایب حاضر، به آماده‌سازی خویش پردازد. «تپش قلم جلد چهارم از مجموعه‌ای است که آقای «عباسعلی کامرانیان به رشته تحریر در آورده‌اند و انتشارات کیهان چاپ و انتشار آن را عهده‌دار بوده است. آقای کامرانیان در زمره روزنامه‌نگاران است که تاکنون با ذوق و لطافت خاصی جملات قصار و شاعرانه و اخلاقی بسیاری را تقدیم خوانندگان خود کرده‌اند. برای ایشان آرزوی موفقیت داریم.

دیدار یار غایب

سالها به یادش بودم، مدتها در فراقش می‌سوختم و ساعتها به عشقش اشک می‌ریختم. عصر جمعه‌ای، هنگام خواندن دعای سمات، آن جایی که نوشته: «حاجت را بخواه. از خداوند متعال، درخواست دیدارش را نمودم. همان شب در عالم رؤیا گفته شد، در مکه دیدارش خواهی کرد. در سفر حجی که پیش آمد، توفیق تشریف حاصل نشد. در سفر بعد، حرکت صبحگاهان، در لحظه بیدار شدن، ملهم شدم: اعملوا! انکم ملاقوه و بشر المؤمنین. و اگر جمله اخیر «و بشر المؤمنین نبود، تا واپسین لحظات عمر به کسی عنوان نمی‌کردم. در اینجا بود که یقین کردم در این سفر، موفق به دیدار خواهم شد، جملاتی از دعای سریع‌الاجابه و از دعای مشلول و

آیاتی از قرآن، من جمله آیه «انی توکلت علی الله» (۱) و آیه «انی وجهت وجهی للذی...» (۲) و تکرار ده مرتبه «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض» (۳) و در دفعه دهم تا آخر آیه و ده مرتبه «یا الله و قسم دادن خداوند را به خمسه طیبه و در پایان «اللهم ارنی الطلعة الرشیده و اکحل ناظری بنظره منه» (۴) در طول این سفر به جده، مکه،... زمزمه می نمودم و از جان و دل دیدار او را از خلاق منان مسالت می نمودم. یادم هست که در روز هفتم مکه، خلف مقام، تمام صحیفه سجاده را خواندم، ناامیدانه به سمت منزل روانه شدم، در حین عبور از مسعی لحظه‌ای نشستم در کمال یاس و اندوه ناگهان به قلبم درخشید: «گل نرگس، گل وفا!» باز جان تازه‌ای گرفتم برخاسته به سوی منزل حرکت کردم. سحرگاهان شب دهم، در مشعر، در نماز وتر اشاره غیبی شد «یوم ظعنکم (۵)، یعنی روز حرکت، تصور کردم روز حرکت از مکه است که چنین نشد، ولی در عین حال در مدینه در بیت الاحزان و بقیع و... همه جا می نالیدم و می گریستم و همان زمزمه را که اشاره رفت، با خود داشتم. سحرگاه روز آخر اقامت در مدینه، با خود گفتم: «برای نماز صبح به مسجدالنبی بروم. به محض ورود به مسجدالنبی از باب جبرئیل یا باب النساء (۶) در حالی که تمام جمعیت بعد از خواندن نماز صبح نشسته و در حال تعقیبات نماز بودند، در صفوف جلو، زاویه سمت چپ، متوجه فردی شدم که روی از قبله به سمت باب چرخانده و نگاهش به من است که کاملاً می توان از حالتشان گفت که از پشت دیوار مرا می دیده است. با دست اشاره می فرماید که به سوی ایشان بروم، صفها را که حدود دهها صف بود، می شکافتم و نگاهم را بر نمی داشتم که مبادا در انبوه جمعیت، ایشان را گم کنم. جالب اینجاست که ایشان هم تا لحظه رسیدن حقیر، آن طور که شرحش رفت پیوسته به سمت حقیر، عنایت داشتند. با اشاره ایشان معانقه نمودم از محضرشان سؤال کردم: «نامتان چیست؟» سری تکان دادند و جوابی نیامد. رو به جانب آن کعبه مقصود، روحی فداه، پشت به ستونی، در یک قدمی ایشان به نظاره ایستادم. صورت به گونه گل سرخ، دندانها همچون صدف، محاسن مانند یزاع سیاه و براق، موهای سر به سان ابریشم، نازک و به بلندی چهار انگشت و در عین حال حلقه حلقه که قسمتی را با عرقچین سفید دستباف پوشانده بودند. پیراهن بلند عربی به رنگ آسمان و جلیقه‌ای بر اندام آن حضرت برازنده بود. در جایی جلوس فرموده که سنگ کف جلوی ایشان پیدا بود که نیازی به مهر نباشد. دو نفر در سمت راست و دو نفر در سمت چپ آن حضرت، ملبس به لباس اهل یمن، مؤدب و متواضع نشسته، در حالی که سرها به زیر، مشغول تعقیب بودند و تا لحظه آخر سر بلند نکردند، با خود گفتم: «حضرتش را سوگند دهم، تا خویش را معرفی فرمایند.» از آن ترسیدم که ملزم به جواب شوند، در صورتی که میلشان نباشد، در واقع نخواستم موجب ایذاء باشم و درخواست دیگری هم نداشتم، در تمام مدت اطمینان داشتم حضرت هستند، ولی یقین کامل حاصل نمی شد، برای نیل به این مقصود گفتم: «خوب است به صورت استدعا خواسته‌ام را مطرح کنم.» جلو آمدم، عرض کردم: «استدعا می کنم، خود را معرفی فرمایید.» پاسخ را در کمال بزرگواری و عطوفت در قالب جمله‌ای فرمودند که حقیر خود را کوچکتر از آن می دانسته و می دانم که مصداق آن تعبیر واقع شوم، آن گاه در کمال انفعال از اظهار عنایتشان ایستادم و غرق تماشایشان شدم. از آنجا که نماز صبح را نخوانده بودم، با خود فکر کردم در جایی که سنگ کف معلوم باشد، نماز بخوانم، غافل از اینکه، با دور شدن برای حصول این مقصود، در برگشت هرگز حضرتش را نخواهم یافت. ای غایب از نظر، به خدا می سپارم جانم بسوختی و به دل دوست می دارم پی نوشتها: x. حکایت این دیدار در جلد دوم کتاب «شیفتگان حضرت مهدی نوشته آقای احمد قاضی زاهدی گلپایگانی نقل شده است. نویسنده کتاب در مقدمه این حکایت چنین نوشته است: «یکی از دوستان حوزه علمیه قم، که از دانشوران و محترمین جنوب شرق ایران است تشرف جالب و زیبایی نصیبتان شده بود و در تاریخ سوم ربیع الاول سال ۱۴۱۴ ه ق مطابق با ۳۰/۶/۱۳۷۲ در بیت آیه الله صافی و آیه الله گلپایگانی برای معظم له، نقل کرده بودند و در پایان حضرت آیه الله گلپایگانی با چشم اشک آلود فرموده بودند: «رزقنا الله مثل ذلک.» یکی از دوستان، با اصرار زیاد از ایشان تقاضا کرده بودند که برای خوانندگان کتاب شیفتگان حضرت ولی عصر، علیه السلام، نوشته شود، ایشان به شرط آنکه نامی از ایشان برده نشود، موافقت نمودند و قضیه چنین است: ۱. سوره هود (۱۱)، آیه ۵۶. ۲. سوره انعام (۶)،

آیه ۷۹. ۳. سوره نحل (۲۷)، آیه ۶۲. ۴. بخشی از دعای عهد، ر.ک: قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان. ۵. سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۰. ۶.
از ابواب سمت چپ قبله هستند.

۴

۵